

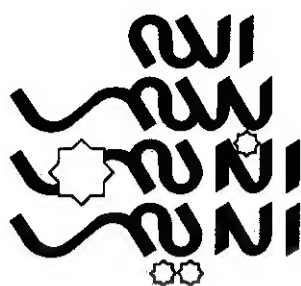
تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان

به اهتمام غلامحسین میرزا صالح



منتدى اقرأ الثقافي

www.iqra.ahlamontada.com



تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان

به اهتمام: غلامحسین میرزا صالح

تهران: ۱۳۷۹



تاریخ سفارت حاجی خلیل خان

9

محمد نبی خان بہ ہندوستان

○ به اہتمام: غلامحسین میرزا صالح

● طراح جلد: حمید رضا رحمانی

● حروفچینی و صفحہ آرایہ: حروفچینی ہما

● لیتوگرافی: غزال

● چاپ و صحافی: سحاب

● قیما: ۲۰۰۰

● چاپ اول: ۱۳۷۹

● نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۳۹۴

● تلفون: ۸۳۰۱۹۹۲ فاكس: ۸۸۴۲۲۱۷

● شابک: ۵-۵۲-۶۱۳۲-۶۶۲-۵۳-۵ 964-6144-53-5 ISBN

○ کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

میرزا صالح، غلامحسین، ۱۳۲۲ء - گردآورنده.

تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان بہ ہندوستان / بہ اہتمام

غلامحسین میرزا صالح۔ تہران: کویر، ۱۳۷۹۔

ISBN 964-6144-52-5

١٦٧ ص. ١٦٧

فہرست نویسی پر اساس اطلاعات فیما۔

۱. ایران - روابط خارجی - هند - ۲. هند - روابط خارجی - ایران - ۳. ایران -

تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۲ - ۱۳۳۳ ق. - اسناد و مدارک، ۴. ایران - روابط

خارجی۔ انگلستان۔ ۵۔ انگلستان۔ روابط خارجی۔ ایران۔ ۶۔ سفیران ایرانی

— فهد —

الف. عنوان.

TTY/00-02

DSR ١٢٢٦/٥/٢٩٢٢

٧٩-١٣٥٨٢

کتابخانه ملی ایران

پیشگفتار

شروع دوران نخست روابط سیاسی-بازرگانی انگلیس و ایران به عصر تسلط مغولان بر ایران زمین برمی‌گردد، بنابراین می‌توان گفت مغولها و انگلیسیها در یک زمان قدم به خاک ایران نهادند. دلیل اصلی گرایش بریتانیا به برقراری ارتباط با ایران در هر دو دوره در موضوع واحدی نهفته بود و آن هراس از قدرتی دوردست بود که می‌توانست منافع آن کشور را به مخاطره افکند.

آنگاه که طرابلس به تصرف مسلمانان درآمد و عکا مقر جنگجویان فرانک در فلسطین در آستانه سقوط قرار گرفت، ادوارد اول پادشاه بریتانیا به منظور پشتیبانی از سپاهیان صلیبی گروهی هفده نفره به سرپرستی جفری آف لنگلی^۱ به ایران گسیل داشت تا با ارغون‌خان گفتگو کنند و چاره‌ای بیندیشند (۱۲۸۹). آگاهی ما از پیامد این مأموریت چندان نیست، جز آنکه می‌دانیم لنگلی و همراهان در پاییز ۱۲۹۲ نه با ارغون‌خان که از دنیا رخت برچیده بود (۱۲۹۱) بلکه با گیخان و دیداری داشته‌اند. در همین سفر است که یکی از اعضای هیئت چتری را که در ایران خریده بود به عنوان شیئی بدیع با خود به انگلستان می‌برد.

از هنگام بازگشت لنگلی (۱۳۰۳) تا آمدن آنتونی جنکینسون^۲ به ایران (۱۵۶۲) و دیدار او با شاه طهماسب اول، دو دولت به مدت ۲۵۹ سال رابطه‌ای با هم نداشتند. این دیدار هم که در قزوین صورت گرفت در واقع به منظور رفع خطر حمله عثمانیها به خاک اروپا و پیشروی ترکان در آن قاره بود.

در طول دوران نخست روابط سیاسی-بازرگانی انگلیس و ایران مأموریت بردارن

1. Geoffrey of Langhley

1. Antony Jenkinson

شرلی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. آنتونی و رابرت در رأس گروهی متشکل از بیست و سه نفر در روزهای اول ماه دسامبر ۱۵۹۸ به قزوین، که از دو ماه قبل مقام پایتختی را از دست داده بود، رسیدند و موفق به ملاقات با شاه عباس بیست و یک ساله شدند. رابرت شرلی که سی سال بعد، یعنی در سیزدهم ژوئیه ۱۶۲۸ در همین شهر قزوین با زندگی وداع گفت در شکل‌گیری اساس سیاست خارجی دولت بریتانیا در شرق میانه در آن روزگار نقش مهمی داشت و آثار بعضی از جنبه‌های آن را حتی می‌توان در دوران دوم روابط سیاسی-بازرگانی انگلیس با ایران در ۲۰۱ سال بعد به روشنی ملاحظه کرد.



تصرف فسططنیه در سال ۱۴۵۳ به وسیله سلطان محمد و مسدود شدن راه کشنیرانی در دریای سیاه که باعث قطع راه اصلی مبادلات بازرگانی اروپا با شرق گردید اثرات شگرفی در مناسبات جهانی از خود به جای گذاشت. کوشش قدرتهای بزرگ دریایی در کشف راه تازه‌ای برای برقراری مجدد روابط بازرگانی با شرق سی سال بعد به ثمر نشست. با حمایت مستمر پرتس هنری پادشاه پرتغال دریانوردی کارآزموده به نام بارتولومئو دیاس^۱ در سال ۱۴۸۸ تا سواحل هورن^۲ در امریکای جنوبی پیش رفت و مدعی شد که دریانوردی به سوی جنوب برای یافتن راهی به هندوستان ناممکن نیست. چهار سال بعد کریستف کلمب قدم به قاره امریکا نهاد و دریانوردی دیگر باز از اهالی پرتغال به نام واسکو دا گاما^۳ در سال ۱۴۹۷ از لیسبون خود را به سواحل دماغه امید نیک رسانید و سرانجام در ساحل کالیکوت قدم به خاک هندوستان نهاد.

دریانوردان پرتغالی و اسپانیایی به علت پیشگام بودن در کشف راه جدید، ارتباط با مشرق زمین و کار دادوستد با این نواحی را از طریق دماغه امید نیک متعلق به خود می‌دانستند و به هیچ شرطی حاضر به مشارکت با تازه‌واردان و مدعیان از راه‌رسیده نبودند.

بازرگانان اروپای شمالی و تاجران نوکیسه انگلیسی که پس از تعطیل شدن راه

1. Bartolomeu Dias de Novais
3. Vasco da Gama

2. Horn

قدیمی چشم امید به مسیر نویافته دوخته بودند از این انحصارطلبی مردمان شبه جزیره ایبری در خشم بودند. آنها ضمن مدارا کردن با کاشفان تازه به دوران رسیده در اندیشه کشف مسیر دیگری بودند. انگلیسیها نخست به فکر پیدا کردن راهی از طرف شمال شرقی اروپا افتادند. این چنین بود که ریچارد چانسلور^۱ یکصد سال پس از فرو بسته شدن راه دریای سیاه، از طریق دریای سفید خود را به آرخانگِل رسانید و برای کسب امتیازات بازرگانی دست به دامن تزار شد و نظر موافق او را برای تأسیس شرکت مسکوی^۲ به دست آورد. آنتونی جنکینسون کار این دریانورد را پی گرفت که بیشتر از آن یاد کردیم.

پرتغالیها از سال ۱۵۰۷ که آلفونسو دوالبوکرک^۳ هرمز را تصرف کرد بخش مهمی از دادوستد شرق را در اختیار داشتند و با تجار انگلیسی و هلندی ناسازگاری نشان نمی دادند. دیری نباید که بازرگانان انگلیسی و هلندی دشمنی دیرینه خویش را به کناری نهادند و برای مقابله با رقبای پرتغالی با یکدیگر از در دوستی درآمدند، اما هر قدر از افتدار پرتغالیها کاسته می شد، خصومت کهنه بین هلندیها و انگلیسیها آشکارتر می گردید.

شرکت هند شرقی هلند که در سال ۱۶۰۲ تأسیس شد، در آغاز معتبرترین تشکیلات بازرگانی در سطح جهان به حساب می آمد و خصم بی چون و چرای شرکت هند شرقی انگلیس محسوب می شد. شرکت هند شرقی هلند نخست دست بازرگانان انگلیسی را از بازارهای روسیه کوتاه نمود و آنگاه در شرق دور عرصه را بر شرکت رقیب تنگ کرد. هلندیها در دشمنی با انگلیسیها تا آنجا پیش رفتند که در سال ۱۶۲۳ تمام سوداگران انگلیسی مقیم آمبوینا^۴ واقع در مجمع الجزایر ادویه را در یک درگیری تمام عیار قتل عام کردند. با این حال دیری نباید که اوضاع دگرگون شد و شرکت هند شرقی انگلیس نه تنها از رقیب قدرتمند خود پیشی گرفت، بلکه به یک نظام رسمی مبادل گردید و با تصاحب سه عنصر از چهار عنصر تشکیل دهنده دولت، شبه جزیره بهناور هند و سرزمینهای اطراف آن را تحت سلطه خویش گرفت.



«شرکت هند شرقی» عنوان عمومی چند تشکیلات بازرگانی بود که در قرن

1. Richard Chancellor
3. Alfonso d'Albuquerque

2. Muscovy Company
4. Amboina

هفدهم و هیجدهم با هدف تجارت با هندوستان و دیگر سرزمینهای شرقی در کشورهای هلند، انگلستان، فرانسه، دانمارک، اتریش، اسپانیا، اسکاتلند و سوئد تأسیس گردید. با اینکه شرکت هند شرقی هلند و شرکت هند شرقی فرانسه در مقایسه با دیگران از اعتبار و قدرت چشمگیری برخوردار بودند، اما هیچ یک نتوانستند در برابر شرکت هند شرقی انگلیس ایستادگی کنند که از مزایای دولت باثبات و دورانیش خویش سود می جست.

شرکت هند شرقی انگلیس در سپتامبر ۱۵۹۹ تأسیس شد. در آن هنگام جمعی از بازرگانان نه چندان معتبر انگلیسی به قصد مقابله با تجار پرنفوذ هلندی و پایان بخشیدن به حقوق انحصاری آنان در معاملات سودآور ادویه با سرزمینهای دوردست شرق گرد آمدند و شرکت هند شرقی انگلیس را بنیان نهادند. این بازرگانان پس از فراهم آوردن سرمایه ای بالغ بر ۳۰۱۲۳ پوند موفق به کسب نخستین منشور از ملکه الیزابت اول شدند که به آنان حق می داد به مدت پانزده سال انحصار تجارت با هند شرقی را از آن خود بدانند و اقدامات لازم در جهت وضع مقررات و از میدان به در کردن رقبای خویش معمول دارند.

شرکت هند شرقی انگلیس در دوازده سال اول فعالیت تفاوت چندانی با شرکت های مشابه نداشت و همانند آنها به دادوستد می پرداخت، اما از سال ۱۶۱۲ رو به رشد و توسعه گذاشت. کشتیهای بازرگانی شرکت نخست به صورت مستقل و بدون وابستگی به یکدیگر به کار تجارت سرگرم بودند که در اسناد تاریخی شرکت هند شرقی انگلیس از آن تحت عنوان «سفرهای جداگانه» یاد شده است. سود حاصل از این سفرهای جداگانه نصیب سرمایه گذار و صاحب کالایی می شد که سفر دریایی را تدارک دیده بود. از سال ۱۶۱۲ اعضای شرکت بر اساس نظام سرمایه گذاری مشترک توافق کردند که تابع دستورالعملهای شرکت خود باشند و سود حاصل از مبادلات بازرگانی را به حساب آن واریز کنند.

کشتیهای شرکت هند شرقی انگلیس از همان سالهای اولیه به اقصی نقاط شرق سفر می کردند و بعضی از آنها از سال ۱۶۰۲ تا سواحل ژاپن پیش می رفتند. در همین سفرها بود که نخستین دفتر نمایندگی و انبار شرکت هند شرقی انگلیس در جاوه تأسیس شد، کشتی هکتور^۱ به فرماندهی ویلیام هاکنس^۲ به سورات رسید و او

نامهٔ جیمز اول را تقدیم جهانگیر پادشاه گورکانی کرد. جهانگیر که قبلاً از صرف رابرت شرلی به حمایت از انگلیسیها تشویق شده بود از افراد تازه‌وارد استقبال گرمی به عمل آورد. جهانگیر که خود را «ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر غازی» می‌خواند در واقع یکی از نخستین معماران بنای امپراتوری بریتانیای کبیر در شبه‌قارهٔ هند محسوب می‌شود.

همزمان با تردد کشتیهای بازرگانی و از جمله ناوگان سر هنری میدلتون^۱ در سال ۱۶۱۱ کارگزاران شرکت هند شرقی اقدام به تأسیس دفاتر نمایندگی و انبارهای کالا در نواحی دور از ساحل کردند و با پیش گرفتن رفتاری دوستانه با حکام و مقامات مناطق مختلف به استحکام موقعیت خویش پرداختند.

کوشش انگلیسیها در مقابله با حق انحصاری بازرگانان هلندی در جزایر ادویه با شکست مواجه شد. هر چند هلندیها در سال ۱۶۱۳ با حفظ حق پیشکسوتی و تقدّم خویش به انگلیسیها پیشنهاد همکاری دادند، اما شرکت هند شرقی انگلیس که در پی کسب برتری مطلق بود روی خوش نشان نداد. نتیجهٔ این عدم سازش درگیری افراد مسلح طرفین در طی سالهای بعدی بود و به‌رغم انعقاد «عهدنامهٔ دفاعی» در سال ۱۶۱۹ هر یک در فرصت مناسب از حمله به دیگری خودداری نمی‌کرد، هر چند شرکت هند شرقی هند با داشتن پایگاههای بیشتر همیشه دست بالا را داشت.

پس از قتل عام گروهی از تجار انگلیسی مقیم مالاکا به دست هلندیها، شرکت هند شرقی انگلیس در برابر رقیب سرسخت سر تسلیم فرود آورد و فعالیتهای بازرگانی خود را در سورات متمرکز کرد و با کسب منشور سال ۱۶۱۳ از پادشاه انگلستان به این اقدام رسمیت بخشید. تأسیس دفاتر نمایندگی در نقاط مناسب و برقراری روابط بسیار دوستانه با امپراتور مغول هند باعث رونق بیش از پیش شرکت هند شرقی انگلیس در هند گردید. کشتی هوپ^۲ در مارس ۱۶۱۵ حامل کالاهای هند از سورات عازم انگلستان شد و متعاقب آن رفت‌وآمد کشتیهای مملو از محصولات چون نیل، شوره، پنبه، چیت و انواع ادویه جات امری روزمره گردید. شرکت هند شرقی انگلیس در سال ۱۶۱۴ صاحب بیست و چهار کشتی بود.

شرکت هند شرقی در سال ۱۶۰۹ موفق به دریافت «منشور دایمی» از جیمز اول

1. Sir Henry Middleton

2. Hope

گردید و مورد حمایت دربار انگلستان بود. سر تامس رو^۱ اولین سفیر بریتانیا در سپتامبر ۱۶۱۵ روانه دربار مغول هند شد و در سال ۱۶۱۹ دفاتر بازرگانی شرکت هند شرقی انگلیس در آگرا، احمدآباد و سورات تأسیس گردید و مرکز اخیر بر سایر دفاتر شرکت نظارت داشت.

روابط شرکت هند شرقی که با دربار چارلز اول شکرآب بود در دوران حکومت اولیور کرامول^۲ (۱۶۵۳-۵۸) بهبودی یافت و با بازگشت سلطنت بیش از پیش حسنه گردید.

جزیره بمبئی (و طنجه) جزئی از جهیزه کاترین براگانزایی^۳ دختر زن چهارم پادشاه پرتغال بود که چارلز دوم او را در سال ۱۶۶۱ به زنی گرفت. چارلز که مناسبات بسیار خوبی با شرکت هند شرقی داشت هفت سال بعد بمبئی را به آن واگذاشت و برای حفظ مالکیت صوری خود بر بمبئی اجازه مقطوعی به میزان ناچیز ده پوند در سال برای این جزیره تعیین کرد. صلور پنج منشور از طرف چارلز خطاب به شرکت هند شرقی انگلیس که نخستین آن در سال ۱۶۶۱ صادر شد نشان‌دهنده رابطه بسیار نزدیک دربار بریتانیای کبیر و مدیران شرکت بود.

جرالد اونجیر^۴ حاکم بمبئی (۱۶۷۰-۷۷) بدروستی پی برده بود که برای فعالیتهای مرکزی شرکت هند شرقی ناحیه تحت فرمان او مناسب‌تر از سورات است. اونجیر اولین ضرابخانه و نخستین هنگ تفنگداران با نفرت اروپایی را در بمبئی تأسیس کرد و تا سال ۱۶۸۶ بمبئی به عنوان مقر اصلی فعالیتهای هند شرقی انگلیس جانشین سورات شد.

موضوع مهمی که کارگزاران شرکت در این زمان با آن روبه‌رو بودند مسئله کاهش روزافزون قدرت حاکمیت امپراتوری مغول هند بود. آنها درمی‌یافتند که امپراتوری قادر به حراست از منافع شرکت و مراکز بازرگانی آن نیست و لزوماً خود می‌بایست در فکر چاره باشند. در سال ۱۶۸۰ سه ولایت مدرس، بنگال و بمبئی را که چارلز دوم در سال ۱۶۶۸ به شرکت هند شرقی واگذار کرده بود تحت حاکمیت آن درآمد و قلعه نظامی بمبئی در سال ۱۶۸۴ آماده انجام وظیفه گردید. همزمان با

1. Sir Thomas Roe
3. Catherine of Braganza

2. Oliver Cromwell
4. Gerald Aungier

اقدامات یادشده به نظام اداری و مالی شرکت نیز سروسامان داده شد و در مجموع شرکت هند شرقی انگلیس در هیئت یک تشکیلات منظم و قدرتمند سر برافراشت. شرکت هند شرقی انگلیس از همان سالهای اولیه تا ۱۷۵۰ چه در هند و چه در انگلستان با موانع و مشکلات روزافزونی دست و پنجه نرم کرد. رقبای اروپایی و حتی شرکتهای مالی و سرمایه‌گذاری انگلیسی از هر فرصت برای ضربه زدن به موقعیت آن کوتاهی نمی‌کردند.

سر جوسیا چایلند^۱ که از سال ۱۶۷۴ تا ۱۶۹۵ زمام امور شرکت هند شرقی به‌دست او سپرده شده بود علاقه‌ای به افزایش اراضی تحت سلطه شرکت نداشت و بیشتر در اندیشه برقراری امنیت برای امور بازرگانی و حمل و نقل بود. چایلند با تقدیم هدایای گرانبها به چارلز و درباریان بانفوذ روابط بسیار دوستانه‌ای با دستگاه سلطنت برقرار کرد و با کمک آن مانع نفوذ و کارشکنی سرمایه‌داران و شرکتهای انگلیسی کوچک و بزرگ در امور مربوط به شرکت هند شرقی شد، اما رودررویی با عواقب انقلاب ۱۶۸۸ و فزونی گرفتن قدرت ویگها و کرسی‌نشینان مرکز مالی لندن در پارلمان خارج از عهده چایلند بود.

در سال ۱۶۹۱ رقبای شرکت هند شرقی انگلیس تشکیلات جدیدی برپا کردند و از شاه تقاضا کردند منشوری برای فعالیتهای بازرگانی آنها صادر کند. جدال دو نهاد تا سال ۱۶۹۸ در داخل و خارج پارلمان ادامه یافت. در سال ۱۷۰۲ با پادرمیانی دربار و اعضای برجسته شرکت هند شرقی و مدعیان تازه‌نفس، همگی با یک ائتلاف هفت‌ساله موافقت کردند. بر آن اساس شرکت جدیدی تحت عنوان «شرکت متحده بازرگانان انگلیسی برای دادوستد با هند شرقی» از سال ۱۷۰۹ کار خویش را آغاز کرد و تا ۱۸۵۸ که امپراتوری بریتانیای کبیر آن را تحت حاکمیت خویش گرفت به مدت ۱۴۹ سال سرزمین پهناور شبه‌جزیره هند را در قیمومت داشت. اساسنامه شرکت جدید با اساسنامه شرکت هند شرقی انگلیس که در طول دهها سال تدوین و تکمیل شده بود شباهت زیادی داشت. «شرکت متحده» به‌وسیله هیئتی متشکل از بیست و چهار مدیر اداره می‌شد که هریک صاحب سهمی

1 Sir Josiah Child

به ارزش دوهزار پوند بودند. رئیس و معاون شرکت از طریق کمیته‌های مختلف امور را کنترل می‌کردند.

سیاست شرکت متحده برخلاف شرکت هند شرقی و سر جومیا جایلد مبتنی بر توسعه و گسترش بیش از پیش مناطق تحت سلطه و مناصبات بازرگانی بود. لشکرکشی رابرت کلايو^۱ معروف به کلايو پلاسي^۲ به قلمرو نواب سراج‌الدوله در سال ۱۷۵۷ و به تبعیت درآوردن حکومت بنگال (۱۷۵۷-۶۰) حاکی از سیاست جدید شرکت متحده در شبه‌جزیره هندوستان بود. کلايو که از هیجده سالگی به عنوان منشی به خدمت شرکت هند شرقی انگلیس درآمده بود در سال ۱۷۶۵ مجدداً حکومت بنگال را به دست گرفت و ظرف دو سال شرکت متحده را فرمانروای سرزمینهای گسترده و حاصلخیزی کرد.

رفتار کلايو در بنگال و قساوت او در کشتار مردمان آن سامان باعث بدنامی شرکت متحده و شخص کلايو در دستگاه حاکمه بریتانیا شد که انتظار چنین بی‌پروایی را از سوی شرکت متحده نداشت. دولتمردان انگلیسی که مایل نبودند خودسری و سودجویی یک شرکت خصوصی به پای دولت بریتانیا نوشته شود، نظارت بر امور شرکت متحده را امری ضروری می‌دانستند. از سوی دیگر چون مدیران شرکت متحده دخالت دولت در فعالیتهای بازرگانی و مناطق تحت سلطه خویش را به صلاح خود نمی‌دانستند با تقدیم چهارهزار پوند دل کرسی نشینان لندن را به دست آوردند و مانع هر گونه دست‌اندازی آنان در امور شرکت و تصمیمات آن شدند. ژنرال کلايو هم خودکشی کرد. اما این توافق دیری نپایید و افزایش قدرت مالی و توان نظامی شرکت متحده در سالهای بعد باعث گفتگوهای بسیار و گاه درگیری جدی دستگاه حاکمه بریتانیا و سردمداران شرکت شد.

بر اساس قانون منسوب به لرد نورس در سال ۱۷۷۳ به حاکم بنگال عنوان فرمانفرما داده شد و انتصاب او موکول به تصویب حکومت انگلستان گردید. به موجب همین قانون به شورای زیر نظر فرمانفرما حق وضع قانون اعطا شد و قضات دادگاه عالی بنگال نیز از سوی حکومت انگلستان تعیین می‌گردید. در اجرای قانون یادشده وارن هیستینگر^۳ به سمت فرمانفرما منصوب شد.

1. Robert Baron Clive
3. Warren Hastings

2. Clive of Plassey

نظام اداری جدید به رغم پیش‌بینیهای لازم بزودی با مشکلات عمده‌ای روبه‌رو شد. حدود اختیارات فرمانفرما معلوم نبود و از طرف دیگر اختیارات قانونی ناکافی به نظر می‌رسید. در انگلستان هم تشکیلاتی برای نظارت رسمی در امور شرکت متحده وجود نداشت. بنابراین بار دیگر پارلمان به‌کنکاش نشست و راه‌حل را در قانون منسوب به ویلیام پیت^۱ مصوب ۱۷۸۴ یافت. به موجب «قانون هند» منصوب به ویلیام پیت «اداره مسئول امور هند بریتانیا» تشکیل گردید و پس از بحث‌های بی‌انتهای اداری دست آخر کارگزاران اداره یادشده بر هیئت مدیره شرکت متحده تفویض یافتند، هرچند در عمل زمام امور هند همچنان در دست اعضای هیئت مدیره شرکت باقی ماند. طبق قانون ۱۷۸۴ لرد چارلز کورنوالیس^۲ به سمت فرمانفرمای هند تعیین گردید.

طبق موازین و ضوابط مقرر از سوی کورنوالیس (۱۷۹۳) کارگزاران دستگاه اداری با دریافت حقوق کافی از پرداختن به امور بازرگانی منع شدند و نظام جدید به‌طور کلی حق مداخله در امور داخلی ولایات هند و تشکیلات حکام محلی را نداشت. سر جان شور^۳ جانشین کورنوالیس نیز خود را ملزم به رعایت موازین یادشده می‌دانست.

هرچند لرد کورنوالیس و سر جان شور هر دو در رعایت اصول یادشده اهتمام ورزیدند، ولی دو حادثه باعث بازگشت به سیاست سابق شرکت متحده در هند گردید. واقعه اول موضوع شورش تیپوسلطان موسوم به ببر میسور بود که انگلیسیها معتقد بودند پیمان صلح سال ۱۷۸۴ با آنها را نادیده گرفته است. تیپوسلطان که با فرانسویان رابطه دوستانه‌ای داشت و خود فنون نظامی را از افسران فرانسوی که در خدمت پدرش بودند آموخته بود در سال ۱۷۹۰ به قلمرو مهاراجه تراوانکور تجاوز کرد و نیمی از اراضی تحت سلطه او را ضبط کرد. واقعه دوم مخالف‌خوانیها و گاه سرکشیهای وزیر علی بود که منجر به برکناری او شد.

از جمله پیامدهای سیاست بیطرفی و معتدل دولت بریتانیا نسبت به امور داخلی حکام هند افزایش نفوذ عناصر فرانسوی در دربارهای محلی بود. زمانی که لرد ریچارد

1. William Pitt
3. Sir John Shore

2. Lord Charles Cornwallis

ولزلی^۱ در ماه مه ۱۷۹۸ در مقام فرماندار مدرس و فرمانفرمای بنگال قدم به خاک هند گذاشت دریافت مردم محلی چندان دل بستگی به انگلیسیها ندارند و بعضی از حکام محلی فرماندهی و آموزش بهترین گردانهای خویش را به دست فرانسویان سپرده اند؛ وضعیت نیروهای نظامی و امور مالی شرکت متحده اسفبار است و یک واحد فرانسوی که به درخواست تیپوسلطان از موریس به میسور آمده آشکارا مردم را علیه انگلیسیها تحریک می کند؛ زاکوبنها به کاشتن «درخت آزادی» مشغولند و تیپوسلطان از سوی آنان به لقب «همشهری» مفتخر شده است.

ریچارد ولزلی نخستین فرمانفرمای هند بود که اعتقاد داشت بریتانیا می بایست به عنوان یک قدرت جهانی در منطقه قد برافرازد و برای نیل به این هدف یا باید قدرت حکام محلی به وسیله عهدنامه های دوجانبه و چندجانبه تحت کنترل درآید یا توان نظامی و مالی آنها درهم شکسته شود. او در اجرای اندیشه های سیاسی و نظامی خویش از کمک برادرش ژنرال آرتور ولزلی برخوردار بود.

چند سال بعد از عزیمت ولزلی دولت انگلستان بار دیگر سیاست عدم مداخله در امور هند را پیش گرفت که نتیجه آن کاهش قدرت و اعتبار انگلیس بود، اما تحریکات دولت فرانسه در منطقه سبب شد تا گیلبرت الیوت مینتو^۲ فرمانفرمای بعدی هندوستان (۱۸۰۷-۱۳) تغییر رویه دهد. او که در پاریس تحصیل کرده بود پیروی از «عقل سلیم» را از استادش دیوید هیوم و احترام به «حقوق طبیعی» انسانها را از دوست و تحت الحمایه استادش روسو آموخت. بنابراین ضمن پیش گرفتن سیاست عدم مداخله در امور داخلی حکام محلی می کوشید تا با قدرت نمایی سلطه خویش بر آنها را تداوم بخشد و شورشیان را با گفت و شنود بر سر جای شان بنشاند. سیاست خارجی او در مقایسه با تدابیر فیلسوفانه داخلی او موفق تر بود.

مینتو در سال ۱۸۱۰ با توسل به روشهای مسالمت آمیز، به تهدیدهای مشترک فرانسه و روسیه خاتمه بخشید و در همین سال جزایر بوربون و موریس را تصرف کرد و مستملکات ناپلئون در هند شرقی هلند و همچنین جزایر ادویه را متصرف شد و آرزوی دیرینه شرکت سابق هند شرقی انگلیس و شرکت متحده جدید را برآورده

1. Lord Richard Colley Wellesley

2. Gilbert Elliot Minto

ساخت. او در سال بعد جزیرهٔ جاوه را هم اشغال کرد و آن را به قلمرو شرکت متحده افزود.

میتو پس از انعقاد عهدنامهٔ فینکن‌شتاین و افزایش نفوذ فرانسه در ایران جان ملکم را به ایران، مونت‌استوارت الفینستون^۱ را به نزد شاه‌شجاع در پشاور و چارلز متکالف^۲ را نزد فرمانروای لاهور گسیل داشت.

از ۱۸۱۳ تا ۱۸۲۳ امور مناطق تحت سلطهٔ شرکت متحده در دست فرانسیس رادون هیستینگر^۳ فرمانفرمای هند بود. او نیز مانند ولزلی معتقد بود که سیاست عدم مداخله در امور داخلی حکام، یعنی سیاست مورد علاقه حکومت بریتانیا با شکست مواجه شده و هند به وسیلهٔ گروه‌های واهزن و شورشی در حال فروپاشی است. هیستینگر که در هفده سالگی به ارتش پیوسته بود و در جنگ‌های استقلال آمریکا با شورشیان امریکایی جنگیده بود اینک تصور می‌کرد با اعمال خشونت قادر به برقراری نظم و آرامش در شبه جزیرهٔ هند است. به درخواست او برای مقابله با مهاجمان که به مراکز مالی و اداری شرکت متحده حمله می‌کردند، اجازهٔ استفاده از نیرویی شامل یکصد و بیست هزار نفر به همراه سیصد توپ از سوی حکومت بریتانیا صادر شد. اما شورش و ناآرامی فروکش نکرد و در زمان دالهوری^۴ (۱۸۴۷-۵۶)، و، کانینگ (نخستین نایب‌السلطنه هند) به اوج خود رسید تا جایی که کارکنان و سپاهیان شرکت متحده نیز به گروه‌های شورشی پیوستند و بلوای عظیم ۱۷۵۷-۵۸ را سازمان دادند که در تاریخ هند به «شورش سپاهیان» معروف است. مدیران و کارگزاران «شرکت متحده بازرگانان انگلیسی» که دیگر توان مقابله با ناآرامیها را نداشتند سر تسلیم فرود آوردند و به موجب قانون ۱۸۶۱ مَهر پایان بر تاریخ دوپست‌سالهٔ تشکیلات استعماری خویش زدند.



شرکت هند شرقی انگلیس که از آغاز فعالیت خویش به اهمیت سواحل و جزایر خلیج فارس پی برده بود و برای سواحل و جزایر ایرانی، به علت تعلق آن به حکومتی واحد ارزش زیادی قایل بود، در هر فرصت مناسب کارگزاران خود را

1. Mountstuart Elphinstone
3. Francis Rawdon-Hastings

2. Charles Metcalf
4. James Ramsay Dalhousie

به ایران گسیل می‌داشت. شاه عباس با واگذاری دو بندر در خلیج فارس به بازرگانان شرکت هند شرقی مخالفتی نداشت، حتی حاضر بود اجازه تأسیس مراکز بازرگانی به آنان بدهد تا در سراسر ایران آزادانه به دادوستد بپردازند. اما در مقابل انتظار داشت شرکت هند شرقی انگلیس روابط خود را با دولت عثمانی پایان بخشد. مالکان و بازرگانان انگلیسی که اکثریت نمایندگان پارلمان را تشکیل می‌دادند و قطع رابطه با عثمانی را به ضرر خویش می‌دانستند با این پیشنهاد شرکت هند شرقی که از طریق جیمز اول مطرح شد مخالفت کردند.

پس از تأسیس مرکز ثابتی در سورات از طرف شرکت هند شرقی انگلیس برای دادوستد در هندوستان منسوجات انگلیسی در بازارهای هند رواج یافت، ولی بزودی میزان عرضه از تقاضا پیشی گرفت و انبارهای شرکت انباشته از پارچه‌های انگلیسی شد. در همین زمان یکی از بازرگانان انگلیسی به نام ریچارد استیل^۱ که برای وصول طلب خویش در جستجوی یده‌کار بود و از حلب تا ایران همه جا را زیر پا نهاده بود طی نامه‌ای به اداره مرکزی شرکت هند شرقی در لندن نوشت که منسوجات انگلیسی، بخصوص پشمی، در ایران مشتری بسیاری دارد و ایرانیان به علت سردی هوا در نیمی از سال مجبور به استفاده از البسه پشمی هستند. ریچارد استیل در دنباله نامه خویش افزود که قیمت ابریشم خام در ایران پنجاه درصد ارزان‌تر از بازار حلب است. مدیران شرکت در لندن پس از آگاهی از این مطالب خود او را به همراه جان کروسر^۲ کارگزار معروف شرکت هند شرقی به دربار شاه عباس گسیل داشتند (مارس ۱۶۱۴). اقدامات فرستادگان شرکت به دربار ایران در اکتبر ۱۶۱۶ به ثمر نشست و شاه با صدور فرامینی فعالیت شرکت هند شرقی انگلیس را در سراسر ایران مجاز دانست.

سر تامس رو سفیر بریتانیا در دربار جهانگیر فرمان شاه عباس در مورد آزادی عمل بازرگانان شرکت هند شرقی در ایران را برای مقابله با نفوذ اسپانیاییها و پرتغالیها در خلیج فارس کافی ندانست. مخالفت تامس رو در حقیقت از اختلافات بنیادی موجود بین دولتمردان عضو وزارت امور خارجه بریتانیا و مدیران و کارگزاران شرکت

1. Richard Steele

2. John Crowther

هند شرقی انگلیس سرچشمه می‌گرفت که از آغاز تا انجام فعالیت شرکت هر از چندی علنی می‌گردید، اما در هر مورد مسئولان شرکت با استفاده از عناصر پرنفوذ خود در لندن و تقدیم هدایای بسیار با ارزش به پادشاه و اطرافیان او به مقاصد خویش دست می‌یافتند. در این مورد نیز بالاخره در نوامبر ۱۶۱۶ بازرگانان مقیم سورات به رغم مخالفت سر تامس رو با کرسی نشینان لندن کنار آمدند و اجازه دادوستد با ایران را به دست آوردند. این چنین بود که نخستین کشتی بازرگانی شرکت هند شرقی به نام جیمز از سورات وارد جاسک گردید و ادوارد کاناک^۱ در رأس هیئت قدم به خشکی نهاد.

جاسک با توجه به امکانات آن زمان بر سایر کناره‌ها برتری‌هایی داشت. نخست آنکه کشتی یا کشتیهای بازرگانی در صورت حمله ناوگان دشمن می‌توانستند در پناهگاههای آن خود را از تیررس توپهای پرقدرت کشتیهای پرتغالی در امان نگه دارند. دیگر آنکه ژرفای آب در اطراف جاسک از نقاط دیگر بیشتر بود و کشتیهای بزرگ انگلیسی می‌توانستند تا حد لازم خود را به کرانه نزدیک کنند و لنگر اندازند.

ادوارد کاناک موفق به دیدار شاه عباس شد و نظر مساعد او را که از نتیجه مأموریت رابرت شرلی به دربار فیلیپ سوم ناامید شده بود، برای خرید ابریشم ایران جلب کرد و در شیراز و اصفهان دفاتر نمایندگی تأسیس نمود (۱۶۱۷).

پس از درگذشت کاناک ریاست هیئت بازرگانی شرکت هند شرقی به عهده تامس بارکر^۲ محول گردید و بعد از او هم ادوارد موناکس^۳ سرپرستی هیئت را به عهده گرفت. موناکس پس از گفتگوهای مقدماتی بالاخره در ۲۶ دسامبر ۱۶۲۱ با امام‌قلی خان پسر الله‌وردیخان که پس از مرگ پدرش به فرمان شاه عباس حکومت فارس و سبهاسالاری ایران به او محول شده بود به توافق نهایی رسیدند و در سوم ژانویه ۱۶۲۲ به استحضامات پرتغالیان در جزیره قشم یورش بردند. مقاومت پرتغالیان دیری نپایید و ظرف شش روز سر تسلیم فرود آوردند. در این جنگ دو دریانورد انگلیسی نیز جان باختند که یکی از آن دو ویلیام بافین^۴ ریاضی‌دان و کاشف دریای منجمد جنوب بود. جزیره هرمز نیز در ۲۱ آوریل ۱۶۲۲ به تصرف نیروهای مشترک انگلیسی و ایرانی درآمد.

1. Edward Connock

2. Thomas Barker

3. Edward Monox

4. William Baffin

شاه عباس پس از تصرف جزیره هرمز که حتی به فکر شاه اسماعیل اول خطور نکرده بود سر از پا نمی شناخت، بنابراین به موجب فرمانی همه امتیازات اعطایی به شرکت هند شرقی انگلیس را تأیید کرد و به کارگزاران آن اجازه داد هر مقدار ابریشم که مایل هستند بخرند، آزادانه به هر کجای ایران که می خواهند بروند، نفرات خویش را مسلح سازند و دو عمارت در بندر گمبرون برای فعالیتهای بازرگانی خویش بنا کنند. مدیران شرکت نیز سخاوت به خرج دادند و هدایایی همراه با کالسکه‌ای که چارلز پادشاه انگلستان فرستاده بود تقدیم شاه عباس کردند. این کالسکه شاهانه با کالسکه دیگری که حدود ۱۹۰ سال بعد به فتحعلی شاه تقدیم شد سرنوشت مشترکی پیدا کرد. هر دو کالسکه به علت فقدان راه مناسب و بی اطلاعی ایرانیان از نحوه تربیت اسب برای بستن به کالسکه متروک ماند و پوسید.

بیروزی شرکت هند شرقی انگلیس شکستی برای رابرت شرلی محسوب شد که نتوانسته بود نظر مساعد دستگاه حاکمه بریتانیا را برای اتحاد با شاه ایران علیه عثمانی جلب کند. شرلی پس از مرگ جیمز اول (مارس ۱۶۲۵) در ماه نوامبر همان سال از چارلز اول خواست تا دستور دهد او و همسرش را با یکی از کشتیهای شرکت هند شرقی به ایران بازگردانند و از سرگردانی نجاتش دهند.

در همین زمان در لندن گفته شد که پادشاه ایران سفیری به نام نقدعلی بیگ را مأمور بریتانیا کرده است و به دستور شرکت هند شرقی خانه مجللی برای اقامت او مهیا شده است. در محافل بازرگانی لندن شایع بود که تمام مخارج سفیر جدید از طرف شرکت هند شرقی پرداخت می شود و حتی قرار است به حضور چارلز اول بار یابد. دیری نپایید که شایعات به حقیقت پیوست و نقدعلی بیگ در مقام فرستاده شاه عباس وارد لندن شد.

رابرت شرلی از همه جایی خبر به منظور نشان دادن حسن نیت خود و آگاهی از علت اعزام سفیر جدید به ملاقات نقدعلی بیگ شتافت. اما به گواهی یکی از درباریان به نام سر جان فینت^۱ سفیر جدید با تندخویی تمام رابرت شرلی را شماتت کرد، سبلی به گوشش نواخت و اسناد مأموریت او را از هم درید و او را سفیری دروغین خواند که آبروی پادشاه ایران را بر باد داده است.

1. Sir John Finett

چارلز اول که با مشکل دیپلماتیک لاینحلی روبه‌رو شده بود بناچار در ۶ ماه مارس ۱۶۲۶ نقدعلی‌بیگ را به حضور پذیرفت، اما توجه چندانی به او نکرد. شاه اندکی بعد از شرکت هند شرقی انگلیس خواست که هر چه زودتر وسایل سفر رابرت شرلی و همسرش را فراهم کند و یکی از معتمدان دربار به نام سر دادمور کاتون^۱ را به عنوان سفیر خویش به منظور آگاهی از صحت و سقم سخنان دو سفیر مأمور دربار پادشاه ایران کرد. در ضمن قرار شد نقدعلی‌بیگ هم که دیگر کاری در لندن نداشت به ایران بازگردد.

سفر سفیران سه‌گانه با کارشکنی مدیران شرکت هند شرقی مدتها به تعویق افتاد ولی بالاخره یازده ماه بعد، یعنی در ۲۳ مارس ۱۶۲۷ آنان عازم ایران گردیدند. نقدعلی‌بیگ که آینده سیاهی در پیش روی داشت در میانه راه، در سواحل شرقی افریقا با خوردن تریاک دست به خودکشی زد.

ماجرای بدفترجام سفارت سر رابرت شرلی و نقدعلی‌بیگ بیات و ادعای آنان در باب برحق بودن خود و نفی دیگری و دست پنهان عناصر شرکت هند شرقی در این جریان ۱۹۰ سال بعد در آغاز دوران دوم روابط ایران با انگلیس تکرار گردید. دولتمردان انگلیسی که مایل به آزادی عمل بدون قید و شرط کارگزاران شرکت هند شرقی در امور سیاسی نبودند و از اعمال نفوذ آنان با استفاده از قدرت مالی بی حساب و کتاب خود بر افراد و نهادهای کشوری و لشکری بریتانیا در جهت پیشبرد هدفهای ماجراجویانه دل‌چرکین بودند، از آغاز فعالیت شرکت هند شرقی سعی داشتند حد و مرزی برای آن تشکیلات تعیین شود.

کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس در واقع ماجراجویانی بودند که از نوجوانی به استخدام شرکت درمی آمدند و به شیوه‌ای آموزش می دیدند که بجز منافع شرکت به چیزی نیندیشند و در پی رعایت اصول اخلاقی و سنتهای ملی نباشند. دوری آنان از کشور خویش و اقامت طولانی در سرزمینهای تحت سلطه شرکت هند شرقی به مرور ایام باعث دگرگونی خلقیات آنان می گردید و مشکلات عدیده‌ای برای حکومت و ملت بریتانیا فراهم می آوردند.

اسناد و مدارکی که نقدعلی بیگ برای تأیید سفارت خویش به شاه و مقامات انگلیسی ارائه داد بدون تردید ساخته و پرداخته کارگزاران شرکت هند شرقی بوده است. نحوه برخورد سفیر قلابی با سر رابرت شرلی که صادقانه برای روشن شدن موضوع به دیدارش شتافته بود بدون شک بخشی از تعلیمات عوامل شرکت هند شرقی بوده است. رابرت شرلی از هنگام سفر به ایران تا آن زمان همیشه مورد اعتماد شاه عباس بود و به هنگام اقامت در ایران به طور منظم با شاه ایران دیدار و گفتگو می کرد و باجناب شاه عباس محسوب می شد. مأموریت سیاسی اول او هفت سال و چند ماه بطول انجامید و طی آن به نام پادشاه ایران در دربارهای آلمان، ایتالیا و اسپانیا حضور یافت و با پاپ اعظم دیدار کرد. سیاستهای خارجی شاه صفوی در بیشتر مواقع پس از مشورت با رابرت شرلی تعیین می گردید. کوشش شرلی در جهت برقراری نوعی رابطه مستقیم بین دو دربار ایران و بریتانیا بود، سیاستی که شرکت هند شرقی در طول فعالیت خویش از آن دوری می گزید. آنان در مواقعی که دو دربار به یکدیگر نزدیک می شدند از هیچ ترفندی برای پایان بخشیدن به آن سر باز نمی زدند. مأموریت نقدعلی بیگ به مأموریت مهدی علی خان در حدود ۱۹۰ سال بعد از آن شباهت دارد که از سوی همین شرکت هند شرقی با نامه جعلی به حضور فتحعلی شاه بار یافت و خود را سفیر نامید.

بهره گیری از امکانات ناوگان بازرگانی عظیم شرکت هند شرقی انگلیس که تنها وسیله رفت و آمد مداوم بین سرزمین بریتانیا و مشرق زمین بود به مدیران آن امکان می داد که بسیار بیشتر از مقامات عالیرتبه دولتی از شرق و امور مربوط به آن دور مطلع باشند. منافع اصلی شرکت در گرو مذاکرات مستقیم و سریع کارگزاران آن با دولتها و حکام محلی منطقه فعالیت شرکت بود. هر گونه دخالت یا نیاز به تصویب حکومت مرکزی رشته کار را از دست مدیران شرکت بهدر می برد و باعث افزایش نفوذ سازمانهای رقیب می گردید. این چنین بود که شرکت هند شرقی که نگران برقراری رابطه مستقیم بین اصفهان و لندن بود نقدعلی بیگ تندخو و عامی را در قالب سفیر پادشاه ایران با کشتی خود به لندن فرستاد و برای حفظ آبرو آدم آگاه و باتجربه ای به نام خواجه شهسوار را هم که سابقاً به چند مأموریت سیاسی اعزام شده بود همراه سفیر قلابی کرد. ولی کنجکاری مخالفان شرکت هند شرقی و مقامات رسمی و توضیحات مشروح سر رابرت شرلی به همزبانان خویش دسیسه شرکت را برملا کرد و

در این میان نقدعلی بیگ که جان خویش را از ترس علنی شدن ماجرا در خطر می دید، خودکشی را بر کشته شدن به شیوه ای که به خوبی از آن آگاهی داشت ترجیح داد.

سفیر جدید انگلیس یا در واقع دومین سفیر رسمی آن کشور در ایران و ابرت شرلی در اواخر ژانویه ۱۶۲۸ به اصفهان رسیدند. شاه عباس در این هنگام در اشرف مازندران در عمارت ییلاقی خویش بسر می برد، بنابراین سر دادمور کاتون عازم آن شهر شد و در ۲۵ ماه مه ۱۶۲۸ نامه چارلز را تقدیم او کرد. در این مدت کارگزاران شرکت هند شرقی با حمایتی که از آنان می شد دادوستد خویش را رواج داده بودند و شاه عباس که می دید در کار تجارت نیازی به پادشاه انگلستان و برقراری رابطه رسمی با او ندارد سفیر جدید را به همراه ابرت شرلی به قزوین گسیل داشت و از فرستادن سفیر به دربار انگلستان نیز سر باز زد. اندکی بعد ابرت شرلی در قزوین درگذشت و یازده روز بعد یعنی در ۲۴ ژوئیه ۱۶۲۸ سر دادمور کاتون که مبتلا به وبا شده بود به او پیوست.

از جمله فرستادگان بعدی شرکت هند شرقی انگلیس به ایران باید از جان فرایر^۱ که در سال ۱۶۷۷ مطابق با یازدهمین سال سلطنت سلیمان به ایران آمد یاد کرد. فرایر طی یک سال و هشت ماهی که در ایران بود به مطالعه اوضاع موجود و امکان افزایش مبادلات شرکت هند شرقی با ایران پرداخت. ویلیام هجس^۲، هشت سال بعد از جان فرایر، از طرف شرکت هند شرقی مأمور ایران شد و در سپتامبر ۱۶۸۵ در اصفهان با شاه سلیمان ملاقات کرد.

به رغم توسعه دامنه فعالیت شرکت هند شرقی و فزونی گرفتن میزان دادوستد با کشورها و مناطق حول و حوش، دوران یکصدساله بعد از ۱۶۱۷ برای کارگزاران شرکت ایام کساد بازار بود. در منطقه خلیج فارس شرکت هند شرقی هلند که زمانی برای مقابله با نفوذ پرتغالیان متحد انگلیسیها محسوب می شد اینک خود موجودیت شرکت هند شرقی انگلیس و مراکز بازرگانی آن را تهدید می کرد. شرکت هند شرقی که به هنگام تأسیس مرکز بازرگانی خود در بندرعباس امکاناتی هم در

1. John Fryer

2. William Hedges

اختیار هلندیها قرار داده بود در سال ۱۶۴۳ ناگزیر به ترک آنجا و انتقال تشکیلات خود به بصره شد، ولی در آنجا هم از امنیت برخوردار نبود. اما بزودی اختلاف بین دو شرکت به یک موضوع بین المللی مبدل گشت و دولت بریتانیا به رهبری البور کرامول به دولت هلند اعلام جنگ داد و طی سه جنگ نیروی دریایی بریتانیا، نیروی دریایی هلند را از صحنه خارج کرد. دولت بریتانیا بابت خسارت وارده از طرف شرکت هند شرقی هلند به ناوگان بازرگانی خویش و مراکز بازرگانی شرکت هند شرقی انگلیس خواستار هشتاد و پنج هزار لیبره غرامت شد که در نهایت در سال ۱۶۶۴ منجر به تصرف هلند جدید، مستعمره شرکت هند شرقی هلند در قارهٔ حدید گردید. انگلیسیها نام دوک آف یورک (جیمز II) برادر و ولیعهد پادشاه خود را بر این مستعمره نهادند و آن را نیویورک خواندند.

این پیروزیها بیش از پیش باعث افزایش قدرت و نفوذ شرکت هند شرقی انگلیس گردید، اما اتحاد دو خاندان سلطنتی هلند و انگلستان، به واسطهٔ ازدواج ویلیام اورانژ^۱ با مری^۲ در سال ۱۶۷۷ و به سلطنت رسیدن آنان در سال ۱۶۸۹ به دشمنی دو شرکت برای همیشه پایان بخشید و شرکت هند شرقی انگلیس با استفاده از امکانات جدید و کاهش هزینه‌های دفاعی گامهای بلندی در استحکام موقعیت خویش برداشت.

برقراری صلح و دوستی میان انگلستان و هلند باعث افزایش منزلت کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس در ایران شد. جان بروس^۳ یکی از اعضای شرکت در اصفهان شرح مفصلی از بازدید شاه سلطان حسین در ۲۴ ژوئیه ۱۶۹۹ از مرکز بازرگانی شرکت هند شرقی در اصفهان به دست می‌دهد و می‌نویسد: هرچند پذیرایی از شاه و همراهان او ۱۲۰۰ لیبره (۴۰۰ تومان) خرج روی دست تجارتخانه گذاشت، اما در مقابل از شاه فرمان پرداخت مطالبات خود را دریافت کردیم.

فعالیت شرکت هند شرقی انگلیس در ایران با یورش سپاهیان افغان و سقوط اصفهان رو به زوال نهاد و به مرور مراکز بازرگانی آن از فعالیت بازماند. از این زمان (۱۷۳۴) تا دیدار دارن فورد^۴ نمایندهٔ یکی از سردمداران شرکت هند شرقی به نام ویلیام

1. William of Ornge
3. John Bruce

2. Mary
4. Dumford

اندرو برایس^۱ با کریم خان زند (۱۷۶۳) میزان دادوستد به حداقل ممکن کاهش یافت.

فرمان دوم ژوئیه ۱۷۶۳ کریم خان زند خون تازه‌ای به کالبد شرکت هند شرقی انگلیس دمید. به موجب این فرمان کارگزاران شرکت حق داشتند در هر محل که مایلند مرکز بازرگانی خویش را دایر کنند، مالیات نپردازند و هر چه می‌خواهند از ایران خارج سازند. به موجب این فرمان حتی اداره امور جاری و دادوستد در منطقه خلیج فارس به نماینده هند شرقی انگلیس محول می‌گردید. طبق فرمان دیگری که در همین سال از سوی خان لُر صادر شد تحویل مخالفان حکومت و اتباع باغی پادشاه نیز از جمله وظایف عناصر شرکت هند شرقی تلقی شده است. تأسیس مرکز بازرگانی شرکت در بوشهر که به خرج شیخ سعدون بنا گردید و فرمان دیگری که از طرف جعفرخان در ژانویه ۱۷۸۸ صادر شد نشانه استحکام بیش از پیش موقعیت شرکت هند شرقی انگلیس در خلیج فارس بود.

امتیازاتی که در طول حکومت سی ساله زندیه به شرکت هند شرقی انگلیس در جنوب اعطا گردید در تاریخ روابط شرکت هند شرقی انگلیس با ایران و در مجموع مناسبات دولت بریتانیا با ایران بی‌سابقه بود. قبل از دوران حکومت این خاندان دست عناصر انگلیسی در امور جنوب ایران چنین گشاده نبود. مهمتر از همه اینکه خان زند به انگلیسیها آموخت که برای سلطه بر خلیج فارس و جنوب ایران می‌توانند از قدرت و نفوذ حکام محلی استفاده کنند و پس از کنار آمدن با آنان دیگر نیازی به جلب نظر حکومت مرکزی نیست. رویه‌ای که در یکصد و پنجاه سال بعد اساس سیاست خارجی بریتانیا در جنوب ایران را تشکیل می‌داد.



در طول تاریخ روابط انگلستان با ایران از قرن سیزدهم تا نوزدهم میلادی مقصود اصلی کارگزاران انگلیسی تحصیل درآمد و توسعه هر چه بیشتر میزان دادوستد بود. طی این مدت (۵۱۰ سال) شمار فرستادگان و مأموران رسمی دولت بریتانیا که مأمور دیدار و گفتگو با مقامات دولت ایران شدند بسیار اندک و انگشت‌شمار بود،

1. William Andre Price

اما در آستانه به قدرت رسیدن سلسله قاجاریه دستیابی به اهداف سیاسی اهمیت بیشتری پیدا کرد. علت این تغییر رویه را می‌باید در دو دگرگونی منطقه‌ای و یک عامل اروپایی جستجو کرد. تضعیف روزافزون سلسله تیموریان که از سال ۱۵۲۵ بر سرزمین هند فرمانروایی داشتند، در زمان حکومت شاه‌عالم دوم (۱۸۰۶-۱۷۵۹) و لزوم دخالت دولتمردان انگلیسی در امور مربوط به شرکت هند شرقی انگلیس؛ سقوط حکومت نادرشاه در ایران و بازگشت امیرزادگان افغانی و به‌مخاطره افتادن مرزهای شمال غربی هندوستان؛ گسترش افکار ضد انگلیسی در میان مردمان بومی و مخالفت آنها با سلطه عناصر انگلیسی از جمله مهمترین دگرگونیهای منطقه‌ای بود.

ظهور ناپلئون در مقایسه با تحولات منطقه‌ای یادشده اهمیت بیشتری داشت. زمانی که ناپلئون با ۳۰۰ کشتی جنگی فرانسوی حامل ۳۸ هزار سپاهی در ۱۹ مه ۱۷۹۸ بندر تولون را ترک گفت و پس از تسخیر مالت به گلوله‌باران کردن بندر اسکندریه پرداخت و در ماه ژوئیه قدم به خاک مصر نهاد خواب و خوراک را بر انگلیس حرام کرد. آنها که تجارت با کشورها و نواحی منطقه را در انحصار خویش داشتند و می‌خواستند با استفاده از مسیر دریای سرخ و عبور از برزخ خاکی سوئز - به‌جای گذر از راه قدیمی و طولانی جنوب افریقا - سود بیشتری نصیب خود سازند، پس از فاجعه ورود فرانسویان به مصر حیات اقتصادی کشورشان را در خطر نابودی یافتند. بنابراین دولتمردان انگلیسی نخست به‌عنوان اقدامی فوری جهت مقابله با خطرات بعدی به‌ارزیابی موقعیت دفاعی مرزهای شمال غربی هند پرداختند و همزمان با آن امکانات خود را در ایران، عثمانی، افغانستان، خلیج فارس و دریای سرخ مورد بررسی قرار دادند. هنری ملویل^۱ دولتمرد مشهور انگلیسی که در این زمان ضمن ریاست هیئت نظارت بر امور شرکت هند شرقی وزیر جنگ انگلستان بود طی یادداشتی به‌ویلیام گرنویل^۲ وزیر خارجه یادآور شد که: ناپلئون پس از ورود به شرق میانه از چهار مسیر می‌تواند خود را به‌مستملکات و مناطق نفوذ ما در شرق برساند. اول از طریق قسطنطنیه و دریای سیاه. دوم از برزخ خاکی سوئز و دریای

1. Henry Dundas Melville

2. Baron William Grenville

سرخ. سوم وارد شدن به جده و گذر از حجاز و یمن و مسقط و حضور در سواحل جنوبی هند و بالاخره از مسیر سوریه و بغداد و مستقر شدن در بخش علیای خلیج فارس به قصد ورود به آبهای جنوبی شبه جزیره هند.

ملویل سپس می افزاید: روسیه و عثمانی هیچ یک اجازه عبور از سرزمینهای خود را به ناپلئون نخواهند داد و اصولاً کشتیهای فرانسوی برای عبور از دریای سیاه مناسب نیستند. گذر از سرزمینهای عربی نیز امری مشکل و حتی ناشدنی است. مدخل دریای سرخ و خلیج فارس را هم ما می توانیم براحتی به کمک کشتیهای شرکت هند شرقی مسدود کنیم. بنابراین ناپلئون ناگزیر از انتخاب راه چهارم است، یعنی مسیر حلب و بین النهرین. ملویل در پایان می افزاید: «ناپلئون همانند اسکندر کبیر از طریق دجله و فرات خود را به خلیج فارس می رساند و آنگاه با عبور از سواحل آن به هند خواهد رفت.»

دولت انگلیس به عنوان اولین اقدام جدی برای مقابله با خطر فرانسویان فوراً دستور اعزام چهارهزار نفر از نیروهای زبده را به هند صادر کرد و در ژوئیه ۱۷۹۸ اسکادرانی شامل سه کشتی از راه دماغه امید نیک به دریای سرخ گسیل داشت تا به گشت زنی بین دریای سرخ و خلیج فارس بپردازند و متعاقب آن به حکومت بمبئی دستور داد تا با تقویت واحد دریایی مستقر در جزیره پریم^۱ در باب المندب آماده مسدود کردن آبراه مذکور باشند و سرانجام از فرمانفرمای کل هند خواسته شد تا ضمن تماس با حکام نواحی شمال غربی هند مانع نفوذ عناصر فرانسوی از آن ناحیه گردد.

رقابت جدید بین فرانسه و انگلیس در خلیج فارس در واقع از چند سال پیش، یعنی از سال ۱۷۹۶ شروع شده بود. احکام رسیده به بمبئی حاکی از آن بود که فرانسه با اعزام مأموران خود به مسقط در پی کسب رضایت سلطان ابن احمد برای تأسیس یک مرکز بازرگانی است. جاناناتان دانکن^۲ فرماندار بمبئی همیشه می کوشید با اعزام نمایندگان خود شیوخ خلیج فارس را از برقراری روابط با فرانسویان و استخدام افراد فرانسوی بر حذر دارد. مهدی علی خان، ایرانی باهوشی که از کارگزاران حکومت

بمبئی محسوب می‌شد، در سپتامبر ۱۷۹۸ به دستور دانکن روانه مسقط شد تا از کم و کیف استخدام یک پزشک فرانسوی در دستگاه شیخ اطلاعاتی به دست آورد. مهدی‌علی‌خان در هفته اول اکتبر وارد مسقط گردید و پس از چند روز مذاکره در ۱۲ اکتبر موفق به امضای تعهدنامه‌ای با سلطان شد. به موجب بند دوم این تعهدنامه سلطان متعهد به گسترش بیش از پیش روابط خود با شرکت هند شرقی می‌گردید. هارفورد جونز^۱ نماینده شرکت هند شرقی انگلیس در بصره نیز که در این زمان در حال گذراندن مرخصی خویش در لندن بود مأمور دربار عثمانی شد تا برای تأسیس پست نمایندگی دایم در بغداد اقدام نماید و با تطمیع سلیمان‌پاشا والی بغداد — که به طرفداری از فرانسویان شهرت داشت — او را به حمایت از انگلیسیها ترغیب کند. دولت بریتانیا و شرکت هند شرقی انگلیس تا پایان سال ۱۷۹۸ جز موارد یادشده اقدام دیگری برای تقویت موقعیت خویش در خلیج فارس انجام ندادند و هر گونه تصمیم‌گیری تازه را موکول به عکس‌العمل فرانسه کردند.

در اواخر دسامبر ناپلئون از ناحیه سوئز بازدید می‌نمود و دستور ساختن ناوگانی از کشتیهای جنگی را صادر کرد. او در واقع امید چندانی به کارآیی اسکادران تحت فرماندهی مارکیز دو سرسی^۲ مستقر در سواحل موریس نداشت. ناپلئون ضمناً در ژانویه ۱۷۹۹ نامه‌ای برای سلطان مسقط و نامه دیگری برای تیپو سلطان فرستاد. در نامه اول از سلطان خواسته بود تا نسبت به خدمه کشتیهای فرانسوی و تدارک نیازمندیهای آنان خوشرفتاری پیشه کند و در نامه دوم به تیپو سلطان قول داده بود که بزودی کمکهای فرانسه که او برای مبارزه علیه انگلیسیها بدان نیاز دارد به دستش می‌رسد.

خطر حضور نیروهای فرانسوی در مصر، پس از انعقاد قرارداد اتحاد بین انگلیس و نماینده دولت عثمانی در مصر در بهار ۱۷۹۹ برطرف گردید و واحدهای فرانسوی خاک مصر را ترک گفتند. به رغم پیروزی قاطع سپاهیان فرانسوی بر نیروهای عثمانی مستقر در سوریه (۱۶ آوریل) به علت ضعف قدرت توبخانه فرانسه منجر به تصرف شهر عکا نشد و فرانسویان پس از دو ماه محاصره شهر در ۲۱ ماه مه

1. Sir Harford Jones

2. Marquis de Sercey

راه بازگشت بیش گرفتند. در این میان شرکت هند شرقی و دولت انگلیس که می‌دانستند فرانسویان در صورت اشغال سوریه از مسیر دریای سرخ یا بین‌النهرین رهسپار هند خواهند شد قبلاً جان بلانکت^۱ را با پنج فروند کشتی به دریای سرخ گسیل داشته بودند و تنگه باب‌المندب نیز به‌وسیله نیروهای اعزامی از سوی شرکت هند شرقی انگلیس از ماه مه مسدود شده بود.

شکست سیاست توسعه‌طلبانه فرانسویان در شرق و ناکامی ناپلئون در کسب جای پای کوچکی در این ناحیه از جهان که اسباب خرسندی شرکت هند شرقی و دولتمردان انگلیسی در لندن شده بود با درهم شکسته شدن آخرین مقاومت تیپوسلطان در جنگ سرینگپتم (پایتخت نیپوسلطان) در ماه مه ۱۷۷۹ کامل گردید. کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس از این هنگام با خاطری آسوده همه توان خویش را در راه مبارزه با زمان‌شاه دورانی و جلب نظر حکمرانان ایران به‌کار گرفتند.



در مقابله با آمال توسعه‌طلبانه ناپلئون و شکست نهایی او دو برادر نقش مهمی ایفا کردند. مارکوئیس ریچارد ولزلی^۲ برادر ارشد که ناپلئون را در عرصه سیاست شرق میانه و دور ناکام ساخت و آرتور ولزلی^۳ معروف به دوک ولینگتون که در میدان جنگ در اروپا ناپلئون را به‌زانو درآورد و به‌حیات سیاسی-نظامی او پایان بخشید. البته در این مبارزه ریچارد ولزلی نقش حساس و مهمتری ایفا کرد. او در مقام فرمانفرمای هند وظیفه اداره کشوری را به‌دست داشت که از ملل و اقوام بسیار متنوعی تشکیل می‌شد و همسایگانی داشت که به‌استناد سوابق تاریخی در اندیشه تصرف و تاراج آن بودند.

زمان‌شاه دورانی از سال ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۷ سه بار نواحی شمالی هند را مورد تاخت‌وتاز قرار داد و از آن میان دو بار موفق به غارت پنجاب شد. با استقرار نیروهای زمان‌شاه در پیشاور در باییز ۱۷۹۸ بار دیگر پنجاب در خطر حمله تازه‌ای قرار گرفت. ریچارد ولزلی مانند جاناتان دانکن حکمران بمبئی تردیدی نداشت که برای خلاصی از ابلغاهای گاه و بیگاه زمان‌شاه می‌باید دست کمک به‌سوی ایران دراز

1. John Blankett
3. Arthur Wellesley

2. Marquess Richard Wellesley

نماید و از حکومت آن طلب یاری کند. او انجام این مأموریت را به یکی از کارگزاران اهل خراسان شرکت هند شرقی به نام مهدی علی خان ملقب به بهادر حشمت جنگ محول کرد (سپتامبر ۱۷۹۸)، که پیش از آن لیاقت خود را به اثبات رسانیده بود و اینک به عنوان جانشین نیکولاس هنکی اسمیت^۱ نماینده شرکت در بوشهر بود. مهدی علی خان از زمان سر رابرت شرلی شناخته شده ترین مأمور سیاسی بود که از طرف شرکت هند شرقی انگلیس روانه دربار ایران گردید.

در حکم صادره از طرف جانانان دانکن (۲ سپتامبر ۱۷۹۸) خطاب به مهدی علی خان از وی خواسته شده بود که نسبت به افزایش فروش کالاهای شرکت هند شرقی در ایران به حداکثر قیمت ممکن از هیچ کاری خودداری نکند و در مورد قیمت کالاهای روسی تحقیق نماید و بالأخره شئون شرکت را در محل مأموریت خویش حفظ نماید. اما مهدی علی خان وظیفه دیگری هم داشت که در حکم مأموریت او قید نشده بود و آن تحریک دربار ایران علیه زمان شاه دورانی بود. مهدی علی خان برای تماس با دربار ایران نامه‌ای از حکمران بمبئی در دست داشت حاکی از تبریک و تسلیت جانانان دانکن در مورد مرگ آقامحمدخان و جلوس فتحعلی شاه. در واقع باید گفت عدم تعیین دستورالعمل مشخصی برای مأموریت مهدی علی خان به علت عدم آگاهی شرکت هند شرقی از اوضاع حاکم بر ایران طی دهه‌های گذشته بود.

موفقیت‌های اولیه مهدی علی خان و خواندن گزارشهای پرآب و تاب او در مورد قرار ملاقات با شاه باعث خوشحالی جانانان دانکن شد و طی نامه‌ای به او اطلاع داد که دستور ارسال پانصد قبضه تفنگ و پنج هزار فشنگ را صادر کرده است و در صورت حمله به افغانستان کمکهای بیشتری هم می‌شود.

دانکن در ضمن برای حمایت هر چه بیشتر مهدی علی خان نامه‌ای برای حاجی خلیل خان تاجر معروف و از عاملان سرشناس شرکت هند شرقی انگلیس نوشت و از او خواست تا جایی که برایش مقدور است از حمایت مادی و معنوی مهدی علی خان دریغ نکند. در واقع آنچه باعث موفقیت سیاست ریچارد ولزلی و

1. Nicholas Hanky Smith

جانانان دانکن در ایران شد کوششهای مهدی علی خان و حاجی خلیل خان نبود، بلکه بلاهت زمان شاه دورانی بود. او نیز که مانند اسلاف و اخلاف شرقی خویش در گزافه‌گویی حد و مرزی نمی‌شناخت، چنین رواج داد که قصد حمله به خراسان را دارد. در نتیجه، حرفهای هیجان‌انگیز و وعده‌های مهدی علی خان به دل حاکمان ایران نشست.

مهدی علی خان برای جلوگیری از اتلاف وقت، قبل از ورود به تهران نامه‌ای به حاجی میرزا ابراهیم خان وزیر اعظم زیرک و میهن‌پرست فتحعلی شاه نوشت (۴ دسامبر ۱۷۹۸) و طی آن چگونگی تدارک نیروی لازم و اعزام آن تحت فرماندهی برادران زمان شاه یعنی محمود و فیروز جهت سرنگون کردن زمان شاه، را تشریح کرده و در پایان از رفتار وحشیانه افغانهای سنی مذهب نسبت به زنان و کودکان شیعه ناله‌ها سر داده بود. مهدی علی خان نامه‌ای در همین تاریخ برای فتحعلی شاه نوشت و آن را همراه نامه‌ای از حاجی خلیل خان که گفته‌ها و مأموریت او را تأیید می‌کرد همراه ساخت. سه ماه بعد پاسخ نامه مهدی علی خان و حاجی خلیل خان به محل اقامت آنان در بوشهر رسید و هر دو روانه تهران شدند. آنان در اوایل سپتامبر به شیراز رسیدند و پس از یک ماه اقامت در آن شهر و دو هفته در اصفهان در چهارم دسامبر ۱۷۹۹ وارد تهران گردیدند.

از وقایع مهم این سفر طولانی رفتار غیرانسانی مهدی علی خان با چهار نماینده تیپوسلطان است که از سوی وی برای گفتگو و جلب یاری فتحعلی شاه به دربار ایران اعزام شده بودند. مهدی علی خان با تطمیع اوباش شهر و بعضی از سردمداران محلی، نمایندگان تیپوسلطان را دستگیر کرد و پس از زدن شلاق مفصل به آنها، قصد داشت چشمانشان را از کاسه سر درآورده و سپس به حیاتشان خاتمه دهد که به واسطه ابراز ناخرسندی اهالی شیراز از این کار صرفنظر شد.

گزارش مهدی علی خان در این مورد که برای خوش خدمتی در مقابل جانانان دانکن با ذکر جزئیات نوشته شده بود، باعث ناراحتی او شد. دانکن در پاسخ گزارش مهدی علی خان به وی تذکر می‌دهد که این کار او از شأن ملت بریتانیا به دور است. گفتنی است که یکی از این چهار تن به نام ناسولی پوتا در ایران ماندگار شد و یکی از اخلاف او به نام حسینقلی خان نواب در کابینه بدون نخست‌وزیر بعد از خلع محمدعلی شاه مدتی عهده‌دار وزارت امور خارجه بود.

مهدی علی خان در تهران پس از استقبال رسمی، در خانه حاجی محمد ابراهیم خان وزیر اعظم اقامت گزید. او در مدت اقامه یکماهه خویش سه بار به حضور فتحعلی شاه بار یافت. گزارشها و نامه‌های مهدی علی خان حاکی از آن است که کاملاً از عهده مأموریت خویش برآمده است. به گفته او فتحعلی شاه ضمن موافقت با حمله به هرات قول داده بود که تمام فرانسویان را از ایران اخراج کند و هر جزیره‌ای را که در خلیج فارس مورد علاقه شرکت هند شرقی باشد به آن واگذار نماید. مهدی علی خان در گزارش خویش مدعی شده بود که چون نامه رسمی حکمران بمبئی ممکن بود باعث تقاضای اسلحه از طرف مقامات ایرانی برای حمله به هرات گردد او با مهارت متن دیگری جایگزین آن کرده است بدین آن که به مهر نامه آسیبی برسد.

ریچارد ولزلی که از اول با نظر جانانتان دانکن در مورد اعزام مهدی علی خان موافق نبود، در نظر داشت برای تحقق بخشیدن به سیاستهای خود در مورد ایران فرد مناسبی را تعیین کند. او معتقد بود در امور مهم استفاده از افراد بومی که در دروغگویی و سوءاستفاده استعداد زیادی دارند به نفع بریتانیا نیست و در مسائل سیاسی می‌بایست از افراد زبده و قابل اطمینان استفاده کرد.

ریچارد ولزلی در ماه اوت ۱۷۹۹ یعنی حدود چهار ماه قبل از ورود مهدی علی خان و حاج خلیل خان به تهران، تصمیم گرفت سر جان ملکم را به ایران گسیل دارد. بر اساس دستورالعملی که در ۱۰ اکتبر ۱۷۹۹ به ملکم ابلاغ شد او مأموریت یافت که در سه موضوع با پادشاه ایران مذاکره کند. اول ترغیب شاه به دفع تجاوزات زمان شاه به مرزهای هند. دوم مقابله با نفوذ فرانسه در ایران و جلوگیری از تبنی فرانسویان و ایرانیان برای حمله به هند از خاک ایران یا خلیج فارس. سوم عقد دو عهدنامه، یکی سیاسی برای رسمیت بخشیدن به تعهد ایران جهت عدم همکاری با فرانسه؛ دیگری اقتصادی برای گسترش معاملات بازرگانی ایران و هند. ملکم ضمناً اختیار داشت، تا در صورت موافقت کامل دولت ایران با تقاضای عنوان شده، موافقت فرمانفرمای هند را مبنی بر پرداخت سالیانه چهار لک روپیه (چهل هزار پوند) کمک مالی برای مدت اعتبار عهدنامه منعقد به مقامات ایرانی اعلام کند و به آنان اطمینان دهد که حتی پس از انقضای زمان رسمی عهدنامه پرداخت کمک سالیانه قابل تمدید است.

جان ملکم در اواخر دسامبر ۱۷۹۹ از کلکته روانه بمبئی شد و پس از گوش فرادادن به سفارشهای رئیس گمرک بمبئی در مورد لزوم تأسیس مرکز بازرگانی در یکی از جزایر متعلق به ایران در خلیج فارس، به سوی سواحل ایران لنگر کشید.

ملکم در اول فوریه ۱۸۰۰ به بوشهر رسید، اما فراهم آوردن مقدمات ملاقات او با فتحعلی شاه سه ماه و نیم به درازا کشید. او در ۱۶ نوامبر به حضور شاه رسید و نامه ریچارد ولزلی را به او داد و یازده روز بعد در دومین باریابی هدایایی از طرف شرکت هند شرقی تقدیم شاه کرد. چند روز بعد با حاجی محمد ابراهیم خان و میرزا محمد شفیع به گفتگو نشست که نتیجه آن انعقاد دو معاهده اقتصادی و سیاسی بود.

ملکم برای بازگشت مسیر تهران-همدان-بغداد و بصره را انتخاب کرد و روز ۲۹ ژانویه ۱۸۰۱ راه علیشاه عوض را پیش گرفت.

بر اساس ماده الحاقی به معاهده بازرگانی که به امضای جان ملکم و حاجی ابراهیم خان رسید، حاجی خلیل خان مأمور اجرای قرارداد تجاری و سایر تشریفات امور راجع به تجارت شد. از سوی دیگر پس از اعزام مهدی علی خان و جان ملکم از طرف دولتمردان شرکت هند شرقی به ایران فتحعلی شاه فرستادن نماینده‌ای از سوی خود به آن سامان را ضروری دانست. در مآخذ انگلیسی آمده است که در بازگشت ملکم از ایران شخصی به نام حاجی خلیل خان به هندوستان اعزام شد تا کار تأیید و مبادله عهدنامه‌های منعقد را به انجام رساند.

حاجی خلیل خان از عناصر و کارگزاران سرشناس شرکت هند شرقی در ایران محسوب می‌شد و مقر اصلی او در بوشهر بود. از حدود سال ۱۷۸۰ که کار دادوستدش با شیوخ خلیج فارس و شرکت هند شرقی رونقی به خود گرفت سرشناس‌ترین نماینده حکمران بمبئی در جنوب ایران به حساب می‌آمد. سمیوئل منستی^۱ و هارفورد جونز که بعداً اولین سفیر دولت انگلستان در ایران شد، از شرکای حاجی خلیل خان بودند. شرکت هند شرقی انگلیس و به خصوص حکمران بمبئی در تعیین روابط خود با ایران به ویژه در موضوع دادوستد همیشه با حاجی خلیل خان مشورت می‌کردند و گزارشهای او و مأمورانش از نواحی مختلف ایران همیشه مورد

توجه خاص قرار می‌گرفت. در نتیجه پرواضح بود که برای احراز نمایندگی دولت ایران در قلمرو شرکت هند شرقی بهتر از حاجی خلیل خان کسی وجود نداشت.

خلیل خان و اتبوه خویشاوندان و خدم و حشم همراهش (۱۲۰ نفر) در آوریل ۱۸۰۲ با دو کشتی و یک ناو جنگی از بوشهر عازم بمبئی شدند.

نشانه‌های بدفرجامی مأموریت خلیل خان از همان آغاز آشکار بود که از جمله می‌توان به طوفان شدید در حوالی مسقط و غرق شدن کشتی حامل همراهان و از دست رفتن اسبهای قیمتی و بخشی از کالاهای نفیس اشاره کرد. خلیل خان و همراهان جان به دربرده‌او در ۲۱ مه ۱۸۰۲ به بمبئی رسیدند.

ماجرای استقبال و پذیرایی از خلیل خان از سوی شرکت هند شرقی و کشته شدن او در ۲۰ ژوئیه ۱۸۰۲ را در مجموعه حاضر به قلم نبیره محمد نبی خان می‌خوانیم. جان ملکم که خود مقدمات اعزام حاجی خلیل خان را فراهم کرده بود و اینک دستاوردهای سفر پرخرج خود به ایران را در حال نابودی می‌دید، بیش از دیگر دولتمردان شرکت هند شرقی نگران آینده و عکس العمل دولت ایران بود. او این بار نیز به حربه مالی متوسل شد و مبالغ کلانی برای پسر و برادرزاده و خاندان خلیل خان تعیین کرد و ترتیب کفن و دفن او را در نجف فراهم آورد و نامه‌های مفصل در شرح ماجرا و بیگناهی دستگاه حاکمه هند در قتل خلیل خان نگاشت. فرمانفرما نیز طی نامه‌ای خطاب به فتحعلی شاه مراتب تأسف خود را اعلام کرد. اما نامه فرمانفرما در ژوئیه ۱۸۰۴ به دست شاه رسید.

پس از مرگ خلیل خان، محمد نبی خان شیرازی برادرزن خلیل خان به عنوان جانشین سفیر مقتول تعیین و عازم هند شد. او پیش از مأموریت هند از قبل حاج خلیل خان و دوستی نزدیک با منستی و جونز - اولین فرستاده رسمی دولت بریتانیا به دربار فتحعلی شاه - ثروتی اندوخته بود. محمد نبی خان مدتی سمت منشیگری جونز را به عهده داشت و در قبال ماهی ۳۰ روپیه به او زبان فارسی می‌آموخت.

محمد نبی خان پس از مرگ خلیل خان اشتیاق خود را برای جانشینی شوهرخواهرش پنهان نکرد و پس از سه سال کوشش بالاخره سمت او را به دست آورد و در ۵ سپتامبر با همراهانش که بسیار بیشتر از خلیل خان بود به کشتی نشست و در ۹ اکتبر کشتیهای حامل سفیر ایران و همراهان وارد آبهای ساحلی بمبئی شد.

محمد نبی خان از زمان ورود تا پایان اقامتش در هند (ژانویه ۱۸۰۷) به مدت پانزده ماه کاری جز خودنمایی در مقام سفیر پادشاه ایران، رونق بخشیدن به امور بازرگانی خود و دریافت سهم خونیهای خویش به مبلغ ۲۰ لک روپیه در هند انجام نداد.

از جمله خواسته‌های او از حکمران بمبئی یکی این بود که به بلیس دستور داده شود که هیچ کس حق نداشته باشد از کالسکه او سبقت بگیرد و همه باید کنار بروند تا کالسکه سفیر پادشاه ایران بگذرد.



مجموعه حاضر روایتی است خواندنی به قلم نبیره محمد نبی خان از دوران کوتاه سفارت خلیل خان و سپس محمد نبی خان در هندوستان که به رغم پراکندگی و اختصار گویای نکات ارزنده‌ای است از چگونگی شروع دوره دوم روابط سیاسی ایران و انگلیس. شرح حال و مکاتبات سیاسی خلیل خان کوراوغلی و محمد نبی خان را پیش از این (۱۳۶۵ ش) چاپ و منتشر کرده‌ایم.

حاجی محمد خلیل بن حاجی محمد قزوینی از اعظم تجار بندر ابوشهر و ایران و آقامحمدخان قاجار او را به خطاب ملکالتجار قرین افتخار داشته و تاریخ بنای مداخله‌اش در امور دیوان از سنه ۱۲۱۳ و سنه ۱۲۱۴ هجری است و چون در سنه مذکور آمدن زمان‌شاه کابلی به تسخیر هندوستان، به‌حدود آن کشور شهرت یافت و فرستاده‌اش به‌دهلی رسید و برای پادشاه دهلی و وزیر اعظم هندوستان و فرمانفرما و امرای مهارانه و راجه‌گان هندوستان نامه‌ها آورد و به‌صاحب سنگه مهاراجه پتیاله نوشته بود که پس از انجام فصل برسه^۱ که موسم باران هندوستان است به‌جانب دهلی که تختگاه سلاطین تیموریه است خواهیم شتافت و اولیای دولت بهیة انگلیسیه ترس و اضطراب عظیم برداشته. در آن هنگام مستر منستی از طرف حکومت کمپنی^۲ هندوستان در بندر ابوشهر وکیل و مستر جُنس^۳، سر هرْفُرد جُنس بارونت^۴ در بغداد بودند. نواب میرزا مهدی علی‌خان حشمت جنگ بهادر از طرف حکومت هندوستان به‌ستودن جُناتن دنکن^۵، امین‌الملک ممتازالدوله غضنفر جنگ بهادر و گورنر بمبئی^۶ به‌سفارت دربار ایران مأمور گردید. در این اوان جمیع مساعی کمپنی به‌دفع و ممانعت زمان‌شاه و تیوسلطان^۷ مشغول گردید. و از رسالت میرزا مهدی علی‌خان مقاصد کمپنی ممانعت زمان‌شاه بود و برای

1. monsoon

3. Mr. Jones

5. Jonathan Duncan

7. Tippoo Sultan

2. East India Company

4. Sir Harford Jones Baronet

6. Governor of Bombay

گشودن این مسائل، نواب موصوف وارد بندر ابوشهر گردید و به صلاح و صوابدید حاجی محمد خلیل از آنجا با فتحعلی شاه و صدراعظم ابواب مراسلات گشوده، مسائل را به اولیای آن دولت عرضه داشت. و تدابیر لازمه که به جهت ممانعت آمدن زمان شاه به هندوستان لازم بود تکمیل^۱ به عمل آورد و به توسط حاجی محمد خلیل چهل هزار روپیه سکه به محمود شاه کابلی و شهزادگان کابل و ایران داده و محمود شاه و فیروز شاه، برادران زمان شاه را به عزیمت افغانستان ترغیب نمود. و از اتفاقات حسنه فتحعلی شاه نیز در این اوان به محاصره نیشابور پرداخت و هنوزش فتحی میسر نیامده، فاذا حرکت عساکر ایران به آن طرف تأثیرات لازمه که به جهت رفع زمان شاه در کار بود حاصل گردید و آخرالذکر به مجرد استماع این خبر از سمت پشاور به هرات برگشت و فصل زمستان که موسم تسخیر هندوستان بود از دستش رفت و مقاصد کمپنی توسط حاجی محمد خلیل و سفارت میرزا مهدی علی خان که به نام زیارت مشهد علیه السلام به طهران رفته بود حاصل و نتیجه نیکو بخشید. و بنابراین بعد از معاودت کپتان جان ملکم^۲ از دربار ایران اعلیحضرت فتحعلی شاه حاجی محمد خلیل را به سفارت هندوستان روانه داشت. و تاریخ عهدنامه ملکم رمضان المبارک سنه ۱۲۱۵ هجری است (جنوری سنه ۱۸۰۱)^۳ و به امضای حاجی ابراهیم خان صدراعظم شیرازی و جان ملکم و حاجی محمد خلیل خان از طرف قرین الشرف اعلیحضرت پادشاهی و جان ملکم از طرف مارکوئیس ولزلی^۴ بهادر فرمانفرمای هندوستان به وکالت مطلقه مقرر آمدند و چنانکه مذکور خواهد شد مدت اقامت حاجی محمد خلیل خان در هندوستان بسی کوتاه بود و جُناتن دنکن گورنر بمبئی برای اجرای مراسم استقبال انجمن فوق العاده انعقاد داده (عاشر فیروزی سنه ۱۸۰۲)^۵ که سفیر ایران را چگونه استقبال نماید. و چنین مقرر آمد که چون سفینه ای که حامل ایلچی ایران است از دور پدیدار شود و به تحقیق پیوندد که بمبئی فریقت^۵ است، میرعبداللطیف خان

1. Captain Sir John Malcolm

2. January 1801

3. Marques Wellesley

4. 10th February 1802

5. Bombay Frigate

شوشتری در بندربوت^۱ سوار گردیده و بر جهاز بالا رفته و از قبل حکومت بگوید که گورنر بهادر برای تبلیغ تهنیت ورود از جانب خود می‌خواهد که چند تن از اعظم رجال دولت را به کشتی ایلچی ایران روانه نماید که تا سفیر ایران را همراهی نموده فرود آورند و به امیر الما^۲ پادشاهی^۳ چنین دستورالعمل دادند که بمبئی فریقت را به جایی وادارند که تمام سفاین حربی پادشاهی و کمپنی، هر دو به نوع شایان، به انتظار ایرانیان درآید، به جهت آنکه از حین نزول تا به کناره، در هنگام عبور سفیر ایران، هریک علی حله از طرفین شلیک سلامی^۴ دهند تا مایه تأثیر منظر بشود. و سفاین مذکور که برای سلام مأمورند، دکلهای خود را باید از بیرقهای گوناگون بیارینند و پنج تن از اعظم رجال دولت سکرتری^۵ و آجودان جنرل^۶ و تون میجر^۷ و مصاحب گورنر^۸ و مستر اسمیت^۹ در بالون^{۱۰} سوار شده، بر جهاز بالا روند و در حالتی که بالون در کمال زیب و زینت آراسته است، برای تبلیغ سلام و تهنیت ورود، از او به نام گورنر وعده نزول خواسته، تا فرود آید و همراهی کنند و کشتی دیگر مشحون به آلات موسیقی و طرب، چون که از پهلوی بمبئی فریقت جدا شود، پهلویش روانه و به منعمات طرب انگیز قلوب همراهیان را شاد نمایند و تا رسیدن به کناره موسیقی نوازند و چندین کشتی دیگر به جهت نزول اتباع سفیر، که می‌باید همراه سفیر پیاده بشوند، همراه و حاضر باشند. و در هر بندربوت یک نفر از مأمورین بحریه موکل باشند و ناظر بحریه^{۱۱} به هریک دستورالعمل جداگانه خواهد داد که چه نوع رفتار نمایند و به نوعی شایان و به طوری که به تأثیر منظر بیفزاید همراهی نمایند. و مستر هنشا^{۱۲} و کرنل بلاسیس^{۱۳} و کرنل کار^{۱۴}، حین ورود پذیرایی نموده و سکرتری دولت به ترجمانی مستر

1. Bunder Boat (Port Boat)

3. Salute

5. Adjutant General

7. Governor's Aides-de-camp

9. Balloon

11. Mr. Henshaw

13. Colonel Karr

2. His Majesty's Admiral

4. Secretary to Government

6. Town Major

8. Mr. Smith

10. Superintendent of Marine

12. Colonel Bellasis

اسمیت هرکس را به سفیر ایران معرفی نماید و مقام و مرتبه هرکس را جداگانه عرض خواهد نمود. و از توپخانه هارنی^۱ نوزده تیر توپ به سلامی داده. و سفیر ایران به پالکی دولتی سوار شده و از میان صفهای نظام که از کنار دریا صف احترام بسته اند، آهسته گذشته تا دارالاماره. و یک دسته موسیقی، به نغمات طرب انگیز دلفریب، قلوب همراهان را شاد خواهد نمود. و چون می گذرد به سلام نظام معزز خواهد شد. و مستر هالیدی^۲ تا می تواند چویندار معین کند که از عقب و پیش رو و اطراف پالکی سواری همراهی کنند. و بعد از پالکی سفیر، پالکی چهار نفر مذکور و بعد از آن پالکی آن چهار نفر دیگر که از کشتی تا بندر با او همراهی کرده اند، روانه خواهد شد و پالکیهای اتباع سفارت و لاغیر و اینها از میان صفهای سپاه نظام گذشته. و حین وصول دارالاماره مستر هنشا قدم احترام فراگذاشته ایلچی ایران^۳ را به گورنر معرفی خواهد نمود. و آن سه تن که با مستر اسمیت و اتباع سفارت که لایق حضورند، یک طرف ایستاده و میرعبداللطیف خان به هرکس که اشاره نماید، مأمورین فوق از عقب گورنر و ایلچی ایشان را همراه برداشته به مجلس بزرگ دربار درآیند. و گورنر با کماندر انچیف^۴ و جنرال وادینگتن^۵ و امیرالماء سفاین جنگی پادشاهی و ناظر بحریه و رجال متفرقه، به موجب تفصیل، علی حده ایلچی ایران را پذیرایی نموده و این چهار تن گورنر را معرفی خواهد نمود و گورنر دست ایلچی ایران را گرفته به سوی کوچ^۶ نشیمن که در صدر انجمن نهاده اند خواهد رسانید. و چون نشستند، مستر استرچی^۷ به آداب معموله داخل مجلس گردیده، پیش روی گورنر خواهد ایستاد و گورنر او را به ایلچی ایران معرفی خواهد نمود که: نواب فرمانفرما از جانب دولت خود این را به میهمانداری آن جناب جلالت مآب مخصوصاً از دارالاماره کلکته ارسال داشته است. و در مجلس اول چیزی لازم نیست که از راه تعارف به او بدهند، سوای یک

1 Hornby Battery

3 Persian Ambassador

5. General Waddington

7. Mr. Richard Strachey

2. Mr. Halliday

4. Commander-in-Chief

6 couch

گاری منقش مزینی برای سواری ایلچی، گورنر بهادر تقدیم نماید و چون ایلچی ایران از خانه گورنر بیرون آید مستر استرچی الی خاتهای که برای نزولش، قبل از وقت مرتب داشته‌اند، همراهی خواهد نمود و هر روز گورنر کسی را نزد ایلچی ایران فرستاده احوالپرسی نماید و چون که به دیدن ایلچی برود با شأن و شوکت برود و جمعی از صاحبان عظام و مأمورین گرام برای نمایش همراهش بروند و چوبداران و اسبان یدک همراهی نمایند و یک کمپنی سپاه نظام که عبارت است از یکصد نفر سپاهی مع مأمورین و لوازم آن برای عرض سلام و به هنگام آمد و رفت ایلچی پیوسته در عمارت حاضر بوده باشند و به موجب دستورالعمل مستر استرچی رفتار نمایند و روز ورود ایلچی ایران این اشخاص ذیل در خانه گورنر حاضر خواهند بود: مستر هنشا، مستر اسپنسر^۱، مستر لشمیر^۲، مستر چری^۳، مستر ادمز^۴، مستر فاست^۵، مستر اسمیت، مستر ریچاردز^۶، مستر کستن^۷، مستر براتن^۸، مستر چارلز فاربس^۹، مستر هالیدی، مستر فیشر^{۱۰}، مستر هال^{۱۱}، مستر داندزول^{۱۲}، مستر تریپلند^{۱۳}، ناظر بحریه، ماستر اتendants^{۱۴}، کپتان اوزبرن^{۱۵}، کرنل کار، کرنل گور^{۱۶}، کرنل بلند^{۱۷}، کرنل گاردن^{۱۸}، میجر گری^{۱۹}، مستر وادینگتن، ویلسن^{۲۰}، داکتر موار^{۲۱}، اسکات^{۲۲}. و این اسباب تجمل و پالکی سواری را بر سیل عاریت گورنر بهادر از یک نواب هندی که در آن زمان ساکن بمبئی بود گرفته‌اند.

1 Mr. Spencer

3. Mr. Cherry

5. Mr. Fawcett

7. Mr. Kiston

9. Mr Ch Forbes

11. Mr. Hall

13 Mr. Thriepand

15 Captain Osborn

17 Colonel Bland

19. Major Grey

21. Dr. Moir

2. Mr. Lechemier

4. Mr. Adams

6. Mr. Richards

8. Mr. Braughton

10. Mr. Fisher

12. Mr. Dandswell

14. Master Attendant

16. Colonel Gore

18. Colonel Garden

20. Wilson

22. Scott

از: غلام محی الدین به

آقا محمد اسماعیل خان ابن مرحوم حاجی محمد خلیل خان قزوینی
بوستان شوکت و اجلال و گلستان امانی و آمال خان صاحب عالی شأن مرجع
اعاظم زمان استظهار بندگان دام دولته.
از انسکاب امطار نفقذات ایزد مستعان همواره مخضر و شادان و سرسبز و
خندان باد.

بعد توضیح و تشریح اشتیاق و گزارش آیین نودد وفاق، مشهود ضمیر مهر
اشراق گردانیده می آید. الطاف نامه سامی و اشفاق نامه گرامی در اسعد ازمنه چهره
وصول افروخت بر کواکب که جناب غفران مآب جنت مکان خان صاحب مرحوم از
دوستان نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله بوده باشند واقعی که همین است،
اما موجب ملازمت اول این است که خان صاحب جنت آرامگاه تشریف فرمای
بمبئی شده بودند و قوانین حکام بمبئی از قدیم الایام هم چنین است که وقتی کسی
از اکابران ولایت ایران و یا از کشور هندوستان به جهت امور سفارت رونق افزا
می شوند، از جانب سرکار دولت مدار نواب صاحب قبله حاکم بمبئی اسباب انتظام
جلوداری و پالکی سواری طلب نموده برای آوردن... چنانچه به جهت آوردن خان
صاحب مغفور اسباب مذکور مع اهتمام و غیره فرستاده، به اعزاز و اکرام آورده،
مکان بلندشان قبل از مدت چهار ماه تیار شده بود. خان صاحب مرحوم بدان
مکان رونق افزا شدند و بعد نزول از مرحوم عبداللطیف خان پرسیدند که: «این
اسباب جلوداری به جهت استقبال این جانب آمده، انگریزان^۱ این چنین سرانجام

می دارند؟» در آن وقت عبداللطیف خان فرمودند که: «این لوازم جلوداری از سرکار نواب صاحب قبله که در این شهر استقامت می دارند آورده اند.» خان صاحب مغفور بر این معنی اطلاع یافته، بعد از چند یوم همراه عبداللطیف خان، بنا بر ملازمت نواب صاحب قبله، تشریف فرما شدند و نواب صاحب هم کمال تعظیم و تکریم از ملاقات خان صاحب مغفور فرحت حاصل نمودند؛ چندی توقف فرمودند. در آن وقت به استفسار نواب صاحب آمد که: «جنابعالی را صاحب زاده اند.» در آن حین به زیان گهرافشان فرمودند که: «در ایران احدی صغر سن اند.» این معتقد آیین را معلوم شد که جناب گرامی باشند و خان صاحب مغفور تا لب حیات با نواب صاحب قبله کمال ربط و اتحاد می داشتند. گاهی... بعد از آن واقعه عظیم روی داد که حاجت تشهیر ندارد. آنچه که هایل به ظاهراً گذاشته است این عاجز اطلاع می دارد، اما از باطن وقیف ندارد البته به سماعت گرامی رسیده باشد. و بعد انتقال خان صاحب مغفور، خواهرزاده به جای مرحوم مقرر نمودند، از اسم عالی فراموش شده. بعد از چند روز خواهرزاده خان صاحب جنت مکان مع نعل مبارک روانه ایران ساختند. متبع جناب مرحوم محمد نبی خان صاحب که خالوی جنابند به جهت امور سفارت بمبئی تشریف فرما شدند و چندین ماه توقف ورزیده، راهی کلکته شدند و به سماعت آمد از کلکته روانه ایران شدند. حالا به خدمت عالی منزلت التماس این است که آنچه اشفاق مرحوم قبله گاهی بر نواب صاحب و قبله بود، همین عنوان سایه عاطفت حضور فیاض النور بر حال این خیراندیش مبذول دارند. از غریب فوازی بعید نیست، بلکه این مخلص دعاگو به جای نواب صاحب و قبله و جنابعالی را تصور می نماید و نیز معروض خدمت والا آن که خطوطهای عاجز روانه بندر بمبئی می شوند، گرامی مرضی باشند. خطی به نام عالی شأن محمد علی خان شوشتری، که وکیل جنابانند، مرحمت می فرمایند، این نیازمند روانه آن حدود کرده باشد. زیاده از این مصدع اوقات گرامی نمی شود. ظل عاطفت بر فرق نیازمندان ملام باد. رب العزة والعباد.

مخلص عقیدت آیین — غلام محی الدین

اگرچه از این کاغذ نام نواب موصوف معلوم نیست، لکن حین نگارش، از آقا

محمد تقی نبیره میرزا محمد علی خان شوشتری پرسیدم، چنین گفت که: «اسباب سواری شاید مال نواب رئیس الامرا باشد که در آن وقت، نزد اعظم انگلیسیه صاحب جاه و رتبه و دستگاه، به شمار می آمد. و چون محمد نبی خان هنگام تفریغ محاسبات شخصی خود با کمپنی در کلکته، موازی پنجاه هزار روپیه از نواب عمده الامراء مدراس - که از وکیل مرحوم حاجی محمد خلیل خان در مدراس به سبیل قرض گرفته بود، دعوی می نمود؛ و چون دیون نواب را کمپنی به هر کس می داد، او نیز از کارگزاران کمپنی چنین خواهش نمود که آنرا در حساب دیون واقعی نواب داخل نموده، مجری دارند. بنابراین دور نیست که نوابان مذکور از یک خانواده اند.»

خلاصه، مأمورین کمپنی به ورود بمبئی کمال احترام دربارهاش اجرا داشته، در خانه‌ای که حالا بمبهرام جی هال^۱ اشتهاار دارد منزل دادند. و در قلیل ایامی میانه اتباع سفیر و سپاهیان کمپنی که برای احترامش مأمور بودند نزاع واقع شد. و چون برای تسکین این نزاع حاجی موصوف از بالاخانه قدم بیرون نهاد، اتفاقاً یک گلوله‌ای آمده به حاجی محمد خلیل خان خورده، او را به رتبه شهادت رسانید. ۲۲ ماه می سنه ۱۸۰۲ وارد و ۲۰ جولای سنه مذکور به قتل رسید. مدت حیاتش در هندوستان فقط چهل و هفت روز بود. و چون این خبر ناگوار به توسط یکی از جهازات حربی پادشاهی به کلکته رسید تأثیر عظیم به خاطر مارکوئیس ولزلی بهادر و ارکان دولتش روی داد و هر چه لازمه ابراز تعزیت و سوگواری و تأسف بود، حدالمقدور به عمل آمد. چنانکه از قلعه کلکته که مقر ریاست آن دولت است، معادل شمار عمر شریفش شلیکها کردند و تمام بالها^۲ و میهمانیهای رسمی موقتاً موقوف آمد و بمبئی و مدراس و کلکته، در هریک علی حده، به مراسم تعزیت پرداختند و بعد از وصول سفینه جنگی مذکور، به دو روز از اختیاب رسمی کلکته چنین معلوم شد که برای انجام این کارها با ورثه مرحوم حاجی محمد خلیل خان، میجر ملکم روانه بمبئی خواهد شد.

1 Byram Jee Hall

2. Balls

اعلان جناب اشرف الاشرف فرمانفرما و غیره و غیره و غیره
به اقربا و خویشان مرحوم حاجی محمد خلیل خان
سفیر سابق اعلیحضرت پادشاهی ایران به فرمانفرما در کونسل^۱

تمنای دولت انگلیس در هندوستان، بملاحظه استحکام و ترقی دادن بنیان
مواصلت دوستانه و اتفاق آبرومندانه با اعلیحضرت پادشاه ایران، از سبک و سیرت
منظمه اش نمایان است و این را عموم ممالک آسیا تصدیق می کنند. درخشندگی
سفارت مخصوصی که رافع ابرازات و اظهارات احترام و علاقه من به حضور
اعلیحضرت بود و آن احترامات فوق العاده ای که بهموجب احکام مخصوصه من
سفیران اعلیحضرت را به ورود ممالک انگلیسیه پذیرفتند و دوستی عمومی که برای
پذیرایی آن جناب جلالت عآب به پایتخت این کشور که زیر نظر شخصی خودم
آنها را ترتیب داده بودم و تمام این احترامات نمایان و مقلده محض این بود که
ملاحظه عالیهم را نسبت به شخص پادشاه ایران به تمام عالم بنمایم و مقاصد و
نیات منظمه من برای ثبوت نیات غیرمختلفهم درباره سفیر مرسوله شخص آن
پادشاه والا جاه ظاهر و نمایان است.

از ابراز و اظهار نیات غیرمتبدله من به جهت استحکام اساس دوستی و اتحاد با
دولت آن اعلیحضرت تمام ممالک آسیا تأسف عمیق و تألم خاطر من به جهت
برهم خوردگی ناگهانی که از وقوع یک حادثه جانکاهی که ماورای ادراک و
محاذره بنی نوع بشر است به این قضای سهمناک خدایی، من با کمال رضا، ولی نه
به ناامیدی تسلیمم.

و در اوقات دردناک غم یا ستم، من از ملاحظهٔ یک نوع تحمل صبر و رضا تحصیل می‌کنم و من چنان‌که به‌جهت تأسیس و بنیان یک دوستی و اتحاد دایمی فیما بین اعلیحضرت پادشاه ایران و دولت بریطانیهٔ عظمی پیوسته مساعی ابدال داشته. و این اعمال دوستانهٔ من از یک نوع تمنای دوستی آمیز آن پادشاه درخشان عوض می‌یافت، یک مصیبت غیرمنتظر و غیرمرتب که فیما بین دولتین واقع شده است آرزوهای طرفین را به تأخیر می‌اندازد، و لکن به‌طوری نیست که دوستیهای واقعی گذشته را موجب شک و حسادتهای غیرمنصفانه به‌تعویق اندازد و یا نتیجه‌های متفق طبعیه‌ای که نتیجهٔ مصالح متفق طرفین که میوهٔ تدبیرهای عدالت جانبین است که عهدهای مقدسه که از آن بنیان دوستی که وسیله‌های اتصالات و مخابرات فایده‌مندی که بر آن اتفاق نمودند، منابع سلامت و رفعت و جلالت عمومی فیما بین را وسعت می‌دهد و به‌ملاحظهٔ قدر و عمدگی عهد متحدهٔ فیما بین دولتین، من با کمال اعتماد که سبک و رفتار عهدنامه‌های حاضر از آن استوار است و از آن سعیهایی که آن دوستیها و اتفاقات حاصل شده آن است، شک نیست که آن قبیل اعمال خالصانهٔ دوستانه نجاج خواهد یافت و این حادثه‌ای که حالا روی داده است در حقیقت یک مطلب اسف‌آمیزی است، مگر نتیجه‌هایش طوری نیست که انجامش غیرممکن باشد و از تقدیم تعزیت‌نامه‌های طرفین خیالات جدیدی عالیه موجب تحصیل فواید طرفین خواهد بود و از تبدلات تکالیف انسانیت و از تألم عمومی و از طریقهٔ دوستی جانبین، موجب فزونی مقاصد و حسیات گردیده و این ناتمامی موقتی مهمات آن سفارت عمده یحتمل که باعث صیانت و ترقی فواید علایق فیما بین گردد. از این امیله‌ها امداد یافته از اصول خیالات عالیه که محرک دولت انگلیس گردید امیدوارم که استدراج مناسبات جدیدی ما با پادشاه عالیجاه شما یاد این حادثه بی‌مثل را به‌مرور ایام محو و ازاله نموده و برای من موجب یک نوع تسکین قلب گردد، زیرا که منتها آرزو و مقصود خاطر من مصاحبت آن مرحوم بود.

و به‌جهت اصلاح ضرر شدیدی که از وفات غیرمنتظره او روی داد، نمایش خالصانهٔ من این است به‌یاد آن مرحوم اقصى مراتب تأسف من از شهادت اوست

که در ممالک انگلیس روی داد و این به موجب رسوم و عادات تمام ملل متمدنه مقدس است پس تکلیف اول من این است که به اقربا و خویشان آن مرحوم کمال مرحمت و انسانیت و هر نوع آزادی و آرامی و هر نوع ضرر کرد به ایشان عوض داده باشم.

به جهت اجرای این تکلیف عمده یک مأموری که مدتی پیش از این صاحب عهدۀ سفارت کبرایی بود که از جانب این دولت به دربار ایران مأمور بود و اکنون در خانوادۀ صاحب رتبه و جاه است انتخاب نمودم - سر جان ملکم بهادر. و بر او حکم رفت که معجلاً روایۀ بمبئی شده در آنجا به نام من هر نوع مساعدت و رفاه به شما داده و به همین آیین من اجرائات سودمندانه معجلانه برای تقدیم اظهارات محترمانه و تعزیهای خالصانه به دربار اعلیحضرت پادشاه و الاجاه مرتب داشته ام و به نوعی اتفاق می کنم که مهمات سفارت را به حالت مقصود اصلی خود رسانیده، تا که تمام مسائل معوقه فیما بین دولتن علیتین را به موجب مناسبات حسنه جاریه و عهدنامه های منعقدۀ حالیه انجام دهد.

ولزی

قلعه ولیم ۱۷ اگست سنه ۱۸۰۲

حسب الامر جناب اشرف الاشرف گورنر جنرل

ادمانستن

سرکرتزی حکومت

و مستر پسلی^۲ که در سفر ایران همراه ملکم رفته بود، همراه خواهد رفت و در حالت لزوم مستر لوت^۳ نیز حامل تعزیتنامه ها خواهد بود از طرف قرین الشرف مارکوئیس ولزی بهادر به اعلیحضرت فتحعلی شاه و چراغعلی خان نوایی و میرزا شفیع صدراعظم و تا مدتها در کلکته و ممالک اطراف انواع خبرهای هولناک در السنه و افواه مردم جاری و ساری بود و از وقوع این حادثۀ عجیبه مارکوئیس ولزی نیز ترسی عظیم برداشته، نمی دانست چه کند. ولی از تاریخ وقوع این حادثه غریبه مدتی پرنیامده، از شیراز خبر رسید که چراغعلی خان نوایی یک روزی در

1. Edmonstone

2. Lieut. Charles Pasley

3. Mr. Lovett

مجلس خود چنین گفته بود که: «هرگاه دولت انگلیس بخواهد خونبهای هر قتیل را به این صورت بدهد که بر قتل حاجی محمد خلیل خان داد، به قتل ده سفیر دیگر مخیر است»

خلاصه میجر ملکم سیم ماه آگست سنه ۱۸۰۲ از کلکته روانه شده، بعد از عبور دریای بنگاله^۱، در موسم باران، به تاریخ نوزدهم سپتمبر وارد مچهلې بندر گردید و از راه خشکی به حیدرآباد دکن آمد و بعد از قلیل ایامی به تاریخ ۱۰ اکتوبر وارد بمبئی گردید؛ و مستر لوت در عرض راه بیمار گردیده از عقب می آمد بنابراین بالانفراده به انجام این کارها پرداخت و مستر دنکن گورنر بمبئی که امیری نامدار و از اختیار روزگار بود، به دلالت میرعبداللطیف خان شوشتری که از طرف سرکار کمپنی بهادر بمصاحبت حاجی محمد خلیل خان مأمور آمده بود، از طریق میهمان نوازی، تمامی ناملایمات ایشان را متحمل می گردید. و ملکم از طرف مارکوئیس ولزلی بهادر وکیل مطلق آمد، تا از راه انعام و اعطای مواجب، با حسن وجهی رضایت تامه همگی را حاصل نماید که حاجتی به مداخله بیگانگان ننماید و چنین مقرر آمد که در اواخر ماه اکتوبر سنه ۱۸۰۲ نعلش آن مرحوم را به کشتی حمل نموده و همراه مستر پسلی روانه بوشهر نمایند و چون وارد آن بندر گردیدند، حادثه مذکور، در نظر ایرانیان هیچ تأثیری ننموده بود. و از کاغذ ملکم (اکتوبر سنه ۱۸۰۲) که از بمبئی به کلکته می نویسد چنین معلوم می گردد که به جهت آقامحمد اسماعیل پسر آن مرحوم و دیگران یک لک روپیه به سیل انعام و مواجب بیست و چهارهزار روپیه سالیانه ارسال و مقرر گردید. و به جهت مصارف خیرات برای فقرای عتبات عالیات سالی ده هزار روپیه معین آمد. و اعضا و اتباع سفارت نیز هر یک به فراخور حال مواجب و انعام یافته، چنانکه مذکور شد موازی یک لک روپیه به نام نامی مارکوئیس ولزلی بهادر به ایشان ابدال رفت. و این کار ناگوار را بدین سان انجام داد. و مارکوئیس ولزلی یک معذرت نامه مصحوب مستر منستی بالیوز بصره و دیگران با جامه های سیاه که نشان عزاداری است بهدربار

ایران فرستاد. و نامه و هدایای فوق را ایشان برداشته به حضور اعلیحضرت فتحعلی شاه رفتند که: یک تن از مأمورین نظام و یک کمپنی سپاه نظام، از تاریخ وقوع این حادثه، در بندر بمبئی محبوسند و این حادثه ناگاه روی داده. اعلیحضرت پادشاهی نیز از راه مراحم بیکران شاهانه بهرهایی محبوسین فرمان داد و نامه و هدایای ایشان را پذیرفته و مستر منستی بمحل مأموریت خویشان برگشت و مستر وی^۱ معاون خویش را همراه نعش بمغلاذ فرستاد. و او نیز، بعد از طواف دادن و پرداختن بعضی مراسم شرعیه، نعش را بمنجف اشرف آورده به خاک سپرد.

1 Mr Way

از: دنکن گورنر بمبئی
به: آقا محمد حسن همشیره زاده خان مرحوم

آقا صاحب عالی شأن رفعت نشان

امروز که خطوط از دارالاماره کلکته رسیدند منجمله آن نوشته زیده نوئیان عظیم الشان مشیر خاص حضور فیض معمور پادشاه کیوان بارگاه انگلستان اشرف الاشراف مارکوئیس ولزلی بهادر گورنر جنرال ناظم ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر و امیر عساکر پادشاهی و سرکار کمپنی متعلقه کشور هندوستان از اجلاس کونسل بر این مضمون عز اصدار یافت که از ابتدای تاریخ رحلت ایلچی صاحب غفران پناه حاجی محمد خلیل خان مرحوم مبلغ هفت هزار و دو صد روپیه سالیانه به وجه مدد خرج آن عالی شأن رفعت نشان از سرکار کمپنی انگریز بهادر مقرر و مشخص گردیده و به نام صاحبان دارالسلام بغداد و بصره، از حضور گورنر جنرال بهادر حکم صادر گشته که مبلغ ده هزار روپیه سالیانه به جهت صرف اطعام و خیرات فقرا و مساکین که ثوابات آن به روح پرفتوح حاجی صاحب مرحوم مغفور عاید شود، معرفت یکی از متولیان مجتهد روضه مقدسه نجف اشرف مقرر سازند تشخیص یافته و برای برخوردار حاجی صاحب مرحوم در مدد خرج سالیانه بیست و چهار هزار روپیه و برای آقا حسین خواهرزاده خان مرحوم مدد خرج سالیانه دوهزار و چهار صد روپیه و برای قبایل ابوتراپ متوفی که نوکر پسندیده خان مغفرت نشان بود سالیانه مبلغ شش صد روپیه و برای قبایل اسماعیل بیگ متوفی سالیانه سیصد روپیه تقرر یافته است. بنا بر اطلاع سامی به آن عالی شأن رفعت نشان نگاشته شد.

محرره ۲۱ ماه نومر سنه ۱۸۰۲

جنات دنکی

و قونسولگری بندر ابوشهر در این اوان به نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر حواله و چون او می خواست که به دولت خود حسن خلعتی نماید و می خواست که مسئولیت و بار و تهمت میهمان‌کشی را از دوش دولت انگلیس بردارد، لهنّا به عقل ناقص خود تلئیری انگلیشید و از واقعه قتل حاجی خلیل خان خبرهای دروغ به ولایات اطراف انتشار می داد و این به طریقی که مسئولیت آن به خود آن مرحوم عاید می گردید و حال آن که هیچ حاجتی به انتشار آن نوع خبرهای دروغ نمانده بود و حادثه مذکور را مردم ایران به نظر تعجب ملاحظه می کردند که آیا در این کار چرا دولت انگلیس این همه اصرار می کند و به جای این همه مصارف گزاف، هرگاه یک سفیری دیگر به دربار ایران فرستاده بود، هرآینه از این بدنامیها بیرون می آمد و رضایت تامه دربار ایران را حاصل می نمود. و جماعت انگلیسیه بدین سبب نواب مملوح را مقصر نموده، از بوشهر عزلش نمودند و مواجب دادند.

ترجمه از سیاحت‌نامه ادوارد وارنینگ^۱ صفحه ۱۳۴ (کازرون و شیراز و فیروزآباد)

پنجم اکتوبر ۱۸۰۲ از بصره به‌جانب هندوستان روانه شدم و کشتی را دلیل ما به‌کناره‌ای انداخت و لکن معجلاً از هلاکت نجات یافتیم و به‌تاریخ هفتم ماه، عصری محاذی بندر ابوشهر لنگر انداختیم. و من در آنجا با کمال اسف انجام نافرجام، یعنی قتل حاجی خلیل‌خان ایلچی ایران را که به‌سفارت هندوستان رفته بود شنیدم. و هرچه که در خصوص این واقعه ناگوار شنیدم این بود که با اصل واقعه اندک تفاوتی می‌داشت و اهالی ایران آنرا از امور اتفاقی می‌دانند. و چون از استماع خبر مذکور مدتی برنیامده بود، از این جهت هنوز این خبر بر السنه و افواه مردم دایر و سایر بود. و حاکم و اهالی آن شهر به‌جهت ابراز مراسم تعزیت و سوگواری دکاتها و بازارها را تا سه روز بستند و به‌اجرای اعمال و بعضی رسوم شرعیه که بر فوت اعظم رجال آن کشور در ایران معمول است پرداختند.

حاجی خلیل‌خان مردی بود دانا و جلیل‌القدر و اکثر بزرگان ایران از نفوذش بر فتح‌علی‌شاه با او بد شده بودند و از کثرت قدرت و دولت و رتبه و جاهش حسد می‌بردند. و از اعظم دولتمندان ایران به‌شمار می‌آمد و در بوشهر یک پسر از وی مخلف است که حال یازده سال دارد و دولت انگلیس محض پرورش او کمال جواتمردی و همت و انسانیت ابراز و اظهار نمود.

1. Edward Warming

تاریخ تولد از بیاض سفیر

تاریخ تولد نور چشمی اعز من روحی محمد اسماعیل طول عمره در بندر ابوشهر
سیم ماه مبارک رمضان سنه ۱۲۰۷ مه ساعت و بیست دقیقه از طلوع آفتاب.

باز از فیض ابر ازاری

لاله بشکفت و غنچه شد خندان

ز اعتدال هوای نوروزی

عالم پیر شد دوباره جوان

پای هر گلبنی نمایان شد

معانی از جواهر رخشان

بادنوشان به باغ می گویند

که مریزاد دست تاک نشان

عقل گوید همی که می بینم

در گلستان بنفشه و ریحان

عطر پرور چو طره حورا

عنبر آگین چو کاکل غلمان

شاهان ریاض بستان را

خاطر آسوده شد ز بیم خمان

ریخت از بس ز گوش و گردن گل

گوهرتر به ساحت بستان

بالب پر ز خنده پرسیدم

شرح این حال و حالت از دهقان

گفت عمری دراز روی پسر

بود حاجی خلیل خان به جهان

سنه ۱۲۰۷

از تاریخ سفارت سر هر فرد جنس بارونت

بعد از وصول بصره در سنه ۱۷۸۴ که می خواستم معجلاً زبان فارسی بیاموزم؛ و حصول چنین آموزگاری در بصره و بوشهر که در فارسی علمش کافی باشد و فارسی را درست بلداند دشوار می نمود. اول دفعه ای که من در سنه ۱۷۸۴ شیراز می رفتم، هنگام رفتن و آمدن هر دو، قدری در بوشهر توقف نمودم و از آن وقت با یک تاجری حاجی خلیل نام که بعدها از جانب فتحعلی شاه به سفارت حکومت بنگاله^۱ در هندوستان مقرر آمد آشنا شدم. وی هنگام عزیمت به کلکته در جنگی که فیما بین سپاهیان کمپنی و اتباعش روی داد در بمبئی به قتل رسید. او دختر آقا کوچک را که از تجار بسیار معزز محترم است به زنی گرفته بود، لهذا به آقا محمد نبی برادرزنش مرا معرفی نمود. مرا با او به بصره فرستاد که از جانب او در آنجا وکیل باشد و از مال التجارهای که به حواله اش می آید حق سعی بردارد. پس ما روانه بصره شدیم. و از این مدتی برنیامده کاروبار و تجارتشان بالا گرفت و بیشتر اتصالات تجارتشان به توسط جهازات به کلکته و خلیج فارس دایر و سائر بود. بدین سان یک رشته تجارت وسیعی با حاجی خلیل در بوشهر و آقا محمد نبی در بصره و ایضاً با تاجری از جماعت پرتگالیه^۲ فرنگ سینور فیلیپ داکروز^۳ در کلکته و با مستر منستی و خود مؤلف (مستر جنس) در بصره و ملا فیروز بن کاوس مؤلف جارچ نامه در بندر سورت و میرعبداللطیف خان و میرزا محمد علی خان شوشتری مشهور به میرزا کربلایی در بندر بمبئی گشودند و حاجی موصوف

1. Bengal Government
3. Singor Philip Da Cruz

2. Portuguese

بلاشک از اعظام تجار آن دیار به شمار می آمد و بیشتر تجارتشان با هندوستان است. و حین معاودت جنرال ملکم که می خواستند یک ایلچی از ایران به هندوستان بفرستند، حاجی محمد خلیل فواید متصوره آن را فوراً دریافته قبول نمود.

و شهرت و دولت و مراسلات و معاملات حاجی محمد خلیل با دربار ایران، به جهت او، وصول دربار را به اسهل و جهی تحصیل نمود و از انتخاب چنین دولتمندی که زحمات و مصارف سفارت را بلامراجعه به خزینه پادشاهی می توانست متحمل بشود شاه را خوش آمده او را به خطاب خانی و عالیجاهی و استعمال جیغه^۱ و لباس دریاری و زین و لجام مرصع بین الاثم مفتخر و مباهی گردانیده، رخصت انصراف داد و مقاصد غرض آمیزش که محض تحصیل منصب و جاه مرتب شده بود، انعکاش در بمبئی ظاهر گردید، که مشهور است. و هر کسی که به این مطلب به نظر عبرت غور کند بلاشک آن را از مثل های عبرت آمیز دنیا خواهد دانست. چه هوی و هوسهاست که ما در کمال آرزو طالب آنیم، مگر به تقدیرات ربانی حصولش برای ما ممکن نمی شود.

تدبیر کند بنده و تقلیر نلاند تدبیر به تقدیر خداوند چه ماند

اسامی وراث مرحوم حاجی محمد خلیل خان

شهربانو خانم دختر فاطمه خانم یا حنف خانم ترکیه

آقا کوچک

آقا محمد اسماعیل

تولد: بوشهر سنه ۱۲۰۷

وفات: پاریس سنه ۱۲۸۵

و نام نامیش در کتب ذیل مرقوم است:

مراسلات ملکم - تألیف ویلیام کی.

تاریخ ایران - واتسن.

انگلیس و روس در شرق - سر هنری رالینسن.

تاریخ جنگ انگلیس در افغانستان - کی.

تحفة العالم - تألیف میر عبداللطیف خان شوشتری برادر میرعالم بهادر وزیر دکن.

روضۃ الصفاى ناصری.

ناسخ التواریخ.

مسیر طالبی - تألیف میرزا ابوطالب خان.

سیاحت نامه - ادوارد وارننگ.

منتخبات اخبار کلکته، بمبئی و مدراس

۱۰ جون ۱۸۰۲ بمبئی کوریر^۱

۱۰ می ۱۸۰۲ (صفحة ۳۲۰)

از بحرین روانه بوشهر شده، هجدهم ماه فروری گذشته به آنجا رسیدیم و بمبئی فریقت کپتان مارگوتی^۲ در لنگرگاه بوشهر حاضر و منتظر اوامر ایلچی ایران بود که روانه بمبئی شود. پس ما را از بوشهر به بصره فرستادند و یک ماه آنجا توقف کردیم و بعد از آن به بوشهر برگشته، به بمبئی فریقت پیوستیم.

۲۴ جون ۱۸۰۲ بمبئی کوریر ۲۹ می ۱۸۰۲

(صفحة ۳۲۳) - پذیرایی جناب ایلچی ایران

یک جماعتی مشتمل از سکرتری سرکار رابرت ریکاردز^۳، آجودان جنرل، لفتننت کرنل گاردن، لفتننت کرنل بودن^۴، مصاحب گورنر میجر ویلسن، کپتان اسپنز^۵ با نیکولا هنکی اسمیت^۶ بالیوز سابق بوشهر که از دوستان خود ایلچی است و مترجم بود، روز پنجشنبه گذشته ساعت سه عصر برای ابلاغ تهنیت ورود از طرف جناب گورنر بمبئی روانه شدند. و چون جماعت مذکور به جهاز دکن رسیدند

1. Bombay Courier

3. Robert Rickards

5. Captain Spens

2. Captain Margotty

4. Lieut. Col. Boden

6. Nicolas Hankey Smith

پانزده تیر توپ سلامی یافته و در هنگام نزول نیز به همان نوع احترامات نایل آمدند.

و ایلچی جماعت مذکور را با تعارفات معمول پذیرفته و چنین اظهار نمود که: «من امیدوارم که شخصاً و معجلاً با تمام اعضا آشنا شده، آملو شلمان زیاده و ساده خواهد شد» و جناب ایلچی این را افزود که تا صبح شنبه ساعت شش بر جهاز توقف نموده و در آنوقت پایین آمده، معجلاً به سوی خانه که در بایکله^۱ برای نزولش مهیا و آماده ساخته‌اند خواهد رفت. و دوسه روز، تا از خستگی سفر طوفان‌آمیزی که در راه دیده است بیرون آید، بر کشتی توقف خواهد نمود و شرف بار خواهد یافت. پس جماعت مذکور رخصت یافته پایین آمدند.

(صفحه ۳۲۴)

صاحبان فوق با مستر استرجی میهماندار، صبح شنبه ساعت شش به بالون که در کمال زیب و زینت آراسته شده بود سوار شده، بر جهاز دندان بالا رفتند و به ورود به یک شلیک سلامی مفتخر آمدند و یک کشتی که از آلات موسیقی مشحون بود همراه بالون روانه و بندربوتهای دیگر نیز به معیت آنها روانه شدند و برای این که بعضی اعضا و اتباع سفارت همراه ایلچی به کناره بیایند در هر کلام آنها یک تن از مأمورین بحریه مأمور بودند.

تخمیناً ایلچی ساعت هفت از دندان فرود آمد، بر یکی از بوتهای جهازات پادشاهی سوار شده به ۱۷ تیر توپ سلامی مفتخر آمد و بوتهای دیگر به انتظام تمام از عقبش روانه شدند و این سواری از یک راه مخصوصی می آمد تا از جهاز شیون^۲ نام و کارنوالیس^۳ و بمبئی گذشته، که اینها دکلهای را به بیرقهای گوناگون آراسته بودند تا هر کلام اینها شلیک علی حده نمایند و بدین آیین و انتظام به آواز موسیقی به کناره رسیدند.

و چون ایلچی به خشکی قدم نهاد از توپخانه هارنبی باتری ۱۷ تیر توپ

1. Byculla

2. Chiffone

3. Cornwallis

سلامی دریافت و رابرت هنشا و هنری فاست و میجر جنرل بلاسیس و کرنل کار، آنجناب را پذیرفته و سکرتری حکومت یکان یکان را به خلعت ایلچی معرفی می نمود و مرتبه و مقام هریک را علی حده عرض می کرد. و این رسم تعارف انجام یافته، ایلچی بر پالکی سوار شده و در نهایت آرامی از میان کوچه بندیهای سپاه که از کنار بندر تا دروازه کلیسا^۱ صف احترام بسته بودند به آواز موسیقی روان شده، به سلام نظام نایل گردید و پس از آن پالکیهای صاحبان موصوف و بعد از آن پالکیهای اعضا و اتباع سفارت و در پیش روی سواری نیز اسبهای یدک با طبل و علم و غیره و غیره روان و ازدحام کثیری از فرنگی و بومی برای تماشای استقبال ایلچی جمع گردیده و جمعیتشان به حدی زیاد بود که گویی پالکیها بر دوش مردم روان شدند. و از دروازه کلیسا ایلچی به طرف خانه که در بیرون شهر برای نزولش مهیا ساخته اند، پالکی سوار مع سواران و خدم می رفت و دوستان تن سپاهی نیز همراهش می رفتند تا آنکه به خانه مذکور رسید. و از کثرت ازدحام گویا تمام راه یک وصل آدمی بود و هر کس طالب دیلار و احترام آن اجنبی عالی شأن بودند. و این را ما با کمال خوشحالی می افزایم که از آن نوع احترامات و احتراسات فائقه ای که جناب ایلچی بدان نایل گردید نهایت امتنان از خانه خوبی که برای توقفش مقرر کرده اند اظهار نمود.

اول جون سنه ۱۸۰۲ بمبئی کوریر ۵ جون سنه ۱۸۰۲

(صفحه ۲۵)

روز دوشنبه گذشته جناب حاجی خلیل خان ایلچی ایران رسماً شرف بار حضرت جمس ریوت کارناک^۲ گورنر بمبئی^۲ را حاصل نمود و با یک جمعیت عظیمی جنابش با سواران و ازدحام تماشاگران داخل قلعه شدند و قریب ساعت چهار از عمارات بایکله همراه صاحبان عظامی که روز ورودش بالای جهاز رفته بودند، که

1. church gate

2. James Rivett Carnac, governor of Bombay

حال نیز همراهی نمودند، بیرون آمد و از عمارت سکرتری^۱ تا بهسرای حکومت^۲ سپاه نظام کوچمندیها کرده و جناب ایلچی از میان آنها گذشته و هنگام عبور سلام نظام می‌یافتد و چون جناب ایلچی بهدرخانه حکومت رسید، گورنر بهادر در دم پلعا به ملاقات ایشان پیش آمد و چون رسم ملاقات بعمل آمد محض اعلان این امر یک شلیک توپ سر دادند پس آن جناب را به مجلس دربار^۳ بردند و چون داخل شده، دسته موسیقی «پادشاه سلامت باد»^۴ نواخت و مستر استرچی پیش آمده مأموریت خویشان را عرض نمود پس همه مأمورین پادشاهی و کمپنی که در سرای حکومت جمع آمده بودند به جناب ایلچی معرفی شدند و جناب آخرالذکر کمال رضایت از احترامات و احتراماتی که دربارش معمول داشته‌اند اظهار نمود و تخمیناً ساعت شش و نیم رخصت یافته به همان احترامات عسکریهای که به قلعه آمده بود به بایکله برگشت.

و جناب گورنر چهارشنبه را برای بازدید جناب ایلچی ایران مقرر نموده، تمام رؤسای سیف و قلم پادشاهی و کمپنی یک‌قلدری پیش از ساعت چهار در سرای حکومتی جمع آمدند که با گورنر بهادر همراهی نمایند و از توپخانه هارنبری باتری عزیمتش را به یک شلیک توپ اعلان نمودند که از خانه بیرون آمدند و با سر ویلیم سایر^۵ سوار کالسکه شدند و جان هکتر چری^۶، اعضای ثانی شورا و جنرل نیکالسن^۷ حکمران سپاه و صاحبان دیگر، هر کدام در کالسکه خودشان علی‌حده، سوار شده روانه شدند و دسته موسیقی با طبل و علم و اسبان یدک از پیش رویشان روان و بدین‌سان از پرل رود^۸ که بندی بازار^۹ باشد روانه و سیصد نفر سپاهیان بنگاله نیز آمده بهایشان پیوستند و ازدحام غربی شد، به‌حدی که عبور و مرور مشکل آمد و باز پذیرایشان به شلیک دیگر اعلان گردید و معرفی

1. The Secretary's Office

3. court

5. Sir William Sawyer

7. General Nicholson

9. Bhendy Bazar

2. Government House

4. God save the King

6. John H. Cherry

8. Parel Road

مذکور با رسومات معمول مقارن و میهمانداریش نیز با کمال ممتازیت مشرقی به عمل آمد. و گورنر بهادر تخمیناً ساعت شش رخصت یافته، از خانه ایلچی در پالکی سوار شده، به همان آیین و احتراماتی که آمده بود برگشت.

کلکته گازت - ۲ دسامبر سنه ۱۸۰۲

مدراس گازت - ۶ نومبر سنه ۱۸۰۲

(صفحه ۳۴۴ و ۳۴۵)

ضیافت اهالی بمبئی به اعضای سفارت ایران

در تماشاخانه گرانٹ رود^۱، بعد از وفات حاجی خلیل خان

روز دوشنبه جماعت انگلیسیه بمبئی یک ضیافتی به عبداللطیف خان و اعضای سفارت ایران به یادگاری محبت های دوستانه ای که فیما بین ایشان و آن اجنبیهای عالی شأن روی داده بود دادند و عمارت تیاتر را که تماشاخانه است به جهت این میهمانی انتخاب کردند و یک جای وسیعی برای میز شام و گستردن سفره طعام مستثنی داشتند و آنجا را طاقها بستند و به قندیل های کوچک گوناگون آراستند و دم دروازه اش ستونهای هزمان وار ساخته و به قندیل های رنگارنگ که تأثیرهای نیکو می داد آراستند و نشان دولت ایران را بالای تماشاخانه نصب نموده. و پیش رویش، یعنی داخل تماشاخانه را به نشان دولت پادشاه مهربان خودمان آراستند و از پرده های گل و ریاحین و تزیینات شایسته دیگر درونش را زینت دادند.

و تخمیناً ساعت ده جناب گورنر و عبداللطیف خان و آقا حسن مع اتباع و میجر ملکم داخل مجلس شدند. و در این وقت دسته موسیقی فوج هشتاد و ششم و توپخانه به آواز «پادشاه سلامت بادا» به اكمل وجهی نواخته، رقاصی فوراً شروع گردید. و رقاصی با صرف طعام شبانه تا صبح امتداد داشت. و این اجرائات و تدارکات ضیافت، تحسینات عمومی یافته و کارگزارانش نیز موجب تحسین و آفرین میهمانان آمدند.

1. Grant Road Theatre

دارالاماره قلعه و یلیم^۱

۱۱ آگست سنه ۱۸۰۲

(صفحه ۱۰۲)

بملاحظه وصول خبر ملالت اثر وفات حاجی خلیل خان، ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران مأمور دربار دولت انگلیسیه، به جناب اشرف الاشرف گورنر جنرل بهادر، جناب معظم الیه با کمال مهربانی باری را که می‌بایست فردا منعقد بشود تا روز پنجشنبه آنرا به تأخیر افکنند.

برجس کامک^۲

بوشهر

۲۲ دسامبر ۱۸۰۲ - ۱۷ فبروری ۱۸۰۳

و من با کمال خوشحالی است که ورودمان را در بمبئی فریقت روزنبورن^۳ بعد از یک سفر طولانی از بمبئی به بوشهر به تاریخ یازدهم ماه می نویسم. نعلش جناب حاجی خلیل خان سفیر مرحوم را به تاریخ ۱۷ ماه از اینجا به بصره فرستادند که سمیول منستی بالیوز انگلیس مقیم آنجا به کربلا خواهد فرستاد.

و مستر چارلز پسلی، تا هنوز معلوم نیست که آیا به دربار ایران به طهران خواهد رفت یا نه، مگر عندالحاجت، محض احتیاط به تدارکات سفر مشغول است.

از تحفة العالم تألیف میر عبداللطیف خان شوشتری

برادر میرعالم بهادر وزیر دکن

دیگر از آن جمله عالی‌شان حاجی محمد خلیل بن حاجی محمد قزوینی بود. وی

1. Government House, Fort William

2. Burges Camac

3. Ravensborne

از اعظام تجار و صاحب سرمایه خطیر و در حسن ذات و مکارم اخلاق بی نظیر، به مصاحبت و مجالست بسی از ارباب فهم و مستعدان رسیده و از هر بوستان گلی چیده، مدرکی عالی و ذهنی قوی دارد. پرتو انوار ارباب کمال بر مشاعر احوال او تافته و با هر فرقه‌ای از دانشمندان نرد آمیزش باخته و در تهذیب اخلاق بسی نفس گداخته است. اماکن عالیه در عراق عجم و بندر ابوشهر دارد. هنگام آرام و انتظام سلطنت به سکونت عراق پردازد و در برهم خوردگی و شورش به بندر ابوشهر لنگر اقامت اندازد. و همیشه مقرب سلاطین جم‌حشم و در نظر اعظام و ارکان معزز و محترم. با من مودتی خاص و الفتی به اختصاص دارد. بعد از افتادن به قید چاه هندوستان و آوارگی از آن ممالک بهشت‌نشان، تا این زمان پیوسته علی‌التوالی به مراسلات الطاف سمات خاطر را قرین اتبساط داشته. از رقایم او و سایر دوستان معلوم شد که قهرمان زمان محمدشاه قاجار او را نوازش و به خطاب ملک‌التجار قرین مباحثات و افتخار فرموده. و در این ولا نیز معلوم شد که شهنشاہ جم‌اقتدار، ظل‌ا معدلت‌شمار، فتح‌علی‌شاه قاجار که صیت سطوت و عدالت و رعیت‌پروری او خافقین را مالا مال دارد، به قدرشناسی که این پادشاه معدلت دستگاه را هست، به استعداد ذاتی و قابلیت فطری او پی برده است، به رکاب ظفر انتساب طلب فرموده و از فرط مرحمت او را از جرگه تجار برآورده لباس دیگر پوشانید و در سلک امرای عظام و مهربان بزم سپهر احتشام منسلک گردانید. مراحم بیکران شاهانه و عطوفت بی‌پایان پادشاهانه خسروانه بر ساحت احوال او تافت و از آن شاه سلیمان‌شأن به خطاب خانی و عالیجاهی سرافرازی یافت. خلعت بلندپایه جلیل‌القدر سفارت مملکت وسیع‌الفضای هندوستان به او مفوض و سرآمد اعظام و اعیان گردید. یگانه‌گیش با من به حدی است که مزید بر آن متصور نیست. اعانت و یاری و دلجویی و غمخواری اصدقا و ارباب کمال، خاصه به این عزلت‌گزین زاویه ملال، هنگام بودباش بدین کشور دوزخ‌مثال و گرفتاری به دست این قوم بدسگال، آن امیر اعظم در طی بهر حالی از احوال مطمح نظر و نصب عین بود، در هیچ وقت از خود به قصور راضی نشده است. در حین تسوید این احوال که شروع سال همایون‌فال شانزدهم از مائه سیزدهم است سنه ۱۲۱ در

خطه حیدرآباد، به امید لقای آن یگانه روزگار، جاذبه شوق عنان اختیار را از دست صبر و قرار ربوده، چشم در شاهراه انتظار دچار است تا به قیوم میمنت لزوم، این خاک تیره رشک بهشت عدن و دیله رمد رسیده هجران کشیده روشن گردد. سلیقه اش در معاشرت انام و وسعت خلق و خوش مشربی او به حدی است که با هریک از اہم مختلفه الفتی استوار دارد که هیچ یک را از رهگذر وصل دیگری گرد کلفت نمی رسد.

و در این بین به وساطت عالیجاه ملک التجار حاجی خلیل خان قزوینی، فرمان واجب الادعان از حضور بندگان اقدس ظل اللہی اعلی شاهی فتحعلی شاه قاجار، به نام خاکسار متضمن مراحم بیکران شاهانه و تکلیف عود به وطن مألوف و رسیدن به پایه سریر معللت مسیر رسید و از ورود فرمان شاهی منیرالملک بیشتر متوهم گشته، ملاقات و بهم رسیدن مرا و اخوی را از روز اول حایل شده بود، این زمان رفت و آمد مراسلات را نیز ممانعت نمود و برآمدن از آن شهر - حیدرآباد دکن - را نیز به کلی مانع آمد. این خبر که به اطراف منتشر شد و توقف من به طول انجامید، خان معظم الیه که عازم آمدن بمبئی به سفارت بود، با اعظام و اکابر انگلیسیه برنگاشت که مرا قبل از ورود او بمبئی از حیدرآباد روانه نمایند. گورنر جنرل مارکوئیس ولزلی بهادر که ذکر او گذشت و گورنر دکن بهادر گورنر بمبئی که با من از قدیم دوست بسی بزرگ مرتبه و فرشته خصال است به وکیل کمپنی در حیدرآباد که نام او گذشت نوشته که با منیرالملک به درشتی سخن راند و مرا روانه نمایند و چنان شد بیلادی که منیرالملک توانست کرد این بود که از من کاغذی متضمن بعضی اقراریر گرفت که: «سفارش میرعالم را به هیچ یک از سرداران کمپنی و او را اعانت ننمایی و در سرکار نظام علی خان به هیچ وجه داخل نسازی.» و طرفه تر این است که در ایام بودباش من، هر بلندی و پستی که در آن سرکار می شده منشأ و محرک مرا می دانست.

از میسر طالبی میرزا ابوطالب خان

تفصیل این مجمل این که در سه ماه قبل از این، نعش حاجی خلیل خان ایلچی

ایران که در بمبئی به‌خانه جنگی ناگهانی کشته شده بود، به‌حکم گورنر جنرل بنگاله به‌بصره آوردند. مستر منستی مأمور گردیده بود به‌عوض اکرام مافات که در حیات او منظور بود، نعش او را به‌بغداد برد و زیارت کاظمین علیه‌السلام کنانیده، به‌سامره و از سامره باز به‌بغداد برد و از آنجا به‌کربلا آورده در نجف اشرف دفن نماید. در اثنای این سلوک لوازم خیرات و انعام خلمه عتبات و ترک سواری نعش، به‌نام کمپنی و شاه ایران به‌عمل آمد و در اخراجات آن کفایت منظور ندارد، و مستر منستی را به‌سبب طول مدت سفر، رفاقت نعش به‌نفس خود ضرور ندانسته، به‌همراه مستر وی، تالی خود که در بصره به‌وزیر اشتهار دارد، به‌بغداد فرستاده مواضعه کرد که چون دور به‌آخر و نعش به‌کربلا رسد، او را خبر دهد تا او از بصره به‌راه فرات، به‌سموات و از آنجا به‌نجف اشرف آمده، به‌حضور خود نعش را دفن نماید. مستر وی نعش را بر کشتی به‌بغداد آورد، به‌تبرک و شأن لایق به‌کاظمین فرستاده منتظر مراجعت نعش در بغداد ایستاد و درصدد این بود که حسب‌الاشاره صاحب خویش رفاقت نعش تا آخر دوره و خرج وافر انکار نماید. عجمیان یهودی‌صفت که به‌خانه مستر جنس آمدورفت دارند از مشاهده آن‌چنان تعظیم برای نعش یکی از امثال خود به‌مقام حسد برآمدند و خواستند که خلیلی در آن اندازند. مستر جنس را تخویف کردند که چون تعظیم نمش رافضی از جانب نصرانی در بلاد عثمانی به‌عمل آمد، احتمال دارد که قضات و ارباب فتوای بغداد حکم به‌منع آن نمایند. و چون مستر وی که مبنای آن تعظیم است در خانه تو فرود آمده، تو را نیز در آن ائنا اهانتی رسد. مستر جنس که مردی خفقانی مزاج و برداشت تعب و تبدیل اوضاع مقرری روزمره خود ندارد سخن آن جماعت را شنیده مشورت از مبالغه در تعظیم نعش و رفاقت مستر وی بر آن منع نمود و گفت که بهتر این است که امر نعش را بر یکی از مسلمانان گذاشته، مستر وی به‌بصره برگردد. و مستر وی اگرچه از طول مدت سفر که در دو ماه به‌سبب سربالایی آب از بصره به‌بغداد آمده بود و دوسه ماه دیگر تا آخر دوره می‌بایست دل‌تنگ بود، اما حکم گورنر جنرل و مستر منستی را در پیش کرده ممنوع نتوانست شد. مستر جنس که مبالغه در ترک رفاقت مستر وی و مراجعت او داشت، صلاح

در این دانست که خبر وقوع طاعون در بغداد و شهرهایی که عبور نعش بر آن بوده شهرت دهد تا مستر وی را عذر در معاودت بهمم رسد همان عجمیان گواهی دادند، چون با وجود وقوع طاعون مستر وی موافق قانون مستعمره انگلیس خلاف حکم گورنر جنرل می‌توانست کرد، عزم مراجعت به بصره جزم نمود و نعش را به آقا نظر علی، داماد آقایی، سوداگر مشهور بصره که به حکم قرابت و التماس مستر منستی رفیق جنازه مذکور بود باز گذاشته برگشت اما چون بدین مکان که من متوقف شدم رسید، مستر منستی که خبر طاعون را شنیده بود، و از بطن کار خبر نداشت، از ترس این که همراهیان مستر وی کسی طاعون به همراه آورده باشد، وی را از دخول در عمارت معقل منع و در این مکان توقیف کرد چنانچه تا روز ورود من بر کشتیها در آن مکان می‌گنرانید آن روز مهمان او بودم و او خبر من به مستر منستی فرستاد.

میر عبداللطیف خان

در بغداد مسموع شد که آن بزرگ در بمبئی و قصد بصره با نعلش حاجی خلیل خان دارد، امیدوار شدم که در آنجا خواهم دید. در بصره مفصل احوالش معلوم گردید که بعد ورود حیدرآباد منیرالملک نایب آصف جاه که قابو یافته میرعالم بهادر را بی اقتدار محبوس کرده بود، به تقریب خویش محاسبه دروغی برآورده، مدتها توقیف او در آن شهر کرد. بالاخره گورنر جنرل بنگاله و مستر دنکن به جهت میهمانداری ایلچی ایران از آن مخمصه برآورده، بمبئی آوردند. با آنکه حاجی خلیل خان کشته شد، به انتظار ورود ایلچی دیگر خدمتش را در بمبئی نگاه داشته‌اند. حرکت آن والانژاد از بمبئی در این زودبها متصور نیست.

آقا حسن برادرزاده حاجی خلیل خان مرحوم ایلچی ایران مومی‌الیه در قضیه خانه جنگی ناگهانی، از حماقت و خودسری رفقای خان موصوف و تهاون عدم التیام مستر استرچی میهماندار که جوانی به‌خود مغرور، نکرده‌کار است، در سفر ایران همراه ملکم از نظربازی ایرانیان بر حسن خویش دل‌آزردگی داشت روی داده بود. و پنج‌شش زخم گلوله بندوق برداشته بود، قطع از حیات و ماهها بر فراش، گاهی تجویز قطع پا، گاهی عزم فصل ران او می‌شد. بالاخره به سبب مهارت داکتران فرنگ و نیکوخدمتی عظمای انگلیش که به همگی همت مصروف آن بودند، بی نقصانی به شد و رئیس رفقای حاجی خلیل خان شده، به انتظار این‌که شاید ایلچی‌گری بدو مفوض شود، در بمبئی توقف داشت. از سرکار کمپنی جیره و مواجب بدیشان می‌رسید و عزت و احترام می‌کردند. آخرش چون سفارت هند به نام آقا محمدنبی سوداگر بصره معین شد، با سایر رفقا عود به ایران کرد. اگرچه از علوم و فر بزرگی بهره‌ای نداشت، اما بسیار آدمی‌وش و نجیب‌اطوار می‌نمود و حرکات و سکناتش ملایم بودند. دومرتبه دعوت چاشت کرد. هربار در حین نرول

مراتب تعظیم و انسانیت به تقدیم رسانید. دوسه کس از رفقاییش بهرهای از سخن و طبع شعر داشتند و نادیری سؤالات از اوضاع فرنگ خصوص فریمسن^۱ از من می نمودند.

1. Freemason

روضه‌الصفای ناصری

جلد نهم

وقایع سنه ۱۲۱۵ هجری

چون در این سال سر جان ملکم سفیر دولت بهیة انگلستان از هندوستان در زمان فرمانفرمایی مارکوئیس ولزلی مأمور به ایران گشت و بعد از ورود به دارالخلافه طهران به حضور حضرت پادشاه والجاه فتحعلی شاه قاجار مشرف گردید و تکمیل مهمات مأموریت خود را به انجام رسانید، از جانب حضرت شهریار حاجی خلیل خان قزوینی ملک‌التجار ایران به رسالت و سفارت هندوستان مأمور گردید و به همراهی سر جان ملکم روانه مقصود شدند.

وقایع سنه ۱۲۱۹ هجری

که حاجی محمد خلیل خان قزوینی ملک‌التجار ایران به سفارت هندوستان و رفاقت جنرل ملکم بهادر سفیر حکمران هندوستان رفته بود. پس از ورود بمبئی کارگزاران آن دولت قوی صولت مقدم او را محترم شمرده، لوازم تکریم و تحریم به ظهور آورده، او را منزلی مخصوص داده بودند و معادل دویست کس صالونات هندو با چهار تن از ارباب مناصب انگلیس تحریم و کشیک او را تعیین گردیده بود. روزی قریب به غروب آفتاب که فی الحقیقه زوال آفتاب عمر آن سفیر بود، همراهان او به اصطیاد طیور و وحوش تفنگی انداخته به قتل بسیاری از آن حیوانات بی‌گناه که به ملت اهالی هند و طایفه هندو آنرا زند خوانند و قتل آنان را گناه دانند اصرار کردند. هندیان در مقام ممانعت و مناصحت برآمدند تا کار به مشاجرت انجامید و از همه ملازمان، سفیر ایران از خانه فوقانی قدم بیرون گذاشته که دفع این هنگامه کند ملازمان وی گمان بردند که او به جهت تقویت

چاکران خویش بیرون آمده، ماده مخالفت غلیظ گردید و دست به اسلحه بردند و با صاحب منصب صالادات پای مجادلت پیش نهادند. او نیز گمان خطا برد که عزم محاربه دارند. بنیاد مخالفت نهاد و سرباز را بر گرد خود جمع کرد تا از دوسوی کار به نزاع انتزاع یافت و تفنگ اتلختن درگرفت و در آن اثنا تیری بر حاجی سفیر فرود آمد و جان را بدرود کرد. حاکم آن شهر چهار نفر کپتان را با دوصد صالادات گرفته مقید نمود و قضیه بر فرمانفرمای هندوستان عرضه کرد. جناب مارکویس ولزلی وزیر دولت بهیئة انگلیس و حکمران ممالک هندوستان از این اتفاق عجیبه برآشفته فی الفور نامه برنگاشته و مستر منستی نام انگلیس بالیوز بصره را با جمعی از معارف هنود و انکلتزه با جاممهای سیاه که شعار ماتم و دثار سوگواری است بمخلعت پادشاه ذیجاء ایران فرستاد و نامه در چمن سلطانیه و هدایای او را معروض داشتند. و چون او معروض داشته بود که چهار نفر انگلیسی صاحب منصب و دویست کس صالادات هندی را محبوس کردیم و این امر نه با دلخواه، بمحکم قضا صدور یافته و از این قضیه منفعلم و عذرخواه این حادثه عجیبه ام، پادشاه جمجاه ایران دانست که این حکایت بمعمد وقوع نیافته و سهواً چنین اتفاق رفته، حکم براهایی گرفتگان فرمود.

ناسخ التواریخ

جلد اول

تاریخ قاجاریه

و این هنگام فتحعلی بیگ نایب ایشیک آقاسی که به میزبانی ایلچی انگلیس مأمور بود. ایلچی برسید و چند قطعه الماس و چند سنگ آینه و مروحه صندل و عود و دیگر اشیای نفیسه که از فرنگ و هند ایلچی حمل داده بود پیش گذرانید و نامه فرمانگذار هندوستان برسانید. شهریار فرستادگان را نیک بنواخت و حاجی خلیل خان ملک التجار را به ابلاغ جواب نامه و تشیید معاهدات دوستانه به همراه سفیر مأمور ساخت.

و هم در این سال حاجی خلیل خان قزوینی که به سفارت هندوستان برفت، چنانکه مذکور شد بدرود زندگانی گفت. چه آن هنگام که به اتفاق ملکم بهادر ایلچی انگلیس به بندر بمبئی درآمد، وزیر انگلیس دوست تن صالادات از بهر تعظیم او در خدمتش بازداشت، روزی چنان افتاد که یک تن از صالادات بی موجهی تفنگ گشاد داد. سرهنگ ایشان او را به معرض عتاب درآورد ملازمان حاجی خلیل خان خواستند تا گناه او را عذری تراشند و از سخط سرهنگش خلاصی بخشند. چون طرفین از لغت یکدیگر بی خبر بودند، در میانه هنگامه ها بلند شد و غوغا برآمد. حاجی خلیل خان از خانه بیرون شد که صورت حال بداند و آن فتنه بنشاند. از قضا تفنگی دیگر گشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل خان آمد، او را بر جای خود سرد کرد. لارڈ ولزلی وزیر انگلیس چون بدانست سخت غممنده گشت و مستر منستی بالیوز بصره را از بندر ابوشهر طلب داشته، از در معذرت به درگاه پادشاه رسول ساخت و هنگام توقف در چمن سلطانی به محضرت شهریار پیوست و عذر بگفت و مورد اشفاق شاهانه گشت.

آقامحمد نبی بن آقا کوچک شیرازی بطنی فیروزه‌خاتم، تولدش هشت ساعت و ربع از شب چهارشنبه بیست و چهارم شهر محرم‌الحرام سنهٔ یکهزار و یکصد و هشتاد و سه ۱۱۸۳ هجری (۱۷۶۶) مطابق اودئیل که قمر در برج حمل و شمس در جوزا بود

بهموجب تاریخ سفارت سر هر فرد جنس بارونت بهایران این فیروزه‌خاتم قبل از نکاح به آقا کوچک زن مستر دگل^۱ رئیس کوتی^۲ بصره و بندرعباس کمپنی بهادر هندوستان بود و از شوهر اول مستر دگل^۱ یک دختر به هم رسید که در انجام تمام دولتش نصیب وی آمد. و این دختر در انگلستان تربیت یافته، با یکی از اعظام انگلیسیه شوهر رفت. و چون دگل^۱ فوت گردید زنش فیروزه‌خاتم مسلم شد و به نکاح آقا کوچک که در آن عصر از اعظام تجار بوشهر به شمار می آمد درآمد و یک پسر و یک دختر آقا محمدرضا و شهر بانو خاتم بطنیه وی اند. و شهر بانو خاتم به نکاح حاجی محمدخلیل بن حاجی محمد قزوینی درآمد که نتیجه اش آقامحمد اسماعیل است. و بهموجب تاریخ مذکور از تجارت به آقا کوچک ضررها رسید و دست‌تنگ شد و آن دختر فرنگی به جهت مادرش پیوسته، امتعه فرنگ می فرستاد.

بیانات تاریخ مذکور با بیانات سرکار فیض آثار بندگان خدایگانی آقامحمد اسماعیل دام‌ظله العالی بهموجب کاغذی که در اینجا عیناً نقل می شود فرق دارد و دختر دگل^۱ همشیره والدۀ آقامحمد نبی است.

1. Mr. Douglas

2. Factory

از پاریس از آقا محمد اسماعیل

به لندن محمد نبی خان نبیره آقا محمد نبی مذکور

به عرض می‌رساند که تعلیقۀ رفیعۀ مورخۀ ۲۶ شهر می را زیارت نمودم و مضامین مندرج مفهوم گردید. لدی بلک^۱ قریب چهل سال است که فوت شده است. ایشان همشیره والدۀ مرحوم محمد نبی خان می‌بودند. و این دو همشیره صبیہ‌های دگلس می‌باشند و دگلس اسم سلسلہ‌ای است از سلسلہ‌های مشهور انگلستان. اسم ولد ارشد لدی بلک، سر فرانسیس بلک^۲ می‌باشد. حالا می‌باید قریب هشتاد یا نود سال عمر ایشان بوده باشد. توپسل کسل^۳ که در دورهام^۴ واقع می‌باشد، از املاک موروثی ایشان است. اگر به‌کسانی که در آن ملک ساکن می‌باشند کاغذی بنویسید و از چگونگی احوال ایشان استفسار نمایید، البتہ از احوال ایشان هر گاه در حیات باشند مستحضر خواهید شد و چنانچه فوت شده باشند از مسکن اولاد ایشان مطلع می‌گردید و اسم ولد دیگر لدی بلک، جنرل رابرت دادلی بلک^۵ می‌باشد. چون ولد ارشد لدی بلک صاحب لقب بارونت^۶ می‌باشد و اسم آن سلسلہ هرسالہ در کتابی که اسم آن رویال کلندر^۷ می‌باشد چاپ می‌شود و اگر آن کتاب را ایتباع نمایید به‌خوبی از کیفیت مستحضر خواهید شد. والسلام.

به تاریخ بیست و نهم (۲۹) شهر می سنۀ ۱۸۶۷ ع

محمد اسماعیل ابن مرحوم حاجی محمد خلیل خان قزوینی

از پری عرض و ارسال نمود.

سرنامہ: به‌منظر فیض منظر عالیجہ رفیع جایگاه دولت و اقبال ہمراہ صاحب والامقام محمد نبی خان دام عزہ العالی مشرف باد

Mahomed Nabee Khan

Grosvenor Hotel, Victoria Station

Belgrovia, London, S. W.

1. Lady Blake

3. Twisl Castle

5. General Dudley Blake

7. Royal Calendar

2. Sir Francis Blake

4. Durham

6. Baronet

و مستر جنس پیش از قونسولی بصره و بغداد و سفارت ایران مردی بود تاجر پیشه و در زمان حکومت زندیه سنه ۱۷۸۶ به بوشهر و شیراز رفت و با لطفعلی خان زند و میرزا بزرگ دوست گردید و در بوشهر به حاجی محمد خلیل و آقا محمد نبی دوستی پیدا نمود و زبان فارسی را از آخرالذکر آموخت و چون اغلب حضرت جارج سیم^۱ پادشاه انگلستان می خواست که ایلچی یکسر از لندن به ایران بفرستد، او را محض زبان دانی و رتبه رفیعہ سری^۲ و باروتی^۳ برداشت و زبان فارسی مایه سعادت بختش گردید و او را در کتابش استاد می خواند و چنین می نویسد که: «وی جوانی است دانشمند و آگاه و از فنون شعر و شاعری باخبر و «قطره» تخلص دارد و خط را نهایت پاکیزه می نویسد» و در این ایام از جانب حاجی محمد خلیل به وکالت بصره معین و با مستر جنس روانه بصره گردید و چنین مقرر آمد که از اموالی که به محواله اش می آید حق سعی بردارد. خلاصه از جهت نیک اخلاقی و ستودهاوصافی گروهی از دوستان دورش جمع آمدند بدین سان یک رشته تجارت وسیعی به توسط جهازات میانه بنادر هندوستان و خلیج فارس گشوده، به نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر وکیل کمپنی در بوشهر و حاجی محمد خلیل در بندر آخرالذکر و ملافیروز ابن کاوس مؤلف جارج نامه در بندر سورت و میر عبداللطیف خان و محمد علی خان شوشتری در بمبئی و تاجری از جماعت پرتکالیه فرنگ سینور فیلیپ داکروز در کلکته مراسلات و معاملات جاری داشته و امور دنیوی هاش به جایی رسید که در سنه ۱۷۹۴ ع که مستر جنس از بصره عازم انگلستان می شد وی از اعظم تجار آن دیار به شمار می آمد. و از حسن ذات و مکارم اخلاق پیوسته از اولیای دولت علیه عثمانیه عزت و اکرام می دید و چون دولتش بالا گرفت، به مرور ایام یک نوع میل طبیعی به مداخله امور دیوان و آمیزش با دیوانیان در طبعش جای گرفت و مستر جنس بر سبیل نصیحت و عبرت چنین می گوید که: «این جور کارها در نظر آدمی هر قدر

1. George III

2. Sir

3. Baronet

درخشنده و فریبنده بیاید من گاهی ندیده‌ام که برای یک تاجر مشرقی به نیکی انجام پذیرد و حتی جان و مالش بر آن پایمال می‌شود زیرا که حکومت‌های شرقیه سرمایه‌های تجاری را که با ایشان سروکار و معاملات دارند، مال خود دانسته و اخذ اموالش را حق و حلال می‌دانند و تمام اموالش را به این بهانه می‌گیرند.»

و در سنه ۱۷۹۸ که مستر جنس به بغداد برگشت مراکب دولت و اجدال آقا محمدنبی را به متنها درجه رفعت و مکت و اعتبار دید و چنین معلوم نمود که در غایت خاطر جمعی و نهایت تعمق ابواب معاملات و مراسلات با دولتهای ایران و روم و حکام آن مرزوروم گشوده و چون اهالی مشرق زمین همین که بنا شد در امور ملکی مداخله کنند، چه آشکار و چه نهان، صفت‌های متضاده سفیری و تاجری را به یکدیگر می‌آمیزند، الا ترکان عثمانی از این قوانین عمومی مستثنی هستند. و در این ایام حاجی محمد خلیل داماد وی بلاشک از اعظام تجار ایران بشمار می‌آمد و بیشتر معاملات و روابط تجارتش با هندوستان بود و چون به معاودت جنرل ملکم بهادر، فتح‌علی شاه می‌خواست که یک ایلچی از ایران به هندوستان بفرستد، شیخ مذکور فواید متصوره آن را فوراً درک نموده معاملات و مراسلات و سابقه‌اش با درباریان طهران حصول وصولش را به حضرت پادشاه مذکور به سهولت میسر گردانید. و چنان که در تاریخ جداگانه‌ای سفارت حاجی خلیل خان به هندوستان به سلک تحریر درآمد، اعلیحضرت شهریارى او را به لقب ارجمند خانی و خلعت سفارت مملکت وسیع‌الفضای هندوستان و استعمال لباس دربارى و جیغه و زین و لجام مرصع معزز و مباحی گردانیده رخصت انصراف داد. و انجام نافرجامش به هر کس معلوم است که حاجب تشهیر ندارد.

و چون به تاریخ بیستم جولای سنه ۱۸۰۲ حاجی محمد خلیل خان در بندر بمبئی بلاوصیت و تعین وصی شهید گردید، یک پسر خردسال محمد اسماعیل نام از وی بازماند بطنی شهریانو خانم و یک زنی حنف‌خانم و یا به موجب تاریخ سر هرفرد جنس فاطمه خانم ترکیه بصره‌ای. و اموال کثیری از آن مرحوم در بصره و جاهای دیگر نزد هر کس باقی مانده بود که نمی‌دانند. و مأمورین دولت علیه عثمانی به جهت دعاوی حنف‌خانم در بصره مداخله می‌کردند، تا آن که حنف‌خانم

سیّم بار به نکاح آقا محمدنبی درآمد و مأمورین عثمانی از این به بعد در امورش مداخله ننموده و اموالش را تصرف دادند و این حنف خاتم قبل از نکاح با حاجی محمد خلیل خان زن حاجی یوسف پاشا قبطان پاشای عثمانی بود و از این تاریخ آقامحمد نبی به جهت تکمیل امور سفارت که از قتل حاجی محمد خلیل خان ناتمام مانده بود با دربار طهران بنای مراودات و مراسلات گذاشته و بملاحظه ناتمامی امور سفارت و دوستی دولتین علیتین انگلیس و ایران چنین مقرر آمد که مهمات سفارت را بهوصیش سپارند و اولیای دولت سابق الذکر بهوکلای خود دستورالعمل مخصوص به ایران فرستادند که یک شخص امین معتبری که از فر بزرگی آگاه و خیرخواه باشد برای این کار انتخاب نمایند. پس آقامحمد نبی را که در این وقت به مشغل ملکالتجاری ممالک محروسه پادشاهی مشغول بود انتخاب نمودند و او حسب الطلب اعلیحضرت پادشاهی از بصره و راه بهوشهر و شیراز به طهران شتافت و شرف بار یافت و مانند داماد مرحومش به لقب ارجمند خانی و خلعت سفارت هندوستان و قیمومیت همشیره زادهاش و وزرات حاجی محمد خلیل خان و استعمال لباس درباری و جیغه و زین و لجام مرصع وی را مفتخر داشته و بهوشهر و بصره و بغداد معاودت نمود و چهل هزار تومان در این سفر خرج کرد و نواختن کرنای یک لک و شصت هزار روپیه سکه.

صورت فرمان همایون

گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی قرار در کف شاه زمانه فتحعلی

بسم الله شأنه العزیز

آن که قوه باصره خلافت و غزه ناصیه تاجداری و سلطنت حسینعلی میرزا به عنایات و الطاف پادشاهی معزز و مباهی بوده بداند که در این وقت عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت پناه، مجدت و نجدت و مناعت دستگاه، اخلاص و ارادت آگاه، مُقرب الحضرت العلیه العالیه محمد نبی خان ملک التجار وارد آستان عدالت ارکان و شرفیاب حضور مهر لمعان و مورد تفقذات و نوازشات بی پایان خسروانه گردیده، بنا بر ظهور قابلیت و آراستگی عالیجاه مشارالیه را به خطاب خانی و شغل ملک التجاری ممالک محروسه و خدمت سفارت سربلند و قیمومیت عالی شأن سلالت لالاعیان آقامحمد اسماعیل و ورثه مرحوم حاجی خلیل خان را نیز به او تفویض و از درگاه معدلت مبنای رخصت انصراف ارزانی فرموده ایم. از این که عالیجاه مشارالیه از دولتخواهان و خدمتگزاران شوکت جاوید اثر و نهایت مرحمت و عنایت درباره او مرکوز خاطر خطیر عدالت گستر و منظور نظر انور آن است که اموال صغیر به معرض تلف درنیاید و تمامی را عالیجاه مشارالیه حسب الشرع انور به نوعی که مصلحت می داند جمع آوری به تاجرین صاحب دیانت داده که از برای صغیر معامله نماید. بنابراین به آن فرزند امر مقرر می شود که مال مرحوم مزبور در هر جا و هر ولایت و محل در نزد هر کس بوده باشد و عالیجاه مشارالیه به آن فرزند اظهار نماید، محصل و آدمی تعیین که تمامی را بدون استماع معاذیر ناموجه وصول و مهمسازی عالیجاه مشارالیه نماید و نگذارد که دیناری تلف شود و اموال مرحوم مزبور در نزد هر کس بوده باشد هرگاه در ادای آن مساهله بورزند عالیجاه مشارالیه به آن

قره‌العین اظهار خواهد کرد باید حسب‌المقرر معمول دارد و توجهات شاهانه را شامل خود داند در عهده شناسد.

تحریر شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۸ هجریه

و مستر منستی بالیوز بصره که در این اوان از جانب جناب جلالت‌مآب نوئین اعظم مارکویس ولزلی بهادر به جهت ابلاغ تعزیت‌نامه‌ها و تفصیل واقعه قتل حاجی خلیل خان مأمور دربار ایران و بموجب دستورالعمل مخصوصی که از اولیای دولت خود یافته بود محض تسهیل عمل بروات یک لک روپیه به محمد نبی‌خان داد و آخرالذکر به تاریخ بیست و پنجم جنوری سنه ۱۸۰۵ این را در بصره مسترد نمود سواد آن مطابق اصل رسید مستر منستی مذکور:

This is to certify that 9 have received from Aka Mahomed Nabee Khan, the sum of one lac of Rupees, being the full amount of the pecuniary aid afforded by me to him, as the head of the late mission to the Persia Court. Witness my hand, at Bussora, this twenty-fifth day of January, in the year One thousand eight hundred and five.

Signed: Samuel Manesty

Rupees 100000 or Piastres 135330

سواد مطابق اصل دستخط مرحوم محمد نبی‌خان بر رسید مذکور:

رسید یک لک روپیه که در شیراز و اصفهان برات بمبئی و مدراس و کلکته از عالیجاه مستر منستی گرفته بودم.

در شیراز در محرم ۱۲۱۹ - به دفعات برات بمبئی و مدراس داده همه قطعه ۴۶۰۰۰ هزار روپیه - ۱۰۰ روپیه ۱۳۵ فروش - ۶۲۱۰۰ فروش.

در شیراز تاریخ مذکور - برات کلکته قطعه ۳۰۰۰ هزار روپیه - ۱۰۰ روپیه ۱۴۶ فروش - ۴۳۸۰ فروش.

در اصفهان تاریخ شهر ربیع‌الاول سنه مذکور - برات بمبئی - ۵۱۰۰۰۰ هزار روپیه - ۱۰۰۰ روپیه ۱۳۵ فروش - ۶۸۸۵۰ فروش.

۱۰۰۰۰۰ (لک) روپیه - ۱۳۵۳۳۰ فروش.

این مبلغ را از بابت قیمت لک روپیه برات که گرفته بودم تمام و کمال به‌مستر

گردیده بود. و این میرزا ابراهیم آدمی است بسیار خوشحال و بهدل نزدیک و شاعری سریع‌الخیال و همدلی نیکوحوال و صاحب دیوان و مثنویهای مشرق‌الاشراق و قبله‌الاعیان و زیله‌الاخلاق و انفس و آفاق و گلستان خلیل است. و این دو شعر از اوست:

شکیبا بخش جان ناتوان من تویی بی‌نو

شکیبا چون توام ساخت جان ناشکیبا را

دام زلف آن دلارام از دلم آرام برد

دل ز آزادی نبرد آن لذتی کز دام برد

و خواجه اوانوس ارمنی بوشهری خزیندار سفارت آمد. و حین بیرون آمدن ایلچی از خانه منجمین ساعت نیک می‌دیدند و اتفاقاً یک ستاره نحسی پیش روی دروازه خانه مقابل می‌آمد و به‌طرفی که منجمین حکم می‌کردند، بدبختانه دروازه نبود پس دیوار خانه را شکافته بیرون آمد و سوار جهاز شده روانه مقصد گردید.

چون در تاریخ سفارت حاجی محمد خلیل خان موضع امور مملکتی فیمابین دولتین علیتین و جهت سفارت نواب میرزا مهلی علی‌خان حشمت جنگ بهادر و سر جان ملکم بهادر علی‌حده مذکور شد (و آن رفع زمان‌شاه است که با دوست‌هزار نفر تا پیشاور رسیده بود و آن مرحوم به‌اسهل وجهی صورت داده و برادر آن زمان‌شاه محمود و فیروز را که در طهران میهمان و امیدوار شاه بودند چهل‌هزار رویه داده در ممالک شرقیه زمان‌شاه فتنه‌آرا نمود به‌نوعی که زمان‌شاه بیچاره دستپاچه شده به‌عرات برگشت و از این برگشتن مقصود بزرگ دولت انگلیس حاصل گردید). لهذا به‌نگارش موضع امور سفارت محمد نبی‌خان به هندوستان و مقاصد دولتین علیتین انگلیس و ایران بر سیل اجمال می‌پردازیم.

آنکه در سنه ۱۸۰۲ دولت فرانسه بخصوص رفع روسیه اظهارات شایسته نمود که عساکر ایران و فرانسه متفق گردیده، به‌دفع روسیه پردازند و هر قدری که از ممالک روسیه ملک بگیرند بآل‌مناصفه مابین دولتین تقسیم شود، وکلای فرانس در ایروان و طهران مقرر آیند. و شاه این اظهارات را نپسندید و شاه‌رخ‌خان نامی این نامه‌ها را بحضور پادشاه آورد و این را صحیح پنداشته، اتفاقاً معلوم گردید که

ساخته و پرداخته فرنیسیان است که بعد از تخلیه شامات در آن ولایات مانده‌اند و تمام ولایت غربی آسیا را به انواع کارهای فتنه‌انگیز مشوش ساخته و اوتری^۱ و روسو^۲ و پاتلوکولانت^۳ و کارانسز^۴، پیشوایان ایشان حالا فرصت یافته، خیالات باطله فرنیسیان را به حدود ایران رسانیدند. و بعد از رسانیدن کاغذهای مذکور باز به صلاحدید ایشان، هنگامی که اردوی شاهی قریب ایروان بود، شاهرخ‌خان یک کاغذ دیگر روانه ساخته چنین اظهار نمود که: ناپلیون اول^۵ می‌خواهد به اتفاق شاه به روسیه مقابله نماید. و این دفعه عهدنامه شاه عباس صفوی را دستاویز ساختند. و چون فیما بین دولتین فرانس و روس در این وقت دوستی برقرار شد، بر این کاغذ نیز شک می‌رفت، زیرا که دولت ایران به توسط محمد نبی‌خان از مستر جنس بالیوز بغداد معاونت می‌خواست و بنابراین فتحعلی‌شاه اظهارات امپراطور را رد نموده ساکت ماند.

و در تابستان سنه ۱۸۰۵ که فیما بین دولت روس و فرانس جنگ شروع شد کرنل رومین^۶ نامی از جانب ناپلیون با جمعیت زیاد و هدایای گران وارد طهران گردید و چنین اظهار نمود که: «اگر دولت ایران دوستی انگلیسان را که از مقابله روسیه می‌ترسند ترک نماید و با فرنیسیان بیامیزد، ناپلیون وعده ارسال یک سفیری فوراً به طهران و مساعدت لشکر و مال و ارسال یک سپاه بیکران به صوب گرجستان داد.»

و فرستاده شرف بار یافته و فتحعلی‌شاه از وی این سؤالات را نمود: «احوال خوب است؟ احوال بناپرت^۷ خوب است؟ پادشاه را چرا کشتید؟» و مقصود شاه از این سؤالات قتل لویی شانزدهم^۸ پادشاه فرانسه است که پیش از ناپلیون اول پادشاه آن کشور بود و چون هرج و مرج به داخله آن ممالک راه یافت و پادشاهی به جمهوری^۹ مبدل گردید، یازدهم دیسمبر ۱۷۹۲ لویی مذکور را به محکمه عدلیه

1. Outrey

3. Ponlecoulant

5. Napoleon 1st.

7. Bonaparte

2. Rousseau

4. Corances

6. Colonel Romien

8. Louis XVI

اظہار کردند و جوابش این بود کہ: «حاضریم و می آیم، ولی اختیار احضار مجلس را قبول ندارم و به قوۃ جبریت^۱ش تابعم» و چون داخل مجلس گردید رئیس از راه انسانیت فرمود: «بنشین» و این نزد شورشیان ناپسند آمد و سؤالات چند از او نمودند. او انکار می کرد و وکیلی به جهت مدافعه می خواست و ترنشه^۲ و تارگه^۳ را می نامید. اولی قبول و ثانی این تکلیف را رد می نمود و باز به قیدخانه اش بردند و چون دید کہ زن و فرزندش را به جای دیگر بردند و عاقبتشان نامعلوم است، گریست و مالزهرب^۴ و دسزیه^۵ و ترنشه پیوسته برای نجات پادشاه سعیها کردند، ولی فایده نبخشید.

و به جهت ابلاغ نتیجۃ مجلس، چون کہ حکم بر قتل او رفته بود، مالزهرب به قیدخانه درآمد و پادشاه را دید کہ در گوشۃ تاریکی خزیدہ، بسیار ملول و پریشان است. این داخل آمد و او برخاست و گفت: «ای مالزهرب حالا دو ساعت است کہ در این فکریم کہ آیا در مدت پادشاهیم کی من مستحق چنین جزا و سزای رعیت شدم و حالا کہ من پیش روی حاکم عادل می روم، ای مالزهرب بہ تو می گویم کہ پیوستہ من نیکی رعیت را می خواستم» و بہ وداع زن و فرزند پرداختہ، اضطرابش قدری کاست و بجز رضا و تسلیم چارہ ای ندید و یک مهر و یک انگشتری و قلری مو بہ رسم یادگار بہ خلمتکار سپردہ و از قیدخانہ بیرون آمد و بہ سوی قتلگاہ کہ در پاریس واقع و تاکنون بہ نامش موسوم است (میلان لویی شانزدهم) روان گردید.

و چون تیغ سهمگین مرگ بر وی فرود آمد، قصیصی کہ پهلوش ایستادہ بود دستہای خود را بہ سوی آسمان کشیدہ گفت: «ای فرزند سن لویی^۶ بہ آسمان پرواز کن!» و سن لویی یکی از ائمۃ نصاری است.

خلاصہ چون فتحعلی شاه از فرستادۃ ناپلیون نام پول و لشکر شنید ملایم تر گردید، این ملاحظہ بہ خاطرش راہ یافت کہ آیا دولت انگلیس معاونت پول و

1. Republic

3. Target

5. De Sèze

2. Tronchet

4. Malesherbes

6. St. Louis

لشکر خواهد داد؟ و آیا به موجب عهدنامه ملکم رفتار خواهد نمود؟ و به توسط محمد نبی خان از مستر جنس بالیوز بغداد این سؤالات را نمود و منتظر جواب آمد و به صلاحدید خان موصوف از فرنسیسان دوری می نمود که در این بین رومین در طهران فوت شد و تا وصول رویی^۱ نامی مهمات سفارت ناتمام ماند. و حسب اشاره خان مذکور مستر جنس نامه های ملایمت انگیز وعده آمیز به طهران می نوشت و شاه را از دوستی فرنسیسان بازمی داشت، تا آن که باز به صلاحدید خان موصوف به جهت تصفیة این امور مستر جنس به اسلامبول شتافت و ایلچی پادشاه خود را که مقیم آن دربار بود به مدافعه فرنسیسان از خواب غفلت بیدار ساخت. و شاه نیز در این اوان نتیجه سفارت محمد نبی خان را به هندوستان و مذاکراتش با حکام آن سامان در بهار ۱۸۰۶ شنید که فرمانفرمای هندوستان مسئله ایران و روس را برای دیرکتران^۲ کمپنی حواله نموده و دو سال تمام است که وزرای پادشاه انگلیس هنوز بر فیصله و انجام این مسئله مشغول مذاکره هستند و هنوز ناتمام است و شاه این را به نظر تعجب می دید و کارگزاران کمپنی در پایان مسئولیت، این امر را بر دیرکتران لندن انداختند. و چون شاه نیز بوی خلف وعده به مشامش می رسید حیران ماند و نامه به ناپلیون نوشته، به مسیو اوتری مترجم سفارت فرانسه که بعد از فوت رومین مقیم طهران بود سپرد و او به آهستگی تمام از طریق بغداد عازم اسلامبول گردید و میرزا رضای قزوینی ایلچی ایران که مأمور وصول اردوی ناپلیون بود، در راه به وی رسید. و این میرزا رضا همان میرزا رضایی است که در فنکستین^۳ عهدنامه فرانسه و ایران را انعقاد داد و دستورالعملی که از طهران همراه آورده بود این بود که پادشاه ایران به طریق التماس به امپراطور پیش نیامده و طریقه مساوات مسلوک داشته و از هجوم روس به کلی ترس و بیم ظاهر نساخته و به خلاف آن اعلام روسیان را از تکالیف واجبه سلاطین دولتین و دشمن پادشاهان فرانسه و ایران دانسته، ایران از این و فرانس از آن سمت به دفعش پردازند و هرگاه

1. Ruby

2. Directors

3. Fenkestein

فرانسیس عزم نمایند لشکر ایران از راه کابل و قندهار حاضر و آماده گردیده می‌رسند و جهت گذار به هندوستان هرگاه فرانسیس را یک‌جایی برای موقف و یا مرکز جهازات جنگی در خلیج فارس در کار باشد در پایان تنبیه رفته بود که عدم رضایت اظهار داشته، بگوید که هر وقت که یک ایلچی معتبری به جهت استحکام روابط دوستی مقیم طهران شد، این مطلب ملاحظه خواهد شد.

و به جهت پیشرفت خیالات ناپلیون هیچ جوابی از این مناسب‌تر نبود و جنگ مشکوکه^۱ ایل^۱ نیز در این هنگام انجام یافت و فرنیسیان برای اعدام قوت انگلیسیه به اطراف شرق و غرب عالم دست‌اندازی می‌کردند. بنابراین یک عهدنامه به موجب میل و خاطرخواه دولت ایران با میرزای سابق‌الذکر بسته و به جهت تبلیغ این خبر و نگاهداری فتحعلی‌شاه به شروط عهدنامه مذکور مسیو جوبرت^۲ نامی را به طریق رسالت به طهران فرستادند و بعد از چند ماه به جهت انعقاد عهدنامه تیلست^۳ که روابط دول ثلاثه فرانسه و انگلستان و روس را به کلی تغییر می‌داد جنرال غاردان^۴ را به سفارت ایران مأمور ساخت و چنین دستورالعمل دادند که شروط عهدنامه مذکور را تا می‌تواند تخفیف دهد و این فقره منافی فواید پادشاهی است، زیرا که فقط در این دستورالعمل از خیالات باطله^۵ فرنیسیان که مقصود واحدشان استیصال انگلیس و مقابله با ایشان بود ذکری نموده و از مقابله روسیه و ارسال سپاه بیکران به سوی گرجستان و مساعده پولی به کلی یادی ننموده و باعث مصالحه تیلست بود که اجرای شروط عهدنامه فنکستین به جهت فرنیسیان بعد از مصالحه‌نامه سابق‌الذکر غیرممکن می‌بود.

و چون موضع امور و اصل بنای دوستی انگلستان و ایران حدالامکان در اینجا به رشته بیان آمد، لهذا به بقیه تاریخ سفارت محمد نبی خان می‌پردازیم.

و محمد نبی خان، چنان‌که به نگارش درآمده از بوشهر روانه و در ماه اکتوبر سنه ۱۸۰۵ وارد بمبئی گردید و جناب امین‌الملک ممتازالدوله جناتن دنکن غضنفر جنگ بهادر گورنر بمبئی بود.

1. Eylau

2. M. Jubert

3. Tilsit

4. General Gardanne

۱۴ نوامبر ۱۸۰۵ ع

بمبئی کوریر ۱۲ اکتوبر ۱۸۰۵ ع

جهازاتی که برای آوردن جناب محمد نبی خان ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران، مأمور دربار هندوستان، مقرر شده بودند به جهت شدت هوا و امور دیگر به جانب بندر بمبئی وارد شدند و جهانگیر^۱ که حامل آن جناب است روز پنجشنبه همراه جهاز پادشاهی و ویکتور^۲ نام وارد بمبئی شدند. و چون جهانگیر از دور نمودار شد یک جماعتی مشتمل از کلنل ویلسن و مستر گودوین^۳ مترجم فارسی و سید تقی یکی از تجار معتبر ایران و پسر بزرگ مرحوم میرزا مهدی علی خان به جهت تهنیت ورود و سلامتی سفر از جانب جناب گورنر بهادر بالای جهاز رفتند که از جانب سفیر پیرسند که کی خیال پایین آمدن دارند.

از قراری که می گویند آن جناب نزولشان را، تا آن که تمام لوازمات شایانی که برای ملاقت گورنر بهادر مهیا و آماده شود و موافق عظمت و شأن و جلال نمایان دربار ایران باشد، تا چند روز به تعویق خواهد انداخت.

۲۱ نوامبر ۱۸۰۵ ع

بمبئی کوریر ۱۹ اکتوبر ۱۸۰۵ ع

ساعت ۹ دیروز که مقرر آمد که ساعت مبارکی است برای نزول جناب محمد نبی خان، ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران مأمور دربار حکومت هندوستان، یک جمعیتی مشتمل از صاحبان عظام امثال: سکرتری حکومت و کلنل اسپرای^۴ فوج ۷۷ پادشاهی و حکمران دریا (دریاییگی^۵) و رئیس توپخانه لفتنت کلنل ویلسن بزرگ سپاهانی است که به جهت سلام و احترام در خانه آن جناب مأمور است و کوارتر ماستر جنرل^۶ و آجودان جنرل و تون میجر و مستر گودوین میهماندار

1. Jehangir

3. Mr. Goodwin

5. superintendent of Marine

2. Victor

4. Colonel Spry

6. The Quarter Master General

ساعت هشت بهجهانگیر بالا رفتند که آنجناب را دعوت نزول داده و در یک بندربوت که زیب و زینت دادند، تا کناره همراهی نمایند و بندربوت ثانی بهجهت سواری داماد سفیر نظرعلی خان و بندربوت سیم برای بندگان گزیده آنجناب و بندربوت چهارم برای دسته مطربان و کرناچیان و بندربوت پنجم بهجهت موسیقی فرنگی.

بعد از آنکه جماعت مذکور بهقدر نیم ساعت بالای جهاز توقف کردند، فرستادگان گورنر بهادر بهاطاق مخصوص درآمده و بنام و مأموریت یکان یکان بهجناب سفیر معرفی شدند و بعد از آنکه تعارفات لازمه این چنین مجلسی از طرفین بعمل آمده و چون ساعت مبارکی که برای نزول سفیر مقرر شده بود در رسید، آنجناب چنین اظهار داشت که: «از جهانگیر باید پایین رفت.» لهذا حکمران جهانگیر را طلب داشته از راه مهریاتی در کمال نرمی از احترامات که در عرض راه از حکمران نسبت به او ظاهر شده بود شکرها نمود پس آنجناب با جماعت مذکور از جهانگیر پایین آمدند، الا تون میجر و داکتر جکس^۱ که از بوشهر همراه خان موصوف آمده بود و تون میجر با نظرعلی خان در بندربوت ثانی سوار شدند و این بوتاها در کمال نظام از جهانگیر روانه و بوت سفیر پیش از همه روان و از پیش روی جهازاتی که در بندر ایستاده اند، که آنها را در نهایت نظام ایستاده کرده بودند، گذشته. برای آنکه هر کلام علی حده چنانکه می رسد به ایلچی شلیک سلام نمایند این امور به آیین ظریف که به درستی انجام داده شد ختام یافته و تأثیرات نیکو بخشید.

و چون وارد بندر گردید، حکمران دریا و بندر و کرنل کولمن^۲ فوج ۸۴ پادشاهی و داکتر موار و کرنل مکری^۳ فوج ۸۶ پادشاهی و حکمران سفینه جنگی ویکتور نام و مستوفی عمومی افواج پادشاهی و محاسب عمومی^۴ و مدیر گمرک و کپتان فریزر^۵ مصاحب جنرل بنگال و بریگد میجر^۶ پادشاهی و مصاحبان گورنر

1. Dr. Jukes

2. Col. Coleman

3. Col. Mackrey

4. The Accountant General

5. Captain Fraser

6. Brigade Major

بهادر، پیش آمده پذیرایی کردند و تکالیف معرفی را میهماندار به عمل آورده، جناب سفیر بر پالکی سوار شده به خیمه‌ای که بر موضع بمبئی گرین^۱ نام، یعنی سبز میدان بمبئی، برای سفیر زده بودند روان شد و اتباع نیز از عقب ایشان روان شدند و به وصول خیمه دریاییگی و جنرل وادینگتن و کرنل ویت لاک^۲ فوج ۷۷ پادشاهی و ناظر عمومی محاسبات و اعضای شورای کمپنی^۳ و مستر چارلز فارس (بانی کوتی تجارتی فارس، کمپنی مشهور) پیش آمده ملاقات کردند و هریک علی حده به نام و نشان معرفی شدند. پس دریاییگی مذکور چند قدم پیش روی چادر آمده، ایلچی را به سوی کوچ نشین برده نشاید و خود هم نشست و دیگران نیز هر کس به جای خود نشستند و خان داماد و میرزایان دفتر و غیره و غیره. و این خیمه کار ایران است و حاشیه‌ها دارد و این مناظر روی هم رفته نهایت آراسته و زیننده است و ایلچی از مشاهده این احوال و این مردمان محترم که هاله‌وار دورش را گرفته‌اند اظهار امتنان نموده و از طرف صاحبان نیز تهنیت ورود به عمل آمد. و چون اعضا و اسبان سواری همگی آماده شدند، جناب ایلچی با اتباع برخاسته و از خیمه بیرون آمده و سوار اسب شد و اتباع نیز متابعت کردند و اسبان سواری همراه دارند و بدین هیئت از میان کوچه‌بندیهای افواج ۷۷ پادشاهی به طرف کوچه چرچ گیت^۴ روان شدند.

و پیش روی سواری ایلچی، دسته مطربان و کرناچیان و عقبش تخت روان و بعد از آن یدکهای اسبان آن جناب با جلوداران و یدکهای سرکاری و پالکی تعارفی گورنر بهادر و یساوولان و میهمانداران و چوینداران و شاطران و بعد از ایشان خان موصوف و داماد خان و صاحبان عظام و میرزایان و غلام شاهیان و غیره و غیره و غیره.

و خارج کوچه‌بندیهای افواج پادشاهی، سپاهیان پولیس^۵ راهها را از تماشاگران و مردمان صاف می‌کردند و بدین طریق تمام کوچه‌ها تا چنچ پوگلی^۶ یک کوچه‌بندی واحد بود.

1. Bombay Green

3. The Members of Council

5. Police Force

2. Colonel Whitelock

4. Church gate street

6. Chinch-pogli

و چون ایلچی به‌خانه‌ای که قبل از ورود برایش مهیا و آماده ساخته بودند، تخمیناً ساعت یازده رسید و دستهای سپاهستانی که به‌جهت احترامش مقرر شده بودند بیرون آمده و صف احترام بسته سلام نظامی می‌دادند و ایلچی و صاحبان و همراهیان از اسبها پیاده شدند و به‌مجلس پذیرایی رفتند و در آنجا به‌تعارفات رسمی پرداختند و چون همگی نشستند، ایلچی فرمان داد تا شربت و شیرینی بیاورند. مگر صاحبان مذکور، چون از زحمات صبح در صورت ایلچی احوال خستگی مشاهده کردند، محض آن‌که آنجناب از خستگی برآیند و قدری بیاسایند، بالاتفاق رخصت انصراف طلب داشته، آنجناب نیز در کمال نرمی قبول فرموده و ایشان رخصت انصراف یافته بیرون آمدند.

و ایلچی لباسش نهایت اعلی و زینده و زیستهای گرانها پوشیده و درخشان و نمایان بود و همراهاتش نیز در غایت ممتازیت ایرانی آراسته. و اسبان یدک‌گورنر صاحب بهادر و صاحبان عظامی که آن روز همراهی کردند نهایت نمایان برآمدند و ازدحام فرنگی و بومی به‌حدی بود که گویی تا به‌خانه آنجناب یک جمعیت واحد وصل بود و سلام و غایت احترام درباره‌ی این اجنبی عالی‌شان که این‌چنین موجب تعجب و تماشای ایشان شده بود معمول داشتند.

۲۸ نومبر سنه ۱۸۰۵ ع

بمبئی کوریر - ۲ نومبر سنه ۱۸۰۵ ع

روز پنجشنبه گذشته جناب گورنر بهادر به‌بازدید جناب ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران، ملّوم دربار حکومت هندوستان، رفت.

ساعت ده صبح تمام صاحبان مناصب پادشاهی و کمپنی از اهالی سیف و قلم و دریا و خشکی در سرای گورنر بهادر به‌جهت همراهی گورنر بهادر به‌خانه ایلچی که در چنچ‌پوگلی واقع است جمع آمدند.

و قدری از ساعت ده گذشته سواری گورنر، مع شلیک نوزده تیر توپ از توپخانه هارنلی باتری، از سرای حکومت بیرون آمدند و با سپه‌دار سپاه سوار کالسکه شده، بدین قرار سواریشان روان گردیدند: سواران با طبل و علم، صوبه‌داران سپاهیان، ۳۰ نفر سپاهیان، نیزه‌داران، پالکی سواران، علم‌برداران، نیزه‌داران، ۳۰ تن سپاهیان، ۱۸ رأس اسبان یدک و جمعه‌داران سپاهیان، پتجاه تن سپاهیان، دسته

موسیقی، چوبداران، مصاحبان گورنر بهادر، کالسکه مستر کاکرین^۱، کالسکه مستر لشمیر، کالسکه جنرل نیکالز^۲، با اتباع ناظر بحریه و ۳۰ کالسکه صاحبان عظام. و تمام راه پولیس تا چنچپوگلی صاف می ساخت و از کوچه که رو به خانه سفیر می رود، سپاهیان فوج پنجم بیرون آمده، کوجه بندی کردند. و چون سواری مذکور از میانه آنها گذشته به طرف خانه ایلچی پیچید، سپاهیان مذکور به گورنر سلام نظام می دادند.

تخمیناً ساعت یازده و نیم سواری مذکور به چنچپوگلی رسید و به اشاره ساز، وصولش را خبر دادند و از کرنا و دسته موسیقی جناب ایلچی جواب یافتند و چون کالسکه گورنر به در خانه ایلچی ایستاد، خان دلامد و میرزایان به ملاقات گورنر بهادر پیش آمدند و خود آن جناب بر سطح بالای پله ها به گورنر بهادر ملاقات کرده، دست داد. و محض اعلان این ملاقات مسرت علامات شلیک نوزده تیر توپ سر دادند که صبح همان روز توپها را برده به چنچپوگلی گذاشته بودند. و فوراً ایلچی گورنر را به مجلس بزرگ برده، روی کوچ به دست راست خود نشانید و طرف راستشان رکارد^۳ نشست و اعضای شورا و صاحبان عظامی که همراه آمده بودند نشستند و هر کدام که داخل می آمدند به ایلچی سلام داده و هر کسی به جای خود می نشست. و طرف چپ ایلچی دو پسرهای مرحوم میرزا مهدی علی خان (نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر وکیل سابق کمپنی در بوشهر) بر کرسیها نشستند و میرزایان و نوکران برگزیده خان موصوف.

و بعد از پرداختن مراسم تعارف، گلاب و قهوه و قلیان آوردند و بعد از آن شربت و شیرینیهای ایران بر مجموعه های نقره حاضر کردند. و این ضیافت از جانب ایلچی در کمال نرمی و اعتنا درباره میهمانان به عمل آمد و از این قبیل انتظام و آداب که این اعمال شایسته به انجام رسید حسن و آداب انتظام ایرانی را به اعلی درجه خوبی به نظر میهمانان جلوه داد. و بعد از انجام این اعمال، گورنر را

1. Mr. Cockran

2. General Nicols

3. Recorder

ایلچی به خلوت برده تا نیم ساعت با همدیگر صحبت داشتند و مجلس به پایان آمد و گورنر نیز با همان احترامی که آمده برگشت.

و نظام و تکلفات و انتظام عمومی و اجرای سواری به عهده کسانی که این امر محول شده بود، موجب نهایت تحسین آمد و قبل از ورود کالسکه گورنر بهادر، جمیع اینها از پیش روی ایلچی و اتباعش به نظام گذشتند علی الخصوص حرکت اسبهای یدک به آواز موسیقی «پادشاه سلامت باد» از دسته موسیقی سربازان فرنگی تأثیرات بسیار نیکو داد و شاید که مایه حیرت ایلچی گردیده باشد که آیا در این جزیره و در این عرصه قلیل که به کلی مهبای پذیرایی چنین ایلچی نبودند، اسبابی که مقارن عظمت و جلال ایران باشد یافت گردد.

خلاصه کمال عزت و احترام در حقش مرعی داشته و در ملت اقامتش مهربانیها می کردند و منجمه تشریفاتش یکی این بود که یکروزی او را به تماشای جهازات جنگی بردند و شلیکها کردند و جهازی که پنجاهزار روپیه بهایش بود در این تماشا به ضرب گلوله سوزانیدند و در نظر ایشان عظمی نداشت. و روزی دیگر به سان سپاهش بردند و سواره و پیاده و توپخانه در آنجا مشق می کردند.

پنجشنبه ۲ جنوری سنه ۱۸۰۶ ع

بمبئی کوریر - هفتم دسمبر سنه ۱۸۰۵ ع

روز جمعه بیست و نهم این ماه یک سان عظیم^۱ از افواج اینجا به عمل آمد. محض احترام جناب ایلچی ایران، تخمیناً ساعت سه بعد از ظهر، افواج اینجا مابین دروازه های کلیسا و بازار^۲ بیرون آمدند. توپخانه به طرف راست و فوج ۵۴ پادشاهی به طرف چپ آنها و افواج ۲ و ۳ هندوستاتی بعد از آنها و بعد از ایشان فوج ۲۸ پادشاهی و فوج سد بند و اول دسته فوج پنجم هندوستاتی قرار گرفتند و فوج ۷۷ پادشاهی چپ آنها صف کشیدند.

تخمیناً ساعت چهار عصر جناب ایلچی ایران مع صاحبان به میدان سان وارد

شدند و یک تخت مخصوصی برای پذیرایی ایشان ساخته بودند و از طرف جناب گورنر بهادر و سپهدار کل^۱ با مصاحبان عندالدخول رسم پذیرایی به عمل آمد و علم انگریزی برافراشتند و ۱۹ تیر توپ از توپخانه مذکور شلیک سلام سر دادند و تمام افواج سلام نظام دادند پس، تمام سپاه منظم به دسته‌های منظم آراسته، از پیش روی جناب ایلچی به نظام گذشتند و سرداران سپاه یکان‌یکان چون می‌رسیدند به موضعی که ایلچی نشسته بود سلام می‌دادند و به هنرهای مصنوعی آداب و اصول جنگ می‌پرداختند و کمال تعلیم از حرکاتشان ظاهر بود و بعد از آن آمده به جای خود صف کشیدند و بعد از آن توپخانه بنای آتش فشانی نهاد و به افواج پیاده نیز سرایت کرده، بنای آتش فشانی نهادند و بعد از آن به اصول جمع و تفریق سپه‌کشی بنا نهادند و پس از آن به شکل‌های مختلف بیرون آمده و صف واحد درازی کشیدند و بعد از آن به قدر ۱۲۰ قدم پیش آمدند و در آنجا ایستادند و حکم گشاده یافته و سلام عمومی دادند و بزرگان لشکر با شمشیرهای برهنه یکان‌یکان سلام می‌دادند و برگشته، بعد به تعجیل از پیش روی جناب ایلچی گذشته و این سان به پایان رسید.

و از قراری که می‌شنویم جناب ایلچی بر این موقع ممنونیت بسیار اظهار کرده و جماعت کثیری از بومی و فرنگی در آن روز جمع آمدند.

و چون جناب ایلچی می‌خواست که از میدان بیرون بیاید توپخانه شلیک سلامی داد و شب آن روز یک شام بسیار اعلایی سپهدار کل به ایلچی داده، اکثر عظمای شهر در آن مجلس موعود بودند و بعد از انجام شام به یاد این نامها باده نوشیدند:

پادشاه - اعلیحضرت فتح‌علی شاه پادشاه ایران - ملکه و خاندان پادشاهی -
مارکوئیس کارنوالیس^۲ فرمانفرما و سپهدار کل عساکر هندوستان - لارده بارهام^۳ و
قوة بحریه - دیوک یارک^۴ و سپاه فتح سپاه بری و بحری - کمپنی هندوستان^۵ - سر

1. Commander-in-chief

2. Marquis Cornwallis

3. Lord Barham

4. Duke of York

5. East India Company

جارج بارلو بارونت^۱ - فرمانفرمای هندوستان^۲ - گورنر بمبئی - کرنل ها و سپاه - سر ادوارد پلو^۳ - و قوه بحریه هندوستان و دسته موسیقی نیز حاضرین را به آوازه‌های مناسب محظوظ می‌کردند و از ایرانیان کسی که با وی معروف باشد در بمبئی نبود، سوای سید تقی جد سید حسن حاضر پسر مرحوم سید هادی و میرزا محمد علی خان شوشتری معروف به میرزا کریلایی وصی مرحوم میر عبداللطیف خان شوشتری برادر میرعالم بهادر وزیر نظام دکن و میرزا محمد علی خان موصوف. وقتی که محمد نبی خان از بوشهر در سنه ۱۸۰۴ شیراز می‌رفت در خانه میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر بهاو برخورد و بهاو گفت که: «من شیراز می‌روم، هرگاه کاری در شیراز داری بگو» او گفت: «هرگاه کاری باشد بلاشک به شما زحمت خواهم داد» و وداع نمودند و آقامحمد نامی بهبهاتی ده ماه بعد از سفر محمد نبی خان به کلکته بمبئی آمد و این از دوستان آقامحمد اسماعیل بن حاجی محمد خلیل خان است و واقعه قتل حاجی محمد خلیل خان مذکور را از انگلیسیان پیوسته مد نظر داشته، نهایت مواظبت و کمال دقت درباره اتباع محمد نبی خان و سپاهیان کمپنی و اهالی بمبئی می‌نمودند تا نزاعی و خلافتی میانه ایشان واقع نشود. تا آنکه یک‌روز اتفاقاً مابین مستر ریمنگتن^۴ نامی و یکی از نوکرهای ایرانی او گفتگویی واقع شد و سابق‌الذکر یک چابکی بهاو نواخته و رفته‌رفته این خبر به گوش جناب جلالت‌مآب نوئین اعظم فرمانفرمای کشور هند رسید و مسئله مذکور موجب مذاکره و مراسله مابین سفیر و گورنر بمبئی و فرمانفرما گردید و به موجب قلمهای سیم و چهارم کاغذ امانستن سکرتری بنگاله و فرانسیس واردن^۵ سکرتری بمبئی مورخه ۱۶ جنوری سنه ۱۸۰۶ از قرار ذیل است:

فصل سیم - بخصوص مقله مستر ریمنگتن جناب فرمانفرما چنین می‌فرماید که نواختن چابک مذکور به یک ایرانی نهایت نالایق و حق نواختن را نداشته و مسئولیتش بر خود اوست و این از کاغذ ۲۵ نومبرش ظاهر است و باید از اول

1 Sir George Hilro Barlow, Baronet

2. Governor General of India

3. Sir Edward Fellow

4. Mr. Remington

5 Francis Warden

کار ملاحظه نتیجه این امر را نماید خصوصاً به اتباع سفارت ایران نزاعش به کلی ناگوار است. زیرا که این عمل باعث برهم خوردگی خواطر ایرانیان گردیده و آینده موجب خصومت و عدم اتفاق و اتحاد میانه دولتن علیتین می گردد.

فصل چهارم- جناب فرمانفرما حکم نامه گورنر کونسل مورخه ۲۸ ماه را نهایت پسند فرموده می فرماید که از جناب فخامت نصاب اجل ایلچی ایران، مستر ریمنگتن عذر بخواهد و ضارب بمضروب جزای نقدی بدهد. ولی حکم نامه فوق را ضارب قبول نمی نماید و گورنر این را یک مسئله شرعی نموده، از وکیل سرکاری رأی می خواهد که ضارب را چگونه به ترضیه دادن و جزای نقدی مجبور سازد.

بالآخره مستر ریمنگتن مذکور به ادای جزای نقدی مجبور گردیده و در غایت انکسار عذر خواسته و گورنر دنکن حین توقف بمبئی بالها و میهمانیها و چراغانهای نمایان به وی داده، رسم دادن و گرفتن نفایس و تحایف هندوستان و ایران از جانبین بعمل آمد و منجمله آن یک نسخه دیوان خاقان بر سیل تعارف برای گورنر فرستاد و در مقابل آن یک نسخه سیاحت نامه دنون^۱ را به اصرار گورنر برای ایلچی با مبلغی گزاف فرستاد. و حسب فرمان جناب فرمانفرما ۲۵۰۰۰۰ روپیه مستر گودوین میهماندار به خواجه اوانوس خزینه دار سفارت رسانیده، رسید گرفت.

و از کاغذهای میهماندار مذکور به نام گورنر بهادر چنین معلوم می گردد که خان موصوف، از کثرت خدم و حشم و اسبان و قاطران، گاهی در عمارت و گاهی در خیام که در سبزمیدان بمبئی زده بودند می ماند و خیمه اش کار ایران و به قبه های طلا و علمهای شیر و خورشید آراسته است. و چون از دهم جنوری سنه ۱۸۰۶ به عزیمت کلکته مصمم گردید، چنین مقرر آمد که خدم و حشم از هفدهم ماه مذکور نقل مکان نموده و از عمارات چنچ پوگلی به خیمه هایی که در میدان برای ایشان حاضر و آماده ساخته بودند رفته، حاضر سفر شوند. و به تاریخ

۲۰ ماه مذکور همگی سوار جهازات شوند و به جهت ایصال بعض مکاتیب و ابلاغ خبر بر آقا نظر علی خان دلماد حکم رفت که بر یکی از جهازات خود خان موصوف^۱ شاتن^۱ نام سوار گردیده روانه بوشهر شود و حسب الامر فرمانفرما گورنر بمبئی از امیرالماء پادشاهی چنین خواهش نمود که جهانگیر را که حامل آدمیرال و رافع بیرق پادشاهی است برای سفر کلکته سفیر حاضر و آماده سازد و به جهت اتباع و احمال و ائقال و اسبان و قاطران جهازات گورنر دنکن و الیزا^۲ و جونو^۳ نامان معین آملند و بخصوص اجرای مراسم استقبال و تشریفات کلکته فصل ۱۷ کاغذ فرمانفرما مورخه ۱۶ جنوری سنه ۱۸۰۶ به موجب ذیل است:

به ورود کلکته کمال عزت و احترام که شایسته مراتب اصول دوستی و روابط اتحاد جاریه فیما بین ملتین است دربارش معمول داشته و بهمان امتیازات و احترامات که سر جان ملکم ایلچی انگلیس از دولت ایران در طهران می یافت، او نیز در بنگاله از جانب دولت بهیه نایل خواهد شد.

و حسب فرمان آدمیرال مذکور، جهانگیر را مخصوص سواری سفیر مع یک دونما که عبارت است از چندین جهازات جنگی پادشاهی به جهت همراهی و حراست جهانگیر حاضر و آماده گردانیند و خان موصوف بعد از توقف چهار ماه و نیم مع تعظیم و تکریم و مشایعت گورنر دنکن و صاحبان عظام و مأمورین گرام و با شلیکهای کناره و دریا، صبح یوم جمعه ۱۴ فبروری ۱۸۰۶ با جمیع خدم و حشم و اعضای سفارت بمعیت آدمیرال پادشاهی و کلنل ویلسن و داکتر جکس سوار جهاز گردید و چون در مدت توقف بمبئی بعض سؤالات بخصوص واقعه ناگوار شهادت حاجی محمد خلیل خان مرحوم از حکومت بمبئی نموده، لهذا گورنر بهادر یوم مذکور بعد از حصول جوابات کلکته جوابش مرقوم و ارسال داشته که به موجب ذیل است:

همواره ساحل وجود دوستی نمود عالیجاه معلی جایگاه رفعت و ابهت و

1. Shannon

2. Eliza

3. Juno

جلالت پناه شوکت و حشمت و ایالت دستگاه صاعد مصاعد عز و اقبال عارج معارج موهبت و افصال عارف رموز دین و دولت واقف اسرار ملک و ملت شمساً لسماء الرفعة والمجد والعلی خان دریادل کوموقار کثیرالافتداری مؤتمن الدوله العلیه العالیه مقرب الخاقان محمد نبی خان ملک التجار شیرازی سفیر ایران دام شوکت و اجلاله العالی که لنگرگاه سفاین شوکت و اقبال و منزل مراکب دولت و اجلال است از ورود جهازات نفیس الامتعه فرحت و نشاط و وصول کشتیهایی کثیرالاقمشه مسرت و انبساط رشک نگارخانه چین و غیرت بنادر روی زمین باد بمنه وجوده

بعد از ترقیم صفایح اخلاص و دوستی و پس از تنظیم مراتب اختصاص و یک جهتی بر ورق مودت و صفحه الفت ارقام می نمایند که دیروز بعد از سوار شدن آن مهربان بر جهازات خطوطهای بنگاله مشعر بر بعضی احوالات سفارت آن عالیجاه رسیده اکثر مدعا و مضمون آن در جوابات و سؤالات آن اعتضاد مخلصان که بالمواجهه گوش گذار گردیده مندرج یافته، لهذا متصدع این معنی می گردد، یعنی که در باب آن سؤال که از وفات حاجی محمد خلیل خان مرحوم مبرور بوده است که آن معالی جایگاه بهزواید جواب مرقوم الصدر حال آگاه و مطلع شوند که منجمله مدارج سؤال قلم مزبور وجه من الوجوه باقی حاجت استفسار نمائند، بلکه کیفیت آن بالکل به اتمام رسیده چنانچه از روی حقیقت نفس الامر سرگذشت آن مقدمه سرکار کمپنی انگریز بهادر از هر جهت الزام آن بری الذمه و بدان ذریعه خرجی که باشد، همواره از جانب کمپنی انگریز بهادر خارج از منظوریات و بیرون از ممکنات بوده آمده، بلکه برعکس علوی همت و بلندمرتبت شوکتین علیتین طرفین متصور زیاده از این چه ارقام شود ایام بهجت و شادمانی و اوان عشرت و کامرانی ملام و مستدام در ترقی و تزیاید باد برب العزة والعباد.

مورخه ۱۶ فیروزی سنه ۱۸۰۶ ع مطابق ۲۷ شهر ذیقعد سنه ۱۲۲۰ هجری

و مستر منستی بالیوز بصره در همان روز از کلکته وارد و از گورنر بهادر به جهت وداع سفیر رخصت یافته، بالای جهاز رفت و بدین جهت روانه گی جهازات به ساعت سه بعد از ظهر فردا افتاد و تا یک روز دیگر ساعت چهار عصر خان موصوف را نگاه داشته، پس وی چهار گذشته وداع نموده، پایین آمد و خان موصوف در جهانگیر و سایر جهازات جنگی به عزت و اقبال مع آدمیرال عصر شانزدهم ماه فیروزی سنه مذکور روانه کلکته شدند و به جهت وقوع بعض حوادث مانند حادثاتی که در عهد چارلز ثانی^۱ باریافتن لارد کاستل مین^۲ [ریاضی دان و دیپلمات که همسرش معشوقه چارلز دوم بود] را به دربار روم^۳ به تأخیر انداخته باریافتن محمد نبی خان نیز تا چندین ماه به تأخیر انجامید.

از کلکته گزرت^۴ سیم اپریل سنه ۱۸۰۶ بیست و هفتم مارچ سنه ۱۸۰۶

به تاریخ ۲۹ مارچ، جهانگیر که حامل جناب محمد نبی خان، ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران مأمور دربار حکومت هندوستان است، با جهازاتی که احتراماً لذاته همراهی کرده اند و حامل اتباع و اسبان و احمال و ائقال آن جناب است، گورنر دنکن و الیزا و جونو با فاکس^۵ نام جهاز جنگی پادشاهی از بندر بمبئی وارد رودخانه شدند و کرنل ویلسن و داکتر جکس نیز با آن جناب از بمبئی آمده اند به ورود جناب ایلچی به لنگرگاه الماس^۶ مستر اسمیت میهماندار تا خیلی راه به استقبال شتافت و همراهی نمود. و جهازهای سواری خود جناب فرمانفرما سوناموکی^۷ نام و شارلت^۸ نام را به جهت سواری ایلچی به لنگرگاه الماس فرستادند

1. Charles II

3. Rome

5. Fox

7. Soonamooke

2. Lord Castlemaine

4. Calcutta gazette

6. Diamond Harbour

8. Charlotte

و به تاریخ چهارم جناب سفیر بر سوناموکی سوار گردیده، به تاریخ ششم، عصر چهارشنبه وارد شده محاذی میدان کلکته لنگر انداخت.

و فردایش هنگام طلوع آفتاب هفده تیر توپ از قلعه کلکته شلیک سلام دادند. فورت ویلیام^۱ و یک جماعتی در آن وقت مشتمل از کرنل ریچاردسن^۲ مصاحب جنگی فرمانفرما و کرنل کل کرافت^۳ تون میجر و کرنل ویلسن و کپتان کامک^۴ و بارلو مصاحبان فرمانفرما به جهاز سوناموکی برآمده و از جانب فرمانفرما، به نام نامیش به ورود کلکته به جهت ابلاغ سلام و تهنیت ورود به خدمت سفیر رسیدند.

و چون دیروز نواب فرمانفرما صبحی به جهت نزول ایلچی مقرر کرده اند، صاحبان عظام باز به کشتیهای کوچک فرمانفرما سوار گردیده، برای آوردن ایلچی به سوناموکی بالا رفتند. و میان ساعت شش و هفت جناب ایلچی با جماعتی از صاحبان عظام و مأمورین گرام با شلیک ۱۷ تیر توپ از بندر مخصوص گات^۵ فرمانفرما پیاده شدند و جناب جنرل سر اوئن بیلی^۶ سپهدار کل با جمیع سرداران علاقه بنگاله و مستر برون^۷ چیف سکرتری^۸ حکومت و مستر ادمانستن سکرتری سرکار در امور ملکیه و داخله و خارجه و فارسی، برای ابلاغ سلام و تهنیت ورود و استقبال از جانب جناب فرمانفرما پیش آمدند.

و بعد از ورود کناره، جناب ایلچی همراه صاحبان موصوف به خیمه‌ای که برای پذیرایش قریب گات مذکور زده اند رفته و بعد از اندک آرامی و قیام میجر جنرل اوئن بیلی و دیگران به قلعه برگشتند و ایلچی سوار پالکی شده، با مصاحبان و میرزایان و اتباع و خدم و حشم و صاحبان که به استقبال مأمورند، از میان قلعه کلکته به طرف خانه که به جهت نزولشان ترتیب داده اند روان شدند و جمیع افواج قلعه کلکته بیرون آمده، از طرفین کوچه بندیها کردند، ایستادند از دروازه آبی^۹ گرفته

1. Fort William

3. Col. Colcraft

5. Ghat

7. Mr. Brown

9. water gate

2. Col. Richardson

4. Captain Camac

6. General Sir Ewen Baillie

8. chief secretary

تا به دروازه چورنگی^۱ صفها کشیده، سلامهای نظامی می دادند.

و در آخر گریزگاه قلعه مذکور سواران مخصوصه^۲ فرمانفرما سواره از طرفین صف کشیدند و بعد از آنها سوارهای سفیر و یدکها و تخت روان و کرناخانه جناب ایشان بر روی قاطرها به طرف دیگر سوارهای فرمانفرما کالسکهها و کالسکه مخصوص میرزایان.

امروز صبح ساعت یازده یک جماعتی مشتمل از میجر جنرل سر اوئن بیلی با اتباع مستر برون چیف سکرتری، مستر ادماتسن سکرتری ملکی و مخفی و خارجه و فارسی، لفتنت کرنل ریچاردسن مصاحب حربی فرمانفرما و کپتان گال^۳ حکمران سواران مخصوصه فرمانفرما در کالسکه فرمانفرمایی پیش می آمد، با یک دسته سوارهای مذکور به جهت تقدیم تهنیت ورود سفیر.

بالاخره به تاریخ ۲۸ ماه اپریل سنه ۱۸۰۶ رسم باریافتن به عمل آمد و در میانه مأمورین طرفین مذاکرات امور ملکی کمتر به میان آمد اول فقره معاونت مقابله روسیه و اجرای شروط عهدنامه ملکم بود و این چنانکه مذکور شد مسئولیتش را فرمانفرما بر دیرکتران کمپنی انداخته و این مسئله تحت مذاکره بود مسئله ثانی تعیین قونسولگری انگلیسیه بود در بوشهر و این به ستودن محمد نبی خان به عمل آمد. و سیم مسئله محاسبات کمپنی است با محمد نبی خان که این به موجب فراغت نامه دهم جنوری سنه ۱۸۰۷ مطابق سیم شوال سنه ۱۲۲۱ هجری به موجب ذیل است و از جانب فرمانفرما سر جان ملکم بهادر برای فیصله این حساب مأمور آمد.

اول دو لک و پنجاه هزار روپیه (۲۵۰۰۰۰) که در بمبئی دریافت شده بود دوم پنجاه هزار روپیه (۵۰۰۰۰) که در بغداد از مستر جنس گرفته سیم تنه محاسبات ماهوت که از نواب مهدی علی خان بهادر وکیل کمپنی در بوشهر خریداری نمودند، هفتاد و چهار هزار و نهصد و پنجاه و یک روپیه (۷۴۹۵۱). جمله سه لک

1. Chowringee gate

2. Bodyguard

3. Captain Gall

و هفتاد و چهار هزار و نهصد و یک روپیه از قبل جناب فرمانفرما بهوی تعارف دادند.

خلاصه در مدت توقف کلکته مانند بمبئی بالها و چراغاتها و ساتهای نمایان برآ و بحرأ بهوی داده و این غزل را در کلکته در مجلس باله یعنی رقص گفته، که از بیاض خود آن مرحوم در اینجا سواد می شود و چنانکه مذکور شد در اوایل عمر «قطره» تخلص می کرد. بعد از سفارت «سفیر» تخلص نمود و این غزل را بنا بهخواهش فرمانفرما در وصف یکی از خاتمهای انگلیس که در آن بزم بود گفته آمد.

غزل

فروغ محفل از روی کدمامین دلبر است امشب
 که در چشم و دلم نور و سرور دیگر است امشب
 نخواهم تا قیامت هرگز این شب را سحر از پی
 خدا داند که فردا را چه در زیر سر است امشب
 تو پنداری که مجلس چون فلک ذات البروج آمد
 ز بس هر گوشه ماهی زهرسان خنیاگر است امشب
 نگویم کیست شمع بزم اینقدر دایم
 که نور محفل از روی مهی مهر افسر است امشب
 در این حوراوشان مریم صفت بینم نگاری را
 که عیسی وار از لعل لب اعجاز آور است امشب
 بهرخ خورشیدرویان جمله ماه مجلسند اما
 صفای بزم از روی گلی مه پیکر است امشب
 مرا ماهی است در شهر دگر لیک اندرین کشور
 نگاری را که می بینم چه آن این دلبر است امشب
 چه یارب نقش بند صنع بر حسنش فزود از نو
 که از شبهای دیگر حسن او افزون تر است امشب

به نام زلف صیاد نگاه از دانه خالش
 مرا چون طایری دارد که بی یال و پر است امشب
 نسیم خلق جان پرور ترا ز هر روز امروزش
 که از شبهای دیگر زلفش عبیر افشان تر است امشب
 ز مشک افشانی زلف و عبیر آمیز گیسویش
 هوا را در بغل گویی که مشک و عنبر است امشب
 ربود امروز ماهی زرفشان خلخالم از کف دل
 مرا از مهر زرین یاره یاری یاور است امشب
 سرود و رقص و بزم عیش و ساقی یار و دل خرم
 بحمد الله می عشرت مرا در ساغر است امشب
 فروغ شمع طور از آتشین رخسار او دیدم
 سفیر از شوق دل در سینه عود و مجمر است امشب



و اتبه را که از میوه های ممتاز هندوستان است بسیار ستوده می فرماید:

رباعی

از اتبه که میوه ای است امروندشان
 جز نام نباشد مثلی در ایران
 در وصف وی آن بس که به طعم است و به رنگ
 نعم الببلل خریزه در هندوستان

و چون مسلمانان آن دیار در تعزیه داری و سوگواری به حد کمالند و ایام محرم را به آتش می روند و می رقصند، و این عادات وحشیانه تا این زمان در بلاد هندوستان میانه هندوان و مسلمانان جاری است از اینجا است که می فرماید:
 در هند سفیر هندوان را یکسر در تعزیه دیدی از مسلمانان سر
 در راه حسین کو عزاداری تو آخر نتوان بود ز هندو کمتر
 و خان موصوف بعد از ده ماه توقف و حصول محبت های بی پایان و انعام های

درخشان و حصول مادام الحیات موجب ماهیانه یکهزار روپیه از کمپنی و ایضاً ماهیانه پانصد روپیه مادام الحیات به هرکس که به تاریخ خان موصوف شرعاً خلف اکبر باشد، در ماه جنوری سنه ۱۸۰۷ به ایران معاودت نمود، و این نام نامی و القاب گرامی و سجع مهر فرمانفرما است. زبده نوینان عظیم الشان عالیجاه رفیع المکان اشرف الامرا سر جارج هیلر و بارلو بارونت، گورنر جنرل بهادر ناظم ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریزی متعلقه کشور هند، و حسب فرمان داکتر جکس که زبان فارسی می دانست و در مدت توقف سفیر و اتباعش در هندوستان به امر طبابت مشغول بود، به سمت طبابت و میهمانداری سفارت مأمور آمد که تا ورود بوشهر به خدمات محوله حاضر بوده و بعد از وصول آنجا به طبابت قونسولگری و اهالی بوشهر پردازد. بعلاوه استحکام روابط دوستی و تعیین قونسول در بوشهر و بنیان کوتی و تعیین حکیم و سپاهیان هندی نتیجه خدمات خان موصوف است که تاکنون باقی و نمایان است و در گذشته و آینده فواید بیشمارش از دفع و رفع قطاع الطریق جواسم و عربهای رأس الخیمه و سیران سفاین تجار و مال التجاره و امنیت جان و مال عباد بر هرکس ظاهر و نمایان است که حاجت تشهیر ندارد. و یوماً فیوماً تجارتش ترقی یافته محسود ولایات اطراف شد و جای هیچ انکار نیست که برای ملتین علیتین در آینده فوایدش بیشمار خواهد بود.

و چون مسئله تجارت بوشهر و خلیج فارس به میان آمد فراموش نشود که خان موصوف از قدیم الایام با نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر دوستی و اتحاد داشت و چنانکه مذکور شد، یک وقتی تخمیناً سه لک روپیه (۳۰۰۰۰۰) از وی ماهوت خرید که آب دیده برآمد و فیما بین موجب یک ملاکرة طولانی گردید که تتمه اش ۷۴۹۵۱ روپیه در فیصله نامه سنه ۱۸۰۷ کلکته به حساب آمد. و خان موصوف قبل از ورود بمبئی نهایت شایق ملاقات نواب ممدوح بود، لیکن این مقدر نیامد، زیرا که نواب موصوف به تاریخ ۲۵ ماه جولای سنه ۱۸۰۴ در بمبئی وفات یافت و پنجاه و یک سال عمر داشت و خان ممدوح به ورود آنجا رحلت آن مرحوم را از فرزندانش شنیده، ماده تاریخی به یادگاری نوشته به ایشان داد.

سزاست گر کنم افغان ز دور سپهر
 که مشتریش به دوران ما کند زحلی
 نسیم صبحدم ای جان من فلای تو باد
 برو به عالم ارواح ازین سرای گلی
 رسی به گلشن فردوس رو به جاناتم
 خفی نه بلکه برآور فغان به صوت جلی
 به کوه و دشت نهادم سر از جدایی تو
 تو گشته غرق فنا و من جبلی
 که از غم تو چو عباسیان سیه پوشم
 تو در بهشت بهر کرده حله های حلی
 رقم کن از پی تاریخ و با ادب برگو
 معین و ناصر نواب مهدی است و علی
 سفیر جز طلب مغفرت چه باید کرد
 بساز تا ابد و هم محبت ازلی
 سنه ۱۲۲۲ هجری

و آن مرحوم خراسانی بود و تخمیناً در سنه ۱۷۸۰ وارد هندوستان گردیده و تا سنه ۱۷۹۵ در بنارس به مأموریت های مختلف تحت کمپنی مفتخر آمده و در سنوات ۱۷۹۸ و ۱۷۹۹ مصلر خلعات عظیمه گردید و از آنجا به طرف بحر احمر و تدارکات لشکرکشی مصر بسیار به کار آمد و از آنجا باز به بوشهر آمد و در این اوان نواب فرمانفرما خلعاتش را به موجب مادام الحیات و یک جزیش را بعد از فوتش برای دو پسرانش عوض بخشید.

و خان موصوف بعد از مراجعت ایران از راه بندر بوشهر و شیراز به حضور بهرالنور اعلی حضرت پادشاهی شتافته و چون در سفر هندوستان اطوار شایسته به ظهور رساتید قرین تحسینات خسروانه آمد و به شیراز برگشته از فرمانفرما کمال تعظیم می یافت تا آنکه به جای شیخ عبدالرسول به حکومت بندر ابوشهر و

مضافات و لقب دریایی خلیج فارس مفتخر آمد و مستر بروس^۱ در این وقت وکیل کمپنی بود و چون سر هر فرد جنس بارونت^۲ که ذکرش گذشت، به تاریخ ۱۴ اکتوبر سنه ۱۸۰۸ از جانب اعلیحضرت پادشاه کیوان بارگاه انگلستان به سفارت ایران وارد بوشهر گردید، شیخ مذکور جمعی از تجار و اعزّه را همراه برداشته بر جهاز لانریاد^۳ کپتان کُرت^۴ بالا رفت و ظهرش مع شلیکهای دریا و کناره ایلچی را فرود آورد. و آخرالذکر چنین می فرماید که اظهارات خیرخواهانه محمد نبی خان در شیراز و بوشهر در حق شیخ عبدالرسول گیرا شد و به جایی رسید که محمدخان نسقچی یاشی حالا برای گرفتن و بردن او تحت الحفظ از شیراز وارد گردیده و به وعده های خام شیخ را فریب داده، مقصودش را به عمل آورد. و حسینعلی میرزا، به ترغیب خان موصوف، چون که دید گرفتن و بستن حاکم چنین جایی که جماعت انگلیسیه با آنجا تجارت دارند و شاید که موجب توهم خواطرشان بشود، لهذا فرمائی علی حده به نام سر هر فرد جنس نوشته ارسال داشت تا که محمدخان مذکور در حضور جمعی خوانده رفع توهم نماید و این به عمل آمد. خلاصه چنان که گذشت، خان موصوف به جهت گرفتن حکومت بوشهر و مضافات و دشتستان اظهارات خیرخواهانه به فرمانفرما نموده و حکومت اعراب را که از سالهای دراز در آنجا حکومت داشتند و حکومتشان بر مردم به طریق امیدواری و سادگی و آسانی بود برانداخته خود حاکم گردید. لکن این عمل نزد طوایف اعراب ناگوار آمد و مؤلف چنین می گوید که خان موصوف از شیراز عازم بوشهر گردیده، در راه بود و من در آخر منزل، امروز مقدمش را منتظر بودم و به آنان که بر تبدلات و تغیرات لوازم حیات دنیوی ملاحظه می کنند، تفصیل ملاقات امروزه مرا با او خالی از تعلیمات و فواید نخواهند دانست. در اینجا دو نفر بعد از انقضای مدت ها به یکدیگر می رسند و این حالت حالیه بکلی از حالت آشنایی سابقه اولشان مختلف است، به مرتبه ای که بیننده، هر قدر لایبالی هم باشد،

1. Mr. Bruce

2. la Nereide

3. Capt. Corbett

باز این حادثه ملاقات امروزه را از حادثات فوق‌العاده روزگار خواهد دانست. و به‌ملاحظه دوستی و اتحاد سابقه که من با او دارم اقرار می‌کنم که برای من این حالت حالیه‌اش برای آینده موجب بسی خیالات و توهم می‌گردید و تفصیل این ملاقات به‌طریق اجمالاً این زکی‌خان میهماندار (محمد زکی‌خان نوری) به‌جهت خبر آوردن آن‌که آیا محمد نبی‌خان که امروز به‌علی‌چنگی می‌رسد به‌دیدن ایلچی می‌آید یا نه. یک سواری مأمور و ارسال داشت و او برگشته خبر آورد که می‌آید. و گردوخاک سواران پلنا و مدتی بزیامده که خان موصوف از دور پدیدار شد. سراپا لباسش گلنار و با جیغه و خنجر مرصع بر اسبی سفید سوار. زیر زینی و زینش زرین و لگامش بافته سیمین و رکاب و دهنه‌اش زرین و تخمیناً با یک‌هزار سوار می‌آمد. و چون نزدیک آمد سوارانش در کمال انتظام و آداب از طرفین پس نشسته، سلام دادند و از این جانب ویلاک صاحب سر هنری ویلاک (محمد نبی‌خان نبیره‌خان موصوف در سنه ۱۸۶۸ به‌توسط ایلچی ایران در لندن با وی آشنا گردید و شب بال تا صبح در خانه‌اش میهمان شد و عمرش هشتاد سال بود. سنه ۱۸۶۸. و خان مملوح را یاد می‌کرد و از قبیل: عمر برف است و آفتاب تموز، اشعار فارسی بسیار می‌خواند) برای سلام خان موصوف به‌آیین هجوم، یک‌دفعه از جا کنده، پیش رفت و به‌طرز فرنگ سلام نظام داده پس افتاد. و این یک منظر بسیار مفیدی بود و تا شخص از فر بزرگی و آیین بزرگان ایران آگاه نباشد ابهت و جلالت خان موصوف و سوارانش نخواهد دانست. و چون به‌سر هرفرد رسید از اسب پیاده شد و ما نیز پیاده شدیم و مصافحه و معانقه محبت‌آمیزی از طرفین به‌عمل آمد.

دو دوست قدر شناختند حق صحبت را

که مدتی بپیرلند و باز پیوستند
اگرچه سابقاً ملک‌التجار و ایلچی ایران بود و الحال حکمران بوشهر و مضافات و دریایی است مگر یک‌وقتی شریک تجارت و رفیق سفر بود با ایلچی. و بعد از آن همگی سوار شدند و به‌سوی خیمه‌گاهی که در علی‌چنگی بود روانه شدیم و خان مملوح و زکی‌خان نوری تا خیمه‌گاه به‌معیت همراه آمدند

و زود برگشتند. زیرا که هنوز اسباب و سرانجام از عقب می آمد، لهذا موافق درجه و شأن ایشان میهماننداری بعمل نیامد و سر هر فرد چنین می گوید که: «چون من از قدیم الایام با او دوستی و یگانگی دارم طبیعی است که ملاقاتی دوستانه و محرمانه می خواستم نمایم. خصوصاً که هر کلامی حالا به سمتهای رسمی به هم رسیدیم، لازم گردید که معجلاً با هم صحبت بکنیم. و از حاضر نبودن اسباب و لوازم مطبخ تا دیروقتی از شب شام حاضر نشد و نشسته بودیم که پیام خان رسید که در ساعت بعد دیدن می آید. و چون یک دفعه از پیش دیدن آمد و بموجب شأن لوازم میهماننداری مهیا نبود، لهذا نهائی من یک پیامی فرستادم که از این توجهات دوستانه جدید شما من نهایت ممنونم و مسرورم و چنین امیدوارم که جمیع تعارفات رسمی تا فردا صبحی از میانه ما مقطوع گردد و بعد از شام من تنها به خدمت می آیم که ساعتی با هم نشسته مانند سابق با هم قدری صحبت بداریم و صفتهای مأموریت را کنار گذاشته، من همان هر فرد جنس و شما همان آقا محمدنبی باشید. پس از میز شام برخاسته و اتباع سفارت را شب بخیری گفته به خیمه ام رفتم و به قسمی که هیچ کس آگاه نگردد، در کمال احتیاط به سوی خیمه گاه خان که از خیمه خودمان چندان فاصله نداشت روان شدم و یک حادثه غریبی در آنجا روی داد. چون کشیکچیان خان از دور هیکلی مشاهده کردند، بانگ کیستی! کیستی! برآوردند و من همی جواب می دادم که انگلیسیم و پیامبر! و صاحب آواز به تعجیل یک فانوس پیش آورد و به خواست شیطانی مرا شناخت و این بوشهری بود. قبل از ممانعت به مأمورین خود فریاد زد: ایلچی انگلیس می آید! حاضر سلام باشید! که فریاد از چهار طرف برخاست. و در این میان خود خان معظم نمودار شده هنگامه را تسکین داد.» به مجرد ورود خیمه چنین گفتیم: «ای دوست قدیم من آمده ام که بالذات از شما عذر بخواهم که آن روز در خیمه ام نتوانستم از شما پذیرایی لایق بکنم. و به علاوه آن هر قدر که از این مأموریت حالیه ام مفتخر باشم، مگر دوستی و اتحاد با جمیع دوستان قدیم، و خصوصاً با شما که دوست قدیم و اتحاد به درجه کمال است، قلبم یکسان است و برای ما ممکن نیست که پیش روی مردم به آزادی بتوانیم صحبت بداریم.» و در اظهار این

نوع تعارفات خان موصوف از من به مراتب گذرانید و چنین گفت که: «بهخوبی این را می‌دانید که من اوایل عمرم را در خلعت شما بسر بردم و حالا کمال خوشبختی من در این است که تا به‌انجام میانه ما همین حال علی‌الدوام برقرار و استوار باشد و در ایران امروز سوای میرزا بزرگ قائم‌مقام وزیر آذربایجان دیگر کسی را نمی‌بینم که مانند من مستحق اعتماد و اعتبار دوستی باطنی شما را داشته باشد و یقیناً مساعی من پیوسته در مراتب حفاظت و حراست آن مشغول خواهد بود و حالا در شیراز و طهران برای شما مصدر خلعت بزرگ و نمایان شدم» پس به‌تفصیل رفتار و کرداری که صلاح حال ما در آن بود پرداخت مگر گفتارش موجب شک می‌گردید و بعد از چه بودن و دادن پیشکش و تعارفات شاه و وزیر و شهزاده و وزیرش پرداخت و این را افزود که: «از این قبیل هر قدر اشیا به‌جهت پیشکش یا تعارفات ضرور بشود نزد آقامحمد جعفر برادرم در بوشهر موجود است» طلب نمایید که میان ما و شما سوا و جدایی نیست.

من جواب دادم که: «این را بیاید دانست که شور و صلاح شما را من چقدر بزرگ می‌دانم و این از کمال توجه خاطر من از استماع به‌شما روشن است. از آنجا که دوستی و سوابق و خلعت شما به‌سرکار کمپنی بهادر قدیمی است، کمال اعتماد داشته و می‌گویم که خلاصه مقاصد و دستورالعمل دولتم این است که به‌استحکام بنیان دوستی و مودت میانه پادشاهم و پادشاه ایران سعی نموده و فواید تجارت میانه سلطنتین را چه در فرنگستان و چه در هندوستان به‌اقصای الغایه مرام مستحکم نمایم. مگر کمال تأسف من در این است که اجرای این ملاحظات خیرخواهانه به‌جهت ابراز و اظهارات غرض‌آمیز فرنیسیسان و بار یافتن ایشان به‌محضور اعلیحضرت پادشاهی و معاودت جنرل ملکم بهادر از بوشهر قدری مانع می‌گردد. لکن به‌قول آن شاعر ایرانی که می‌گویند: از ابر تابستانی گاهی برف نمی‌بارد. و من از همت شما و سایر دوستانم، بعد از باریافتن، جمیع این کارهای جزئی را درست می‌نمایم و این صلاح دوستانه شما نزد من در باب هدایا نهایت صحیح و عزیز است» مگر تا من به‌شیراز نروم و نبینم که در آنجا امورم چگونه از پیش می‌رود، جواب صریحی در این باب نمی‌توانم بدهم. لکن این قدر می‌گویم که

هر وقتی که با وزرای ایران کارهای نهانی لازم بشود، توسط شما را نهایت پسندیده و مقبول و این مکالمه امروزه شما نقش خاطر من خواهد بود. لکن حالا که از شیراز می‌آیید، یک قدری حالات آن ولا را برای من بیان نمایید که تا در مدت توقف من در آنجا دستورالعمل باشد.» لهذا خان معظم به اوصاف صفات فرمانفرما و وزیرش نصرالله خان و سایر بزرگان در کمال آزادی و طول آغاز نمود به حدی که نهایت موجب تعجب من گردید و حدالمقدور مطالب عمده و لازم من از او بیرون آوردم و عملدهاش این بود که خیال حکومت فارس و شیراز را درباره سفارت من چیست بدانم. و این قدر را معلوم نمودم که خیالشان این است که به بهانه‌های مختلف تا آن‌که خبر و نتیجه مراجعت جنرال ملکم بهادر و شکایت‌های به‌اولیای دولت بنگاله به ایشان برسد می‌خواهند مرا در شیراز معطل نمایند. و تا دیروقتی از شب صحبت ما طول کشید، یعنی تا سحر و هنگام وداع انواع ملاطفتها از وی به‌ظهور رسید و صبح دمیده به‌خیمه‌ام برگشتم و خسته و بی‌خواب ماندم و به‌استماع این خبر مضطرب گردیده، به‌مقام مقابله و مدافعه برآمدم تا طرح فسادآمیز فرمانفرما و وزیرش را برگردانم. و هیچ شکی در اینجا باقی نماند و بعد از ملاحظات تمام، من عزیمت نمودم که آنچه میان من و خان موصوف روی داد آن‌را بی‌کم و کاست به‌میرزا بزرگ بنویسم. به‌این مضمون که اگرچه من باور نمی‌توانم بکنم که پادشاه و وزرایش درباره من نیت‌شان چنین است، لکن باز می‌ترسم که شاید راست باشد. پس انساب آن است که وزرای طهران آگاه بشوند که این مطلب از خارج گوشزد من شده است. و این را افزودم که هرگاه در شیراز من حقیقت را با افواه مطابق دیدم، شکایت‌های خود را رسماً و تحریراً تقدیم خواهم نمود. به‌این مضمون که درباره یک سفراتی که یکسر از جانب پادشاهم مأمور و مرسول بود، کمال بی‌احترامی به‌ظهور رسیده به‌هر صورت باز به‌بوشهر می‌روم و این اسلم شقوق است. و این هنگام میرزا بزرگ در تبریز بود. این مطلب نهانی را آیا چگونه به‌او برسانم. امری بی‌دشوار می‌نمود و عبدالله آقا نامی، متسلم سابق بصره که اکنون ساکن بوشهر است، محرم اسرار میانه من و میرزا بزرگ بود. این به‌یادم آمد و قبل از خوابیدن مختصری فارسی به‌خط خودم

به او نوشتم که میانه من و محمد نبی خان در علی چنگی صحبتی روی داد که می باید خلاصه اش را به میرزا بزرگ بنویسم و خواهش دارم که یک قاصدی سریعاً نزد من روانه نمایی تا زبانی شنیده و شنوائیده زود برگردد و به دست یکی از سواران خود داده به عبدالله آقای مذکور فرستادم و او بلافاصله یک قاصدی پیش من فرستاد و به او آنچه من باید بگویم گفتم و روانه تبریز نمودم و حتی منشیان فارسی نویسم از این امر خبردار نشنند.

و این را فراموش کردم که محمد نبی خان تمام سفارت را امشب به شام دعوت کرده است و این به موجب ذیل است:

یکشنبه ۱۸ دیسمبر ۱۸۰۸ همگی بعد از نماز با سر هرفرد جنس به بازدید محمد نبی خان رفتیم و رسوماتی که در این بازدید به عمل آمد مانند رسومات سایر مجالس بود. سوای آن که مجموعه های شیرینی را پیش روی هر کسی بر کرسی نهاده و از مجموعه های که پیش روی سر هرفرد جنس بود خان مذکور یک قالب شیرینی که به قدر یک قالب صابونی بود برداشته می خواست بشکند، لکن نتوانست و به نوکر داد و او شکسته پیش نمود و خان موصوف گرفته به سر هرفرد و اعضای سفارت تعارف می داد خلاصه بعد از انجام تعارفات رسمی که لازمه دید و بازدید ایرانیان است از طرفین به عمل آمد برخاسته خان را تنها گذاشته مرخص گردیدیم و ساعت هشت شب باز همراه سر هرفرد سواره به خیمه خان معظم رفتیم و ایشان پیش آمدند و پذیرایی نموده، بعد از اخراج پایپوشهای ایرانی داخل گردیدیم. سر هرفرد پیش افتاد و مُصَدِّر نشستند و من تفصیل این میهمانی را از این بیشتر نمی نویسم. چرا که این میهمانها همیشه شبیه یکدیگرند و چون بنا شد که فردا صبح پیشتر برویم خان اظهار نمود که قدری راه ما را مشایعت کند لهذا زودتر از خواب برخاستم که پیش از حرکت به خیمه اش رفته باشم خلاصه خان موصوف بعد از اظهارات غیرمحدود دوستانه و غیره باز به مسئله پیشکش برگشت و گفت که: «معادل یک لک و چهل هزار رویه نفایس و اموال هند به جهت این کار موجود دارم» و باز من در کمال نرمی و احتیاط جوابش دادم که: «بعد از وصول شیراز هرگاه کاری ضرور بشود خواهم نوشت» و گفتم که: «من می خواهم زود به طهران

برسم و حلالا مکان می خواهم احمال و اثقالم سبک تر و کمتر باشد» و همدیگر را وداع نمودیم.

و بیست و یکم دیسمبر ۱۸۰۸ به دالکی رسیدیم و اینجا یک حادثه روی داد. هنگام توقف علی چنگی یکی از رؤسا یا حکام عربستان و دشتستان که بهوکلای جماعت انگلیسیه پیوسته، حمایت و انسانیت ابراز می نمود. از تسلط محمد نبی خان یا برادرش از حکومت آن ولایات معزول و نهایت مضطر و پریشان گردید. و نزد من آمده التماس نمود که درباره او به خان موصوف سفارشی نمایم و این به موجب ذیل است:

و صبح روانه گی از علی چنگی، از آمدن محمد نبی خان به دیدن من و مکالماتش با من و سفارش نمودن من به خان مذکور درباره آن شخص، تا دیروقتی معطل شدیم. و این مرد هنگام حکومت و وسعت چنانکه مذکور شد کمال انسانیت به جماعت انگلیسیه اظهار و اوقاتی که در بوشهر جماعت مذکور برای تفرج یا شکار بیرونها می رفتند میهمانها می کرد. و او را سر هرفرد برداشته به سوی خیمه خان رفت و همین که او را خان از دور دید بلااطلاع آن که بداند واسطه اش منم بر او بانگ زد: «اینجا چه کار داری؟» که سر هرفرد پیش افتاده توسط نمود و توسطش مقبول آمد و گناهایش بخشید. و پیش از روانه گی از دالکی رئیس مذکور به جهت وداع نزد سر هرفرد آمد و به او تصریح شد که از اینجا به بوشهر برگردد، چرا که خان موصوف حکم فراتر نداشت بیاید. و این پیرمرد تا اوایل این منزل در پهلوی اسب ایلچی پیاده و اشکریزان و دعاگویان همراه ما می آمد و من بعد از دیدار دوست ممتازم میرزا بزرگ، صیانت و ضرر کرد به جهت او حاصل نمودم. و تا مدت ها آسوده خاطر و خوشحال می زیست و تا من در ایران بودم پیوسته مکاتیبش می رسید. و این مرد بر سبیل معاوضه برای من یک قالین به یادگار فرستاد. و میرزا بزرگ که نسبش به اعراب می رسد و از این راه مفاخرت می کرد از اعمال محمد جعفرخان برادر محمد نبی خان به اعراب آن ولایات نهایت ناراضی و موجب عدم رضایتش این بود که در ایام حکومت لطفعلی خان زند طوایف مذکور کمال انسانیت درباره وی و خوانین زندیه ابراز داده بودند. و چون حالیه ورق

برگشته و طایفه قاجاریه روی کار آمدند و نفوذ محمد نبی خان به دربار قاجار بیشمار بود، از راه احتیاط به آشکار مداخله ننموده، در صحیتهای محرماتهائش با من در طهران بهاین مسئله اشارت می نمود که: «یکروزی می آید که محمد نبی خان از اعمال و افعال برادرش محمد جعفرخان تادم و پشیمان خواهد شد» و چنین شد که گفته بود. و چنانکه بالا مذکور شد که عبدالله آقای ترک واسطه میانه سر هرفرد و میرزا بزرگ بود وی حاکم سابق بصره و مردین است که در بصره با خان موصوف کمال دوستی و یگانگی داشت. از بصره آمده در بوشهر ساکن گردید و نظر به سابقه آشنایی از خان مملوح و برادرش کمال عزت می یافت و این ماده تاریخ مسجدی است که در بصره ساخته است.

از سفیر:

جم نشان عبدالله آقا گزعلو ممتنع باشد چه او در ممکنات
آن امیری کاسمان آید ملام سوی درگاهش پناه از حادثات
پیش چشم همتش هنگام جود نقطه موهومی آمد کاینات
آسمان از گردش افتد فی المثل گر فشارد بر زمین پای ثبات
مسجدی از وی بنا شد کز صفا از بهشت آرد شبستانش برات
قلسیان در ساختش تهلیل گوی می دهند آواز عجل بالصلوات
ریخت طرح سال تاریخش سفیر جامع از وی باقیات الصالحات

والحاصل سر هرفرد جنس با کمال اعزاز وارد شیراز گردید و اول جنوری سنه ۱۸۰۹ به حضور فرمانفرمایی رسید و ثانی ماه مذکور به دیدن وزیرش نصرالله خان رفت و پسرش عبدالله خان در خانه ایستاده همراهی نمود. و پدرش مردی شصت هفتاد ساله بود و اکنون چهار سال است که وزارت می کند و سیم ماه مذکور از لندن خبر رسید که سر رابرت ادیر^۱ به سفارت دربار عثمانی وارد اسلامبول گردید و سر هرفرد جنس به سلک اشارات یک نامه ای به او نوشته از

1. Sir Robert Adaire

حالات ایرانش خبر داد. و عصرش نوکری آمده عرض کرد که: «حاجی یوسف‌نامی با یک نفر که معلوم می‌شود که او تازه از راه رسیده است، آمده‌اند و می‌خواهند به خلعت بیایند.» پس حکم کردم بیایند. و چون آمدند دیدم دوست قدیم حاجی یوسف، جواهری لطفعلی‌خان زند است و آن دیگر خلعتکار عبدالله آقا است که به میرزا بزرگ پیغام برده بود، آمده است. و کاغذی به من داد در کمال اختصار و تعارف بیشمار بدین مضمون: «کاغذ شما رسید و حکایت باطله را که می‌شنوی باور مکن.» قاصد را گفتم: «برو قدری آرام بگیر که فردا ترا باید نزد عبدالله آقا بوشهر بفرستم.» و قاصد هنوز بیرون نرفته که حاجی یوسف از جیبش کاغذی بیرون آورد و من کاغذ میرزا بزرگ را فوراً شناختم که به موجب ذیل است:

«دوست عزیزم بسیار مناسب گردید که به توسط عبدالله آقا به جای کاغذ نوشتن پیام زبانی فرستادید. و تمام مراسلات شما را به وزرای طهران الی حال نوشته‌ام دیدم، و هرگاه من پهلوی شما بودم از این بهتر ممکن نبود و محمد نبی‌خان آنچه به شما گفت راست است و چگونه این را به شما گفت من تصور نمی‌توانم بکنم. و بلاشک به ورود شیراز جمیع کارها را درست نموده. هر قدر اصرار و الحاح تا می‌توانی به فرمانفرما بکن. هرگاه بعد از آن دیدی که شک می‌بری و معطل می‌شوی، یک کاغذی در کمال سختی به میرزا شفیع بنویس. و در طهران فرنسیسان زمین و آسمان را به حرکت آورده‌اند که شرف بار نیابی. ولی می‌آیی و می‌یابی و میرزا شفیع مأمور گفتگو خواهد شد و یقیناً با من شور نموده و بی‌من قدم بر نمی‌دارد. و خبر خوشحالی دیگر این است که ایلچی شما به اسلامبول رسید و تمام کارها را با دولت عثمانی فیصله خواهد نمود و این برای ما و شما هر دو خوب خواهد شد. هر کاری که باشد به توسط حاجی یوسف همسایه عزیزم که دوست قدیم و خالص شماست به من اعلام دارید و آتش دروغ نمی‌گیرید و می‌دانی که چه می‌گویم!»

و قاصدی که ۵ ماه مذکور از بوشهر آمد و کاغذهای فرمانفرمای هندوستان را به سر هرفرد جنس رسانید و چنین نوشته بود که: «ایلچی مذکور معجلاً از ممالک

ایران بیرون آید زیرا که بمجهت این کار جنرل ملکم بهادر با دوهزار سپاه روانه خواهد شد تا جزیره خارک را که در خلیج فارس واقع است بگیرد» و این مایه اضطراب و توهم ایلچی گردید و محمد نبی خان نیز از حرکت سپاه انگلیس بهاولیای دولت ایران خبر داد و بموجب فرمان آنچه لازمه صیانت و جمع آوری سپاه و آذوقه در کار بود اجرا داشته و حکام ولایات کناره دریا از عزیمت آن جماعت خبر می داد و مہیای ملافه می گردید و محمدرخان خشتی را با جماعتی روانه جزیره مذکور ساخت خلاصه سر هرفرد جنس خان مملوح را میانه گذاشته و چنین قرار داد که یکسر از جانب پادشاه انگلستان او وارد ایران گردیده است و جنگجویی فرمانفرمای هندوستان بمخلاف رضای آن پادشاه والاجاه است. پس هرگاه جنرل ملکم بهادر با سپاه فرنگ بمخلیج فارس دررسد برخلاف سبک آن جماعت خان موصوف طریقه سلوک و ملارا پیش نموده ایشان را بمجزیره خارک تا رسیدن این خبر از لندن فرود آورد و سر هرفرد جنس از این طرف بممکاتیب فرمانفرمای هندوستان اعتنایی ننموده، بهانجام مهمات سفارت خود پرداخت و از شیراز روانه اصفهان گردید تا زود شرف بار یافته رفع شک و توهم این قضیه را نماید و نواب جعفر علی خان بهادر (جد نواب حالیه میرزا حسن علی خان وکیل الدوله شیراز که حالا با کمیشن^۱ تحلیلد حدود میانه روسیه و افغانستان مأمور است) که از یاران جانی و اصلقای روحانی خان موصوف بود از کازرون بهسواری سر هرفرد جنس پیوست و همه کارها را خان آخرالذکر بمتوسط عبدالله آقای ترک و میرزا بزرگ با شفیع صدراعظم برای سر هرفرد ساخته و این قرار دخول سر هرفرد جنس و خروج جنرل غاردان بود - ایلچی فرانس - از طهران، و چنانکه مذکور شد بماسهل و احسن وجهی بمسعی و نفوذ خان موصوف بمحصول پیوست و بنابراین ۱۳ ماه فیروزی برای دخول این و خروج آن مقرر آمد. پس در کاروانسرای پل دلاک که چهارمعلی قم است سر هرفرد اتدک طعامی خورده، ساعت ده فرنگی قبل از ظهر روانه گردید که تمام شب راه رفته، در کنارگرد

به استقبال طهران برخورد و فردا ظهرش داخل شهر طهران بشود مگر راه گم شده، معطل گردید و در عرض راه از طهران قاصدی آمده خبر داد که جنرل غاردان دیروز از طهران بیرون رفت و بموجب قرارداد استقبال مذکور نیز تا شام منتظر مانده به شهر برگشتند. خلاصه ۱۴ فبروری بهسوی طهران روانه و جمعیتی نمایان از شهر بیرون آمده، سفارت را استقبال نمایند نموده به شهر داخل کردند و نهار و شام را میهمان امین الدوله بودند و ۱۶ فبروری به ترکیب مضمون عهدنامه فیما بین پرداختند و ۱۷ فبروری سنه ۱۸۰۹ شرف بار حاصل نمود که بموجب ذیل است: «و چون وارد ارگ شدیم و مأمورین که به جهت بردن ما مأمورند آمدند و یک سواری بسیار نمایانی ترکیب دادند و ما را به حجره‌ای بردند و در آنجا قدری نشستیم. و در این میان یک مأموری دیگر آمد و خبر آورد که پادشاه ایران برای دیدن شما حاضر است. پس ایلچی برخاسته، نامه پادشاه انگلستان را به پادشاه ایران، به دست خود محاذی سینه گرفته و مستر موریر^۱ حامل هدایا گردیده روان شدند و تفصیل عمده اشیاء این است: یک قطعه الماس ۲۵۰۰۰ پاوند استرلینگ، دو لک و پنجاه هزار روپیه (۲۵۰۰۰۰) سکه کمپنی و یک انفیه طلای میناکار رویش صورت پادشاه انگلستان - اطرافش هاله وار الماس نشان و یک صندوق کوچک آبنوس - رویش جنگ طرف الغار^۲ نقش بود و بعضی اشیای کوچک دیگر که حالا یادم نیست».

خلاصه از دالان دراز تنگ و تاریکی گذشته تا مجلس دربار رسیدیم و پادشاه را دیدیم که بر یک تختی نشسته و بر تکیه گلنار مروارید کار تکیه زده. لکن بهمدی اطاق و لباسش سیاه و تاریک بود که رنگها را در دست نمی توانستیم تمیز بدهیم. تاجی به سر و ریشش تا کمر و یک کرسی برای نشستن ایلچی گذاشته. و این نامه پادشاه را به دست میرزا شفیع داد. پس به آواز بلند و مهیب وی چنین عرض نمود: 'قربانت بروم، سر هر فرد جنس بارونت با نامه و هدایای برادرت پادشاه انگلستان به پایه سریرت آمده است' و صدراعظم نامه پادشاهی را به کناره

1. Mr. Morier

2. Trafalgar

تخت نهاد و هدایا را یک‌یک از دست مستر موریر گرفته بر پلهٔ اول تخت می‌نهاد تا آن‌که تمام شد پس ایلچی یک خطابه‌ای به‌زبان انگلیسی شروع نمود و جعفر علی‌خان که از پیش آن‌را حفظ نموده به‌فارسی ترجمه نمود پس شاه چنین فرمود که: «ایلچی و همراهاتش خوش آمدند» و ایلچی نشست و مستر موریر طرف راست و جعفر علی‌خان طرف چپ ایستادند و اتباع سفارت به‌قدری فاصله از آنها صف بسته ایستادند و شاه در کمال شگفتگی با ایلچی گفتگو می‌نمود و چنین فرمود که: «از این نوع رابطهٔ دوستی که الحال فیما بین ایران و انگلستان بنا می‌شود شادمانم» و از سلامتی مزاج برادرش پادشاه انگلستان احوال پرسید که: «آیا اعلیحضرت جارج سیم هنوز پادشاه است یا نه؟» و یا آن‌که: «پسرش به‌جای وی نشسته است؟» ایلچی عرض نمود که: «حمد مر خلای را که اعلیحضرت جارج سیم تا به‌حال جالس سریر سلطنت است» و از راه تعجب، شاه به‌میرزا شفیع چنین فرمود که: «فرنسیسان معلوم می‌شود که در اینجا نیز به‌ما دروغ گفته‌اند که جارج سیم پادشاه انگلستان در ماه جون سنهٔ گذشته وفات یافت» و بعد از اتمام این صحبت به‌اندک فاصله‌ای رخصت یافته برگشتیم.

و چون مستر موریر نایب اول سفارت مذکور در این باب یک کتابی علی‌حده تألیف نموده است پس قدری از آن گفته می‌آید:

«و محمدخان نسقچی‌باشی، به‌موجب فرمان» آقامحمد جعفر را تا ورود محمدنی‌خان به‌حکمرانی بنظر ابوشهر و مضافات موقتاً اعلان داشته، شمشیر بست. اکتوبر و نومبر سنهٔ ۱۸۰۸. و آقامحمد جعفر از این امر نفرت داشته به‌هر کس چنین می‌گفت که: «بین به‌چه حالی افتادم! التماس فایده‌ای نکرد، مجبوراً شمشیر بستم» لکن به‌مجرد وصول آن رتبه مانند مسبوق خود او نیز در کمال بی‌رحمی بنای کج‌رفتاری به‌مردم گذاشت. بلاملاحظه هر کس را چوب می‌بست. مگر ملت حکومتش پس کوتاه شد به‌تاریخ ۷ نومبر نسقچی‌باشی آقامحمد جعفر را گرفته قید نمود این به‌جهت گریختن حاجی سلیمان‌نامی وزیر سابق ابوشهر است که از راه دریا فرار کرده بود خلاصه میانهٔ قید و تسلیم حاجی سلیمان و ادای بیست‌هزار تومان مختیر آمد و چون به‌هیچ‌یک از شروط راضی نگردید، ناچار

قیدش کردند تا بالأخره به گرفتن حاجی سلیمان بحرأ راضی گردید و نسقچی باشی ضامن خواست که در این میان خوشبختانه برادرش محمد نبی خان به اسهل وجهی او را از این مخمصه نجات داد و نسقچی باشی را می خواست بکشد و او واسطه ها می انگيخت تا گناهش را عفو نمود. و در طهران و شیراز نفوذ انگيخته آقامحمد جعفر را باز به حکومت بوشهر مفتخر گردانید و قاصدی که از شیراز فرمان عزل نسقچی باشی را آورد به خدمتش رسیده، مژده کافی می خواست و آقامحمد جعفر به دیدن سر هرفرد آمد و گویی امور ماضی در او بکلی تأثیری ننموده و اهالی آن ولایات به حدی افعال ظالماته حکومت در طبایعشان خو گرفته است که به این گونه حالات ابدأ اعتنایی ننموده، در غایت بیفکری حبس رفته بیرون می آیند.

«و به تاریخ چهارم دیسمبر - آقامحمد جعفر از شاهزاده فارس خلعت یافته جمیع تجار و اعزه و سپاه همراهش به استقبال رفته و چون خلعت را از دور دید از اسب فرود آمد و آورنده خلعت را به او داده، پس به خلعت پوشان رفتند و خلعت را در مجموعه ای نهاده با مجموعه شیرینی پیش آوردند و خلعت پوشید و تهنیت گفتند و این یک قبا و یک جبه نمۀ کشمیری سلسله سمور است و خلعت بها یک هزار تومان شد. فرمان خوانده و قهوه و قلیان و شیرینی صرف نموده، با شلیک توپ برگشتند و از نفوذ محمد نبی خان به جای حقارت خلعت یافت و چون شیخ عبدالرسول حکمران سابق بوشهر به حضور فرمانفرما رسید تقصیراتش را یکایک برشمرده، افعالش را نیز با جماعت انگلیسیه برشمردند و تقصیرکارش برآوردند. و غضب شهزاده به حدی زیاده گردید که به قتلش فرمان داد. و محمد نبی خان پیش افتاده، شفاعت کرد و نجاتش داد. لکن حکم شد که چشمانش را برآورند. و باز خان موصوف پیش آمده و شهزاده چشمانش را نیز بخشید و قیدش کردند.

«و آقامحمد جعفر نایب الحکومه و نسقچی باشی هر دو به دیدن محمد حسن خان میهماندار آمدند و نایب الحکومه مذکور مصافحه و معانقه با میهماندار مذکور نموده، صورتش را بوسید و این میهماندار اطوارش نهایت ساده است و چنین معلوم می گردید که بیرونها تربیت یافته است. و ایلچی بعد سؤال از مزاج

فرمانفرما و وزیرش و بزرگان فارس و میهماندار برخاسته به‌خانه نایب‌الحکومه رفت. و خانه مذکور مال حاجی محمد خلیل خان مرحوم، ایلچی ایران است. و بمجلسی که ما را بردند نهایت دلکش و احسن اماکن بوشهر است و ستونهای آینه‌کار دارد و خدمتکاران در فضایش ایستاده و یک نهال نارنج میانه فضای خانه سایه‌افکن است و دیوارهای مجلس گچکاری و به‌نقش و نگار پاریس‌واری مزین است، و پرده‌های بزرگ از چهار طرف آویزان. و نایب‌الحکومه داخل گردیده به‌قدری فاصله نشست.

«از بوشهر به شیراز - و به‌خیمه‌گاه رسیده و یک منظر آداب و جلال ایرانی ملاحظه نمودیم و این ملاقات ایلچی است با دوست قدیمش و آموزگارش محمد نبی خان حکمران بوشهر. خبر دادند که فردا را ایلچی می‌خواهد با وی وقت بگذراند و مہیای پذیرایی گردید. و تخمیناً یک‌میلی خیمه‌گاه علی‌چنگی به‌او رسیدیم و سوار و پیاده زیادی همراهش بودند و چون خان رسید شلیک کردند و خان موصوف در این میان نمودار شد و سوار زیادی اطرافش گرفته بودند. و چون نزدیک آمد، سوارانش پس افتاده، تا خان و ایلچی به‌یکدیگر رسیدند و مصافحه نمودند و بعد از آن سواران طرفین جمع گردیده، از عقب ما می‌آمدند و گروهی انبوه شد و گردشان هوا را تیره‌تر می‌ساخت و خان موصوف و میهماندار ما را رساتیده برگشتند.

«یکشنبه ۱۸ دسامبر ۱۸۰۸ - بعد از نماز ایلچی و اتباعش سواره به‌دیلن خان رفتیم و نزدیک خیمه‌گاه جماعتی پیش آمدند و پیش افتاده به‌ایلچی سلام دادند. و خان موصوف در خیمه ایستاده منتظر ورود ایلچی بود و چون وارد شدیم در کمال شکفتگی ما را قبول نموده داخل برد و پس از اخراج کفشها، خان و سر هر فرد بخصوص محل تمکن به‌قدری اشکالات دچار شدند تا بر کرسیها نشستیم. و خیمه‌اش پاکیزه و دلچسب‌جایی است. بیرونی و اندرونی بسیار ممتازی دارد و به‌قابلهای گرانها مزین و آراسته و دیوارهایش قلمکار و حاشیه‌دار است. و میزبان ما مردی است به‌همت در ایران و هندوستان مشهور و اطوارش نهایت پسندیده و نمایان است. و از حیثیت لباس و اساس در ایران مانند ندارد، و لباسش به‌لباس

بزرگان بیشتر شبیه است و ریشش به آن خشونت پلیسی^۱ شبیه نیست و انوار بزرگی از رخسارش هویدا است. و خنجرش به جواهرات گرانبها رخشان بود. بعد از تعميل تعارفات رسمی و سکوت مقلسی که لازمه این گونه مجالس رسمی است، قهوه و قلیان و شربت و شیرینی در مجموعه علی حده پیش آوردند، که هر مجموعه به جهت دو نفر معین بود، پیش رو می نهادند. و عمده تازگی این مجلس سعی خدمتکاران است که شیرینیا را و قرصهای گزائگین را به دستهای شبهه ناکشان شکسته، پیش روی میهمانان می نهادند. و بعد از دست شویی و عدم وجود دستمال و کشیدن قلیان مرخصی، یعنی قلیان آخر که در ایران علایم انصراف است، خان و ایلچی را با هم گذاشته مرخص شدیم. و مجموعه هایی که در آن شیرینی آوردند به نظر نقره می آمد و مشجر و منقش و شیرینیا را از مغز پسته و بادام و شکر ساخته و نهایت ممتاز و لذیذ است. و ایرانیان شیرینی را نهایت طالبند و زیاد می خورند. و این از کثرت شربت و شیرینی که میهماندار ما و مردم برای ما می فرستادند ظاهر بود و در مجموعه ها و صندوقها این را چیده، بر سر نوکر گذاشته می فرستادند. و این عمل نهایت ناگوار است. زیرا که از بهای شیرینی بیشتر گیرنده به آورنده می دهد، و از قبیل فرع زیاده بر اصل است. و بزرگان ایران بدین سان موجب نوکرهای خود را می دهند و مانند میهماندار ما مأموری پیوسته گروهی به خیال تحصیل منافع دورش را می گیرند.

«امشب شام میهمان محمد نبی خاتیم. آدمی آمد خبر داد که: 'امشب شام حاضر است. بسم الله بفرمایید.' و رفتیم. چون به خیمه اش رسیدیم به همان نوع تعارفات رسمی صبح ناچار دچار شدیم. الا این که شرقی واری دوزانو نشستیم. درد این حال را تصور نمی توان نمود و خان موصوف به تنگی زیر جامه ها و به حالت تنه ما رحمت آورده فرمود پاها را دراز بکنیم و راحت بشویم. اما از ترس آن که مبدا بی ادبی بشود ما زحمت را بر راحت ترجیح دادیم و حداقل امکان به تقلید ایرانیان پرداختیم. سوای ما میهماندار و فارسی نویس ما نیز میهمان بودند و از

هر جا صحبت می‌رفت و منجمله صحبت از آراستگی توپ اتلاختن و هنرمندی توپچیان کشتی جنگی لانریاد و پس گرفتن جهاز اسنیف که آنرا جواسم گرفته و فارسی‌نویس ما که در آن جهاز بود در میان آمد و میهماندار مذکور به فارسی‌نویس ما شوخی می‌کرد که: 'لبهای توپ را باید بوسه بدهی و دورش بگردی و سجلات شکر بجا آوری و دعا کنی که آنها پیوسته محفوظ باشند' و قهوه و قلیان و شیرینی آوردند و باز قلیان و این پیایی می‌آمد تا این‌که میزبان ما امر نمود شام بیارند. سفره گسترده از قلمکار و پیش روی هر میهمانی یک مجموعه نهادند که در هر کلام سه شربت، دو شیرین و یک آب‌لیمو و میوه‌جات بریده آماده و شیرینی و حلویات و کاسه‌های کوچک دیگر که با انواع و اقسام مشروبات و حلویات که رؤیتش آدمی را دعوت می‌نمود، مملو بود و در هر کاسه‌ای یک قاشق چوب‌گلایی بسیار نازک موزون گذاشته و سه جور پلاو و یک چلاو آوردند. اولی به انواع گوشت‌های طیور با مغز بادام و پسته و کشمش و غیره مرکب بود. سوای آنها انواع و اقسام خورش‌های شیرین و نمکین آورده چیلند و طبخشان اکثر به شیرینی آمیخته. برای ایرانیان خوردن مسرت و برای ما مصلحتی بود. چنها را به قابهای اطعمه نزدیک برده در کمال آسانی به انگشت‌های دست راست چیز می‌خورند و سعی ما به وصول قابها بی‌حاصل و زیرجامه‌های تنگ و تکه‌های لباس ما را مانع می‌گردید و حداقل امکان سعی می‌نمودیم که درست بخوریم. لکن با وجود آن خورده‌های گوشت و برنج از میان انگشت‌های ما بیرون می‌ریخت و به اطراف می‌افتاد. بعد از صرف طعام، سفره شام را بهمان آیین که آورده بودند برچیلند و پیشخدمتی که موکل این کارها بود زانو زمین زده با دستها برداشته، با کمال استادی از بالای سر مجموعه‌ها را به دیگری می‌داد که ایستاده و موکل گرفتن بود می‌برد. و بعد از شام قلیانهای متعدد کشیده مرخص شده به منزل آمدیم.

دیسمبر ۱۸۰۸ - صبح نوزدهم، قریب طلوع آفتاب اردو به هم خورده و در خیمه ایلچی نهار مختصری خوردیم. لکن آمدن محمد تپی‌خان و ارسال دو رأس اسب و یک شمشیر خراسانی که برای ایلچی به رسم یادگار فرستاده بود، ما را تا

ساعت نه معطل ساخت و تا دو میل راه با جمیع خدم و حشم ما را مشایعت نموده برگشت. و چنانکه مذکور شد بهجهت اخذ حکومت عازم بوشهر است. و تا کلی راه از شهر اهالی برای قربانی گاوها تخته‌بندیها کرده‌اند و رسمشان این است که چون خان سواره پیش می‌آید سرهای حیوانات را بریده بر دست و پای اسبش می‌اندازند و دعاها می‌کنند و این‌گونه رسومات در ایران مخصوص پادشاه و اعضای خانواده پادشاهی است و آن هم در اوقات مخصوص، هرچند که از اول وی طلب این مقام و هر قدر که وضع حالیهش فریبنده بود، باز همان خطرهای حکومت را مد نظر داشته، از افعال و اعمالش ظاهر و هویدا و بهمدی ترسان بود که دوهزار تومان با عریضه ارسال طهران داشته و التماس نموده بود که از حکومت بوشهر معافش دارند.

«وصول شیراز و استقبال - و جمعی از اهالی تجار شیراز و عبدالرحیم خان پسر محمد نبی خان با جمعیتی نمایان به استقبال آمدند و ایلچی را از پیاده نشدن ایشان خوش نیامده و این رسم در ایران معمول است که چون بزرگی از دور پیدنا شود پیاده می‌شوند. خلاصه محمد نبی خان قریب دو سال بهمهمات حکومت قیام و اقامت نموده و بعد از آن حکومت آنجا را به برادرش آقامحمد جعفر سپرد و آخرالذکر را بموجب فرمان اعلیحضرت پادشاهی بهلقب خانی و عالیجاهی سرافراز ساخته، خود به شیراز برگشت و از طرف قرین الشرف اعلیحضرت پادشاهی به جای نصرالله خان قراگوزلو که از سرکردگان عظیم الشان و بزرگان بانام و نشان بود بمنصب وزارت مملکت فارس مفتخر آمد. و سر جان ملکم بهادر که از سنه ۱۸۰۲ بموجب فرمان واجب‌الاذعان مارکویس ولزلی بهادر فرمانفرمای کشور هند بهجهت تصفیة امور وراثت حاجی محمد خلیل خان مرحوم و تعیین مواجب آقامحمد اسماعیل خلف آن مرحوم و غیره و تفریغ محاسبات شخصی محمد نبی خان در کلکته مداخلات کلی نموده و با وی در حالت کمال دوستی و یگانگی بود. بعد از مراجعت سر هرفرد جنس بارونت به انگلستان، از طرف فرمانفرمای هندوستان ثانیاً به سفارت ایران به بوشهر آمد بموجب فرمان خان موصوف هنگام ورود و اقامتش در آن شهر کمال اعزاز می‌یافت.»

در تاریخش، تاریخ ایران سر جان ملکم، ترجمه میرزا اسماعیل المتخلص بهحیرت، جلد ثانی چنین می‌گوید:

«اعتنای اهالی در خانه ایران به رسوم دربار چندان است که هر وقت صاحب منصبی را به اجرای امری مأمور می‌کنند، تکلفاتی که باید در آن امر بشود می‌نویسند چنانچه از این کاغذ که محمد نبی خان وزیر شیراز به برادرش جعفرخان حاکم ابوشهر در باب سفارش یکی از امرای میهماندار سفارت انگریز شده بود نوشته است معلوم می‌شود:

‘برادر عزیز من حسین خان قاجار که میهماندار جنرل ملکم معین شده است از امراست و صاحب خانواده است و در عرض راه منزل به منزل خبر به تو خواهد رسید. به‌الکی که از ابوشهر پنجاه میل است رسید این کاغذ را به تو فرستاده و در باب ملاقات خود با جنرل خواهد نوشت. روز ورود او به اردو تو با جمیع فوجی که در ابوشهر است تا حد نخلستان او را استقبال کنی و با او به چادر جنرل ملکم بروی و چون از پیش جنرل برخیزد با او به چادر او همراهی کن. چادرش باید به خواهش جنرل زده بشود یعنی در طرف دست راست یا چپ اردوی او، هر طور بگویند زده بشود. اگر حسین خان صبح برسد تو نهار را در منزل او بخور و اگر عصر بیاید شام را با او صرف کن. مابقی امور بسته به کارهای خود شماست. همین قدر است که باید همیشه ملاحظه بشود که با میهمان شریفی با منصب جلیلی که میهماندار سفارت دولت است باید سلوک نمود’

«و چون ملکم نزدیک شیراز رسید از حکومت و اهالی شهر استقبال نمایانی مع شلیک نوزده تیر توپ سلامی یافت و پیشوای این استقبال محمد نبی خان بود و بدین آیینش به شهر بردند و هنگام توقفش در شیراز از فرمانفرما و بزرگان آنجا کمال مهربانی و اعزاز می‌یافت.» و در صفحه ۴۹۵ تاریخ مذکور جلد ثانی چنین می‌نویسد که:

«در سنه یکهزار و هشتصد که اول شیراز رفتیم شاهزاده حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس و چراغعلی خان نوایی وزیر و میرزا محمدخان پسر حاجی ابراهیم صدراعظم شیرازی مدیر مالیات و نصرالله خان قراگوزلو حکمران سپاه و در سنه

یکهزار و هشتصد و ده به موجب سابق شاهزاده فرمانفرما و محمد نبی خان وزیر فارس و مدیر مالیات و صادق خان قاجار سپهدار بود.

«و در کتاب تصاویر احوال ایران^۱ تألیف سر جان ملکم، صفحه ۲۶ چنین می گوید که: 'جمیع اصناف اهالی ایران به طرزی بار آمده اند که نمایش و سان را می پسندند و به حکم خیال علی العادت عمل می کنند و به جهت و سبب عمل نمی کنند. و محمد نبی خان ایلچی سابق ایران به هندوستان، صفات مذکور را، یعنی تصاویر احوال ایشان را در این باب چه خوب می کشد.' می گوید: 'هر گاه همشهریاتم را بخواهید که مطلب شما را بفهمند به چشمهای ایشان تکلم نمایند نه به گوششان.' (ص ۹۱)

«در چندین جا شبانه میهمان شدیم و شامی که محمد نبی خان وزیر فارس به ما داد از همه میهمانیها عالی تر و نیکوتر بود. و او به هندوستان رفته است و محض خاطرخواهی ما بعضی رسومات انگلیسیه را به رسوم و عادات ایرانی افزود. و ساعت پنج عصر رفتیم و در مجلس رسمی اش ما را قبول نمود. در فضای مقابل مجلس که نشستیم بلندبازان و پهلوانان و مطربان و شیران و خرسان و میمونها جمع و تا غروب آفتاب ما را به تماشای هنرهای مختلف مشغول ساخته و بعد از صرف قهوه و قلیان و شیرینی، باز ما را به مجلس دیگر بردند. و اینجا یک سفره میوه و شیرینی و شربت گسترده که به آیین انگلیسی در نهایت لطف و شیرینی چیده بودند و بعد از یک ساعت توقف باز به مجلس اول برگشتیم و فوراً آتش بازی بنا شد. اگرچه در جایی که آنرا عرضه نمودند محدود بود، مگر تاکنون آتش بازی به این خوبی ندیدم. و ستاره هایی که از چهارچوبها رها می کردند یک منظر بسیار قشنگی حاصل می نمود و زنبورکها مانند توپهای دوازده رطلی آواز می داد و به تاثیر منظر می افزود. و بعد از آن یک شام بسیار عالی مکملی با شربتهای یخ آلود و بستنی بسیار ممتازی خورده، برگشتیم.»

و در صفحه ۴۳ باز کیفیت ورود حسین خان و کاغذ مذکور را می نویسد و این را می افزاید که:

«به سبب قلمت آشنایی با جعفرخان حاکم بوشهر اصل آن کاغذ را که برادرش محمد نبی خان به او نوشته بود بمن نمود»
و در صفحه ۴۴ چنین می گوید که:

«با کاغذ مذکور میهماندار موصوف نیز یک کاغذی در کمال نرمی به حاکم آنجا نوشته، سؤالها می نمود که ایلچی او را چگونه پذیرایی خواهد کرد پس حاکم نهایت طالب این بود که بداند آیا چگونه ایلچی او را قبول خواهد کرد. و چون به وی گفتند که دو آفیسر^۱، یعنی دو نفر از مأمورین به قدری راه از اردو او را استقبال خواهند نمود و چون به خیمه ایلچی برسد سپاهیان صف کشیده، سلام نظامی خواهند داد و چون این خبر به سمع وی رسید نهایت راضی گردید»
و ایضاً چنین می نویسد که:

«قبل از ورود به بوشهر سفرای سند آنجا بودند که از طهران برمی گشتند و از جمله هدایایی که برای امیرشان همراه می بردند یک پرده تصویر اعلیحضرت فتحعلی شاه بود و در کمال دقت این تصویر را در یک صندوق چوبی بسته بودند و محال بود که این صورت بی روان را بلااستقبال و احترام بگذارند از آنجا بگذرد. پس همان احتراماتی که هرگاه بالذات خود پادشاه می آمد و اجرا می داشتند، اجرا داشتند و حاکم و اهالی بوشهر تا خیلی راه به استقبال شتافتند و سلامها دادند. و چون صندوق مذکور به دروازه شهر رسید یک شلیک پادشاهی برای سلام سر دادند. و چون سفرایی که حامل آن صندوق بودند سوار جهاز شدند، باز همان نوع احترامات را اجرا داشتند و چون بالیوز دولت انگلیس مقیم آنجا شریک و سهیم آن رسومات نیامده بود، مورد نارضامندی ایشان آمده»
و در تذکره حیات و مراسلات سر جان ملکم^۲، جلد ثانی، مؤلف چنین می گوید که:

«محمد نبی خان وزیر اول آن ولایت برای استقبال و بردن ایلچی انگلیس به حضور فرمانفرما بیرون آمده و در کمال جلال ملکم را وارد شهر گردانید. و این

1. Officer

2 The Life and Correspondence of Sir J. Malcolm, by Kaye, Vol. II

سواری امروز نهایت نمایان و رؤیت لیندسه^۱ صاحب و توپخانه و سوار درگون^۲ فرنگی نهایت مؤثر و موجب تحسین و آفرین آن ملت آمد. خصوصاً که تمام مأمورین سیف و قلم حکومت آن ولایت و افواج خاصه پادشاهی و جمعیت عظمی آن روز از شهر برای تماشا و استقبال بیرون آمدند و نزدیکی شهر به سواری سفارت رسیدند و تخمیناً به یک میلی شهر اردوی ملکم نزدیک عمارت فرمانفرما بر فرازی برپا و اینجا وی و اتباعش فرود آمده و مأمورین ایران را بوسیده و قلبان و قهوه کشیده و نوشیده و همگی از دیدارش مسرت حاصل نمودند و با کمال محبت و مهربانی فردایش فرمانفرما او را قبول فرموده. و ده سال قبل که ملکم شیراز آمد، شاهزاده طفلی خردسال و بازیچه مأمورین بود و حالا مردی است جوان و شکفته و خوش اندام و برازنده و محبت انگیز و اطوارش پسندیده است و اعتماد و اعتبار می انگیزد. و دو سال قبل از راه مصالح مملکت داری ملکم را به رجعت هندوستان مجبور گردانید و نهایت تأسف اظهار نموده، چنین می گفت که: 'من و پدرم هر دو از رجعت ناگهانی دوست قدیممان دلگیر شدیم. مگر حال از دیدارش همان قدر خوشحالیم.' و این کلمات مسرت آیات را پیوسته به اظهار علائم دوستانه استوار داشته و در حق سفارت وی کمال تکریم و غایت تعظیم معمول می داشت. شاهزاده حسینعلی میرزا و محمد نبی خان هر دو ملکم را و اعضای سفارت او را روزانه به تماشای سانهای نمایان و شکار و سیر و تماشای باغ و بوستان و شبانه به میهمانیهای درخشان و چراغانهای شایان دعوت می کردند و تا مدتی دراز سوای عیش و عشرت و تماشا و مسرت و شادمانی اهالی در شیراز دیگر کاری نبود.

و در پای همین صفحه ۸ چنین می نویسد که:

«محمد نبی خان برادرزن حاجی محمد خلیل خان که در بمبئی به قتل رسید، ملکم را و اتباعش را روزها به سانهای نمایان و شبها به میهمانیهای شایان دعوت می کرد. و تا اندک زمانی سوای خوشحالی و خشنودی عمومی دیگر چیزی در میان نبود.»

و در صفحه ۶۵ همان کتاب چنین می‌گوید که:

«به سرگور اوزلی^۱ از هندوستان نوشتیم که هنری مارتین^۲ که الحال خیال سیاحت ایران را دارد، بلاشک انجمن آرای غربی است و این هنری مارتین یکی از قصیصهای بنگاله است و روانه خلیج است (خلیج فارس). از من خواهش نمود که یک سطری برای او (سفارش نامه) به حاکم بوشهر بنویسم و نوشتیم و ایضاً یکی به محمد نبی‌خان لکن من او را بر حذر ساختم که تا از شما حکم نرسد از بوشهر حرکت نکند.»

خلاصه سر جان ملکم بعد از چندی توقف، از راه اصفهان وارد طهران شد که مفضل احوالاتش در تاریخ علی‌حده ملکم مذکور است و در اوایل یک هزار و هشتصد و یازده (۱۸۱۱) سرگور اوزلی بارونت از طرف قرین‌الشرف اعلیحضرت پادشاه کیوان بارگاه انگلستان و سفارت دربار ایران به معیت میرزا ابوالحسن شیرازی، که در آن وقت به سفارت دربار لندن مأمور شده بود روانه، به معاودت و از راه دریا به جزیره رابودجناریو^۳ که در آن عصر به تصرف جماعت پرتگالیه فرنگ بود رسیده و از پوزه امید^۴ گذشته و سرانلیب که قدمگاه حضرت آدم علیه‌السلام است رسیده و از سواحل ملیبار^۵ گذشته، به تاریخ ۱۶ جنوری سنه ۱۸۱۱ بمبئی رسیدند.

و میرزای مذکور و سرگور اوزلی هر دو فرود آمده در یک خانه که قبل از ورود مع لوازم به جهت ایشان مرتب داشته بودند منزل کرده و از جانب حکومت بمبئی مستر گودوین میهماندار شد و بعد از اندک توقف بالأخره به تاریخ ۳۰ جنوری روانه خلیج فارس شده و قریب ظهر به تاریخ اول مارچ سنه ۱۸۱۱ بر جهاز لیون محاذی بندر بوشهر لنگر انداختند و ساعت دو همان روز بعد از ظهر محمد جعفرخان حکمران و دریاییگی خلیج فارس با جمعی از تجار و اعزّه آن بندر به کشتی مزبور برآمد و کشتیهای دریاییگی ایران از بیرقهای شیر و خورشید

1. Sir Gore Ousley

2. Henry Martin

3. Rio de Janeiro

4. Cape of Good Hope

5. Malabar Coast

آراسته و بمعیت سفینه دیگر نقاره‌خانه به‌همراه نقاره و علم از علامات لقب دریابگی خلیج فارس است. و یک بوتی دیگر نیز همراهش بود که یک لوتی در آن بود که از کلاه چهارگوشه‌اش نمایان است و این چیزی به‌فارسی به‌آواز بلند می‌خواند و تنش به‌حرکتهای مختلف ناشایست حرکت می‌داد و اشخاص دیگر را دلالت می‌کرد که در اوقات مخصوصه به‌آواز بلند ایشان دستک می‌زدند و تجار با محمد جعفرخان بالای جهاز آمدند و بر کرسیها نشستند و شربت و میوه و شیرینی از طرف حاکم تعارف آوردند و آخرالذکر را به‌ایلچی معرفی کردند و بعد از یک ساعت صحبت مرخص شدند. و هنگام فرود آمدن به‌یازده تیر توپ سلامی از جهاز مفتخر آمد و مستر بروک و هنری ویلاک و تیلر و مارتین و مستر هنشا بالای جهاز آمدند. و محمد جعفرخان جهاز مخصوصه خود را امروز صبح بسیار زود برای سواری میرزا ابوالحسن فرستاد. و به‌موجب تعیین ساعت منجمین که از طلوع آفتاب تا ساعت هشت معین نموده بودند، او پایین رفت و حسب‌الفرمان قضا جریان اعلیحضرت شهریاری به‌لقب خانی و عالیجاهی مفتخر آمد. و هنگام نزول از کشتی به‌شلیک سلامی معزز گردید. ولی جهاز ما را بر جهاز حاکم ترجیح داده و هنگام نزول کناره، چون پله درستی موجود نبود، بر دوش بحریه فرنگی به‌خاک ایران قدم نهاد و شلیک پانزده تیر توپ از کناره ایران دریافت و به‌جهت تنزیل قورخانه و عرابها و هدایای پادشاهی، ما بر جهاز ماندیم و محمد جعفرخان یک بچه شیر برای ایلچی تعارف فرستاد و این حیوان بسیار رامی و از نوازش بحریه‌های فرنگ نهایت آرام بود. تا دو روز گوشت جوشیده و کباب نمی‌خورد، لکن گوشت خام را به‌اشتهای تمام می‌خورد. و کاغذات محمد جعفرخان و میرزا ابوالحسن‌خان رسید. برای ایلچی گوسپند شیرخوار و مجموعه‌های نارنج و کشمش و انجیر و میوه‌های تر و خشک و پنیر و میوه فرستاده بودند. و چون تمام لوازم جا و مکان توقف در بوشهر به‌عمل آمد و قبل از ظهر آن روز مع شلیک دریا و خشکی پایین رفتیم و دسته موسیقی کپتان هیت‌کوت تا به‌کناره همراهی نمودند و از محاذی جهاز پنجاه توپی نادرشاهی گذشته و قریب بندر، کشتیها و جمعیت زیادی به‌استقبال آمدند. و هنگام نزول

کناره محمد جعفرخان و عبدالله آقای ترک متسلم سابق بصره و میرزا ابوالحسن خان و اعزه و تجار با کمال تعظیم و تکریم ایلچی را پذیرایی نمودند و در کوچه و بازار سپاهیان کوتی و سوارهای هندوستانی و سپاهیان توپخانه و سارجتهای^۱ فوج چهل و هفتم از طریق صف بسته و سپاه و سوار و جمعیت زیادی ایرانی کناره دریا صف احترام بسته و در کوچه و بازار و گوشه و کنار و بالای بام زنهار در چادرهای سیاه مشغول سیر و تماشا بودند و ازدحام غریبی شد، و صورتشان مستور بود و از بندر تا دارالاماره رفته بهبالاخانه درآمدیم و نظر بهعادات و رسوم فرنگ برای ما کرسیها مهیا و قلیان و قهوه و چاهی و گلاب و شیرینی و میوه آوردند و اوزلی خاتم^۲، زوجه سرگور اوزلی با خلمه میهمان خانم حاکم شلند و کپتان هیت کوت پالکی اوزلی خاتم را تا دروازه حرم برده رسانید و اوزلی خاتم سه زن و یک طفل خردسال و خلمه زیادی دید و این دیدن انجام یافت پس از کوچههای تنگ سواره گذشته و از دروازه بیرون آمده، صحرایی شدیم. و پیش روی ما پهلوانان میل می گرفتند و بازی کتان می رفتیم و یک امردی لباس زنانه پوشیده می رقصید و لوتی مذکور نیز هنرهای خود را تکرار می کرد و از شلیک توپ و تفنگ و آواز نقاره و کرنای گوشها کر می گردید. و سواران دشتستان و فارس بیرون شهر بهما پیوسته جنگ مصنوعی آغاز نهادند و به آیین پیشین سر تاخت برگشته، طپانچه و تفنگ به دشمن موهومی سر داده و جرید و نیزه به یکدیگر می انداختند.

پس بدین سان به اردو که یک میل و سهریعی جنوب شهر واقع بود رسیدیم و بهنیمه بسیار وسیعی درآمده جناب ایلچی پاکتهای دولتی و مکاتیب شخصی را که همان روز از راه اسلامبول رسیده بود می گشود و فتوحات عساکر نصرت مائر انگلیسیه را در اسپاتیا برای حاکم می خواند که صفحه اخبار ناگهان از دستش افتاد و معلوم شد که برادران مؤلف مستر موریر و سرگور اوزلی هر دو در جنگ بوساکو به تاریخ ۲۷ سپتمبر سنه ۱۸۱۰ به قتل رسیدند و از استماع این خبر

1. Sergeants

2. Lady Ousley

وحشت‌ناک حاکم و میهمانان در غایت سکوت و اندوه یکان‌یکان برخاسته، مرخص شدند. و تخمیناً ۲۲ روز در بوشهر توقف نموده، در پایان بالآخره بلاوصول میهماندار به تاریخ ۲۷ مارچ صبح ساعت هفت روانه شیراز شدیم. و محمد جعفرخان و میرزا ابوالحسن خان و اتباع و سپاه و سپاهیان سواری درگون و توپچیان فرنگی پادشاهی و سارجت‌های فوج ۴۷ تماماً سواره و سوای اینها، جلوداران و مهران خدمتکاران فرنگی با لباسهای فرنگی و ایرانی و عربی و هندوستانی، بدین‌سان یک سواری بسیار بزرگی طولانی مرتب گردید. و غیر از اینها، شاطران در رکاب ایلچی روان و حین روانه‌گی یک شلیک سلامی بزرگ از لژیون^۱ جهاز پادشاهی و از توپخانه ایران سر دادند. و اوژلی خانم و دخترش در پالکی که از بمبئی همراه آورده بودند سوار شده و بیست نفر پالکی‌بردار هندی به‌دوش برداشته می‌بردند. و به‌جهت خدمت زنانه فرنگی، کجاوه مقرر آمد. و اوژلی خانم گاهی بر تخت روان می‌نشست و تا علی‌چنگی که شانزدهمیلی بوشهر است رسیده فرود آمدیم. و این منزل اول ماست و نزدیک علی‌چنگی از چاه‌کوتاه گذشتیم. و در اینجا عربهای دموخ سکنی دارند و جماعت مذکور نهایت شجاعت و قدامت و آزادی داشتند و بدین جهت بعضی رسومات راهداری و گمرک برای ایشان معاف آمده بود. و بدین سبب نسبت به سایر طوایف اموال و اسبابشان ممتاز و برای تحصیل اموال و اسباب محمد جعفرخان اظهارات غرضمندانه به‌خلعت برادر عرضه داشت، به‌جهت استیصال و اخذ اموال طوایف مذکور طرحی ریخته، اگرچه علایقشان به‌شیخ نصر حاکم سابق بوشهر نمایان بود، ولی نسبت به‌دولت تقصیری نداشت. و محمد نبی‌خان به‌اشتباه‌کاریهای برادر اعتماد و اعتبار نموده. بنابراین محمد جعفرخان در ماه فیروزی سنه ۱۸۰۹ به‌بهانه خلعت دادن جمیع مشایخ دموخ را در خاتمه خود طلب داشته و رستم‌بیگ کرجی و سوارانش که حسب‌الفرمان برای اجرای این عمل از شیراز مأمور شده حاضر بودند، ایشان را گرفته و زنجیر کرده، قید و بند نمودند و سواران به‌چاه‌کوتاه رفته خانه و اموالشان را

1. Legion

غارث و زن و بچه‌هاشان را اسیر کردند و یکی از مشایخ دموخ بعد از چند هفته قید شبانه، هنگام غلبه خواب به پاسبانان تنگستانی گردنش را از زنجیر بیرون آورده، مشایخ دیگر را نیز نجات داده، آهسته به کوچه درآمد ولی پاسبانان خبردار شده تعاقب نمودند و همه را گرفته باز به قیدخانه بردند و زنجیر کردند. سوای یک نفر از آنها که او حمایت یکی از صاحبان انگلیسیه دعوی نموده حالا شیوه وفاداریش با صاحب موصوف جاری و ساری است و محمد جعفرخان باز مسئله گریختن ایشان را شرح و بسطی داده به شیراز اخبار داد و باز مشتبه کاری نموده تا بالاخره در ماه اکتوبر سنه مذکور محبوسین را نهانی به قتل رسانید و بسیاری را در چاه افکند و محمد نبی خان از کردار و رفتار برادرش پریشان حال گردیده، بازماندگانشان را طلب داشته نوازش فرموده خلعت داده و به آبادی چاه کوتاه باز فرمان داد و امروز که از نزدیک قلعه چاه کوتاه گذشتیم، محمد جعفرخان دو رأس مادیان عربی برای سرگور اوزلی تعارف فرستاد و تاریخ ۲۹ برازجان رسیدیم. و در اینجا ارزاق نهایت کمیاب بود و حسب القرمات، محمد زکی خان نوری شب قبل از شیراز وارد گردید و به میهمانداری سفارت سنیه مقرر آمد و در این هنگام خبرهای وحشت انگیز از اعمال محمد جعفرخان در حق محمد نبی خان در السنه و افواه مردم جاری بود که حسب الطلب اعلیحضرت پادشاهی، وی چندی پیش از این طهران شتافته و باریافته است و آرای عمومی در حقش ناگوار و به حدی است که می گویند از قتل و اسیر طوایف دموخ فتحعلی شاه نهایت ناراضی شده فرموده است که: «می دانی دو تن از بزرگان رؤسای قبایل فارس مانند چراغعلی خان نوایی و دیگران، محال است که برادرت بلاکوری و چوب خوردن از این قضیه نجات یابد.»

و با این همه تنبیهات باز محمد نبی خان با کمال جلال شیراز آمد و باز محمد جعفرخان هم مانند سابق حاکم بوشهر بود و در خرابی بلاد و عباد می کوشید و نصیحت برادر را نمی شنید.

خلاصه از کتل دختر به ابدوی رسیدیم و اینجا کوهستان است و میرزا زین العابدین که در غیاب محمد نبی خان به وزارت قیام و اقلام داشت برای ایلچی میوه فرستاده بود از اینجا به کتل پیرزن و دشت ارژن رسید و صبح هفتم ماه

به خان‌زنیان و از آنجا به صحرای شیراز رسیدیم و استقبال نمایانی یافتیم و تا باغ شاهچراغ ما را همراهی کردند. و از شاهچراغ در راه میرزا زین‌العابدین و بزرگان آنجا به ما پیوسته تهنیت ورود گفتند. و چون نزدیک شهر رسیدیم هزاران کس به تماشای ما بیرون آمدند و خیمه‌های ما را نزدیک باغ جهان‌نما که احسن بساتین آنجاست زده‌اند و در بالاخانه دروازه این باغ یک نهار بسیار ممتازی خوردیم، که حجره بالاخانه آن در غایت لطف و خوبی به نقش و نگار آراسته است و میوه و شیرینی زیادی در آنجا چیده بودند. پس هر کس به خیمه خود رفته آرام گرفت و من چون به خیمه‌ام درآمدم این شعر حافظ به یادم آمد

بله ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکن‌آباد و گلگشت مصلی را
و آن شاعر مشهور فرنگی سر ولیم جنس^۱ چه خوب این غزل را به انگلیسی
تضمین کرده است. و اردوی ما یک میل از دیوار شهر دور بود و اشخاصی که
طالب شعر و شاعری باشند بلاشک بر وضع حالیه ما رشک می‌برند، زیرا که قبر
سعدی از آنجا ربع ساعت راه و آب رکن‌آباد آوازش می‌آید و گلگشت مصلی
و قبر حافظ تا اردوی ما قریب سیصدچهارصد ذرع فاصله است. در این عرصه
طرب‌انگیز عرفان‌آمیز قریب به یک هفته قیام نموده، تا آن‌که سرگور اوزلی بارونت
و اوزلی خانم به فرمانفرما و مادرش نواب عالیّه شرف بار یافته و محمد نبی‌خان و
میرزا ابوالحسن‌خان با یکدیگر عداوت می‌ورزیدند و لکن در ظاهر انواع اظهارات
دوستانه اظهار می‌نمودند. و مع‌ذلک هرگونه طولی و یا معطلی درباره سفارت
بهیبه از قبل فرمانفرما واقع می‌شد، میرزا ابوالحسن‌خان فرصت یافته با وجودی که
محمد نبی‌خان در شیراز حاضر نبود به او نسبت می‌داد و بر فزونی منصب و جاه
و ملک و مال و نفوذ و اعتبارش حسد می‌برد و چون مذکور شد که وی
حسب‌الطلب اعلی‌حضرت پادشاهی طهران رفته است و اخبارهای مختلف در السنه
و افواه جاری و ساری است و چنین می‌گویند که قبل از دخول طهران پسرش

1. Sir William Jones

عبدالرحیم خان را که در آن هنگام مقیم آن دربار بود، طلب داشته، جو یا گردید که آیا خیال فتح علی شاه در حقیقت چیست و از سلامتی و نفسش سؤالها نمود و اعلیحضرت پادشاهی نیز به جهت ستر خیالات نهانی خود پیش از دیدن پدر، پسر را طلب داشته به لقب خانی و عالیجاهی او را سرافراز فرموده، تا بکلی دفع و رفع توهم وی گردد. بنابراین خان موصوف در کمال اطمینان و خاطر جمعی وارد طهران گردید و میرزا هادی فسوی حاکم فسا و کریمال را که مبلغی معتد بدعکار دیوان بود همراه خود برداشت بمحضور پادشاه آمد و آخرالذکر حساب اداره بلوکات مذکور را که هفتاد هزار تومان باقی می ماند از وی مطالبه می نمود و به خان موصوف برگشته چنین فرمود که: «من میرزا هادی را نمی شناسم و این هفتاد هزار تومان را از تو می خواهم». پس میرزا هادی قید رفت و محمد نبی خان ضامن وی گردید و آخرالذکر بعد از چندی خلعت یافته روانه شیراز گردید و سرگور اوزلی در این هنگام از شیراز بیرون آمده، به تاریخ ۲۳ جولای سنه ۱۸۱۱ وارد ایزدخواست می شد که خان موصوف نیز از طهران در رسید و کمال مهریاتی از طرفین ظاهر و چنین می گویند که: «صفات و مکارم اخلاقش به نوعی است که حتی دشمنانش او را می ستایند» و از حیثیت وضع طبیعی ایزدخواست میانه عراق و فارس واقع است و قلعه عجیبی است و نان بسیار خوبی دارد و این مثل مشهور است: «شراب شیراز، زن یزد، نان ایزدخواست» و در این هنگام حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس نیز از قبل پدر خلعت یافت و جمس موریر صاحب در سیاحتنامه خود در این باب چنین می نویسد که: «دارنده خلعت جوانی است شانزده ساله و عبدالرحیم خان پسر محمد نبی خان وزیر فارس است. می گویند که اول دفعه که او شرف بار می یافت خود را به حدی باخته بود که نمی توانست پیشتر برود و شاه می فرمود پیش بیا و پیشتر بیا و او عملاً متردد بود و این اطوار ساختگی است و این فن درباری ایران است که از طفولیت ایشان را می آموزند. چون اصرار شاه بیشتر شد، چنین عرض کرد که: «امیدوارم مرا پیشتر طلب نفرمایید، چرا که ناتوانم، می سوزم» یعنی که تاب و توان تابش اتوار جمال آفتاب مثال پادشاهی را ندارم و یا از مهابت جلال پادشاهی ترسانم. و این نوع مناظر مصنوعی در بلاد مشرق بسیار است»

خلاصه شکایت مردم از گرانی نان از میرزا هادی که همراه خان موصوف طهران رفته بود، حالا شیراز آمده و برای اخذ مالیات بر مردم زور می نمود. و از این تاریخ آثار اختلال نمودار شد و نواب عالیہ مادر فرمانفرما در جمع آوری ارزاق با وی شریک و سهیم بود. و حتی بعد از ورودش قیمت گندم و نان یک دفعه ترقی نمود و رعایا از اعمالش به ستوه آمدند. و چون در ولایات مشرق اکثر نشانه انقلاب بستن دکان و بازار است، لهذا اهالی شهر جمیع دکان و بازارها را بسته در خانه مفتی شیراز جمع آمدند و فتوای قتل میرزای موصوف با یک نفر دیگر را از او می خواستند. و از آنجا آمده در ارگ ایستادند و از فرمانفرما میرزا هادی را می خواستند و او محمد زکی خان نوری و میرزا باقر خبازباشی را به تسکین و تهیم آن جماعت فرستاد. و چون ایشان خبازباشی را دیدند به فحاشی و غوغا برخاستند و در تسکین ایشان او به شیرین زبانی می کوشید و این طور می گفت: «من چه کنم این تقصیر میرزا هادی است. اگر گندم را او بهما گران بفروشد قیمت نان بالا می رود.» و میرزا هادی از ترس مردم پنهان گردید و محمد نبی خان چندین هزار تومان ارزاق که از اطراف آورده بودند به فقرا و مساکین می داد و نواب عالیہ نهانی شریک، خیالات میرزا هادی بود و عرایض مردم ثمری نبخشید و سعر نان ترقی می کرد، ولی سعر نان را از راه دلجویی موقتاً تنزیل دادند تا اندک وقتی مردم آرام بگیرند و در حالتی که گنهکاران آزاد می گشتند خبازان شهر را جمع نموده چوب می زدند. و ظن مردم باز به موجب سابق دربار حسینعلی میرزا و نواب عالیہ باقی و استوار بود و محمد نبی خان تحسین و آفرین می یافت و مذکورین مورد عتاب و نفرین مردم می آمدند و این قحطی نزد عوام تابحال به قحطی محمد نبی خانی مشهور است. موریر می گوید که: «در مدت توقف شیراز نفوس آن شهر را می خواستم بدانم چند است و بس دشوار بود و به جهت آنکه اهالی این کشور پیشتر فسانه گو و تواریخ تولد و اعداد مساکن شهر را ثبت دفتر نمی نمایند، به درجه ای مغشوش است که قیاس تعداد نفوس از تعداد مساکن محال است. لکن من برای تحقیق این مسئله به شخصی نهانی پول دادم تا او رفته از کدخدایان محلات شهر اعداد مساکن و خانه های محلات را جویا شود و این

نتیجه آن است: شیراز ده محله است. اول در شاهزاده ۱۳۰۰ خانه، دوم در اسحاق بیگ ۱۳۵۰، سیم بالاکتف ۱۴۲۰، چهارم میدان شاه ۱۲۰۰، پنجم سوق الطیر یا بازار مرغ ۵۰۰، ششم سنگ سیاه ۴۵۰، هفتم سردزک ۷۵۰، جمله ۷۷۸۰.

اگرچه در تاریخ سفر اول اعداد مساکن این شهر را ۱۲۰۰۰ نوشته‌ام، مگر به نظر نمی‌آید که از نصف بیشتر باشد. دوره شیراز تخمیناً چهار میل. و یک ثلث خانه‌های جنوب و مشرق شیراز خراب و ویران است و خانه‌های قابل سکونت خرابه و ویرانه بسیار دارد و باقی بازار و میدان و ارگ و باغ و بوستان و ابنیه عمومی است. بدین سان بیشتر از یک نصف آن مسکون نیست و به‌رأی اعضای سفارت دهمزار کس بیشتر ندارد. مگر ۳۸۰۰ خانه و در هر خانه پنج نفر می‌شمارم و از ۱۹۰۰۰ بیشتر نخواهد شد و برای تعیین نفوس و شماره مردم در ولایات مشرق اتسب وسایل مقدار صرف نان است که محمد نبی خان یک دو سال پیش حکم داد مقدار گندمی که در شیراز هر روز صرف می‌شود معلوم نمایند و این نتیجه آن است که ۸۰۰۰ من تبریز گندم در شیراز هرروزه صرف و دهمزار من نان حاصل آن است. و یک من تبریز یک رطل و ربع انگلیسی است و خوراک یک نفر روزانه یک چهار یک، یعنی یک چهار یک من است. بنابراین دهمزار من تبریز ۷۲۵۰۰ رطل انگلیسی است و نتیجه ۱۸۱۲۵ نفر است.»

و خان موصوف تا شش سال تمام در کمال استقلال به مهمات وزارت قیام و اقدام نمود و محمد جعفرخان نیز به حکمرانی بنظر ابوشهر و مضافات و دریاییگی خلیج فارس اشتغال داشت تا آنکه حسینعلی میرزا که جوانی بود به خود مغرور و می‌خواست خود متوجه تمام امور مملکت بشود و خان مومی‌آلیه نظر به العادت طبیعه ثانیه به طریق سابق می‌خواست که خود بالاستقلال آمر و ناهی باشد و افعال ناصواب دربار را تصحیح نماید و این معنی بر شاهزاده و اصحابش گران آمد و از طرف دیگر افعال محمد جعفرخان و دشمنی میرزا بزرگ قائم مقام چنانکه بر آن اشارت رفته و دشمنی حاجی محمد حسین خان امین الدوله حاکم اصفهان، که می‌گویند مردی بی سواد و فرومایه بود، مزید بر علت گردید و از نفوذی که خان

موصوف در این وقت نزد پادشاه و جماعت انگلیسیه در ایران و هندوستان داشت مذکورین پیوسته حسادت ورزیده، دل پادشاهی را به اظهارات غرض‌آمیز از او سیاه می‌نمودند. و خان موصوف با وجود سکونت شیراز در جمیع مسائل مشکله داخله و خارجه همواره مرجع سفر او شاه می‌آمد. و این معنی در تذکره‌الشعرا^۱ سرگور اوزلی بارونت مذکور است و چنین می‌گوید که:

«سفارت با یک موکبی عظیم به تاریخ ۱۹ نومبر سنه ۱۸۱۱ وارد طهران گردید و مهمات سفارت بعد از سر هرفرد جنس بارونت به‌عهده مستر شریدن حواله شد و بخصوص تشریفات باریافتن همان روز به‌میرزا شفیع و امین‌الدوله مذاکره گشودم. و صدراعظم دانا و مکار متعددی است. امین‌الدوله وزیر مالیات از صدراعظم ملایم‌تر و محمد نبی‌خان مؤتمن‌الدوله وزیر فارس و میرزا قائم‌مقام وزیر عباس‌میرزا در اکثر مسائل داخله و خارجه مرجعند، لکن قدرت و نفوذ محمد نبی‌خان از او بیشتر است. مگر میرزا بزرگ بر مسئله دموخ از تاریخ وقوع فتنه و فساد می‌چید. چنانچه از بیانات سر هرفرد جنس انجام نوکری دولت ایران نمایان است، معاندین مذکور از مدتها درصدد خرابیش برآمدند. که آن به‌موجب ذیل است:

«و یک جزء فرمایشات پادشاه درباره محمد نبی‌خان این بود و مرا نهایت مضطرب‌حال و پریشان‌احوال ساخت. اگرچه اعمال محمد جعفرخان در بوشهر بلاشک خلاف قاعده و نهایت شقاوت‌آمیز است و نیت شاه از قرار گفتگوش در حق او آشکار و این از فتنه‌های بزرگ میرزا بزرگ است، لکن نظر بملاحظه دوستی و اتحاد سابق که با او داشتم تا می‌توانستم قلب شاه را حداقلامکان دربارهاش ملایم‌تر نمودم و بعد از همه آن توسطها این قدر از او وعده یافتیم که تا من در این ملک هستم آسیبی به‌وی نرسانند. و از آن بعد به‌میرزا بزرگ التماس کردم که در این میان عباس‌میرزا توسط نماید. پس وی در مقابل آن شکایتها می‌کرد و به‌افعال و اعمال محمد جعفرخان می‌پرداخت و تصدیق از من

میخواست که آیا با این اعمال من با عباس میرزا چگونه می‌توانیم این مقلعه را بمحضور پادشاهی عرض نماییم. و چون من از سرشت طبیعی میرزا بزرگ آگاه بودم از جواب ناصوابش تعجبها کردم»

ولی حمیت عربی کارگر آمد و این هم محض حمایتی بود که دموخ به‌لطفعلی خان و خواتین زنیه داده بودند. بالأخره بمحکم تقدیر، بعد از روانه‌گی سر هرفرد جنس بارونت و سر جان ملکم بهادر از ایران و مقارن ورود سرگور اوزلی بارونت بدان سلمان، کارها به‌جایی رسید که حاجی محمد حسین خان امین‌الدوله اصفهانی که عداوت نهانی با جماعت انگلیسیه می‌ورزید و با روسیه و فرانسه یار و همداستان بود، به‌تنظیم خطه فارس مأمور آمد و قبل از آنکه از طهران روانه شود رجوع به‌اصل خود نموده و اراده حضرت پادشاهی نیز با نیت غرض‌آمیزش مع گردیده، خلعت سابقه و لاحقه خان موصوف را فراموش کرده، به‌اظهارات غرض‌آمیز فسادانگیز ایشان گوش داده، بدین‌سان مقرر نمود که موازی ده لک روپیه به‌اعلیحضرت پادشاهی داده، برایش گناه تراشید و امین‌الدوله شیراز آمد و جمعی فرومایگان نیز دورش جمع آمدند و حسابی برایش ساخته، بدهکارش برآوردند در ظاهر بقیه مالیات فارس و در باطن آمیزش با جماعت انگلیسیه که آن بنای کوتی بوشهر و تمکن قونسول و افراختن علم و نگاهداری سپاهیان و سواران هندی در کوتی مزبور و سهولت آمدورفت مال‌التجاره ایشان است. و به‌اعلیحضرت پادشاهی چنین فهمانیدند که خود در شیراز و برادرش در ابوشهر و سواحل فارس به‌انگلیسیان ساخته، خارک را به‌ایشان داده است. و دور نیست که یک‌وقتی تمام سواحل فارس را به‌ایشان خواهد داد. و از آن، دولت وظیفه‌ای دارد و مأموریت چنین شخصی در فارس و با سواحل فارس به‌کلی صلاح دولت و ملت نیست. و اعلیحضرت پادشاهی نیز به‌اظهارات غرض‌آمیز فتنه‌انگیز ایشان رضا داده به‌عزل محمد نبی خان و ضبط اموال و املاکش فرمان داد. بنای علیه در مارچ سنه ۱۸۱۳ تمام اموال منقوله و غیرمنقول‌هایش که تخمیناً بیست لک روپیه می‌آمد ضبط کردند و خودش نیز در بقعه متبرکه حضرت سید میرمحمد علیه‌السلام در شیراز منزوی گردید و پسرش عبدالرحیم خان نیز که مقیم طهران

بود، او را هم عذاب داد، اموالش را گرفتند و حاجی محمد حسین خان که اکنون به لقب نظام الدوله گی مقتخر آمد به جایش به انتظام خطه فارس مأمور گردید. و سرگور اوزلی بارونت که در این هنگام مقیم دربار طهران بود و از خلعت سابقه و لاقحه و وفاداری کامل و طولانی و نمایان خان موصوف آگاه بود، چنانکه فرمانفرما می فرماید که: «نهم اکتوبر سنه ۱۸۰۶ - اعظم رجال کشور ایران هرگاه به طریق انصاف عمل دولت انگلیس را در این موقع تمیز بتوانند بدهند (واقعه قتل حاجی خلیل خان) همه خیالاتشان این خواهد بود که محمد نبی خان که از صغر سن، اخلاص خویش را به فواید انگلیسیه اظهار نمود و ایضاً در هنگام قتل حاجی خلیل خان، که از نزدیکان اوست، محض آنکه نام و اعتبار آن دولت را (دولت انگلیس)، از افتراها و اشتباه کاریهایی که در آن زمان در السنه و افواه بر آن حادثه جانکاه جاری و ساری بود، پیش آمد تا مدافعه نماید. به جهت اثبات مدعا و نیتش همین قدر کافی است که خود او شخصاً به طهران شتافته و خلعت سفارتی که در آن زمان می خواستند از ایران به هندوستان بفرستند بر عهده گرفت. آیا در عرض این خلعت عمله چه یافت؟»

به مستر بروس بالیوز بوشهر چنین فرمان داد که شیراز رفته، خان موصوف و عیالش را از بست نجات دهد و او حسب فرمان در ماه سپتمبر سنه مذکور وارد شیراز گردید و چون از نظام الدوله خلاصیش را خواستار شد، وی گفت: «تا سی و شش هزار تومان باقی حساب دیوان را بمن ندهی او را رها نخواهیم کرد.» بنابراین محمد نبی خان یک مرسله ای به جناب جلالت عآب نوین اعظم فرمانفرمای کشور هند نگاشته موجب هشت ساله آینده اش فی ماهی یک هزار روپیه سکه نود و شش هزار روپیه سکه را قرض خواست و پسرش عبدالرحیم خان نیز موجب پانصد روپیه آینده اش را گرو داد. و این عریضه مقبول آمد و از هندوستان نود و شش هزار روپیه سکه نزد مستر بروس فرستادند و رسید آن مبلغ را آخرالذکر از پدر و پسر در سه نسخه گرفت که تاریخش ۱۸ محرم سنه ۱۲۲۹ هجری مطابق اول جنوری سنه ۱۸۱۴ مسیحی است و مستر بروس حسب فرمان سرگور اوزلی موازی سی و شش هزار تومان را به جهت خلاصی خان موصوف و اتباعش قبول

نمود و نظام الدوله نیز به جهت عفو گناهان محمد نبی خان تعهد کرد فرماتی طلب نماید. و الحالته هذه یک فرماتی بنام خان آخرالذکر و یکی بنام مستر بروس از طهران طلبید. و تاریخ این فرامین جمادی الثانی سنه ۱۲۲۹ هجری است. و نظام الدوله اینها را مستمسک نموده موازی پانزده هزار تومان از مستر بروس علی الحساب گرفته، انواع معاذیر به میان آورد و عذرش یکی این بود که فرمانهای فوق کافی نیست و به جهت حصول مرام فرامین مخصوصه پادشاهی در کار است. بنای علیه مستر بروس روانه طهران گردید و نظام الدوله نیز از عقبش روان شد و مستر بروس به ورود طهران به ایفای وعده و اجرای عهد اصرار نمود. لکن چون نظام الدوله عزمش ثابت نبود و میخواست که خان موصوف در بست عمرش را به آخر رساند، لهذا عذرهای می آورد که کسی یارای گشودن این مطلب را به حضور پادشاهی ندارد و چون مستر بروس استنباط کرد که مقصود رسالتش به عمل نمی آید، جمیع مراتب را به سمع سرگور اوزلی رسانیده، به محل مأموریت خویش برگشت و از بوشهر یک کاغذی به خان موصوف نوشته ارسال داشت و در خصوص رهاییش از بست علم ملایحه اظهار داشته، این را افزود که: «نود و شش هزار رویه سکه عنایتی فرمانفرما در حالتی که رهایی میسر نگردد، وجوهات مرسوله را به هندوستان خواهد فرستاده و این تاریخش ۵ می سنه ۱۸۱۵ عیسوی است. و چون دلائل غیبی و حسی و شواهد یقینی و قیاسی دلالت نموده است که دنیای دنی خاکدان غرور و سلولت برای سرور نیست و نقش دوام و ثبات از لوح بقا و حیات محو است و توقع وفا از عجز مکاره دنیا سهو زمام عقل و جان و عنان نقل و جنان به قبضه قدرت پادشاه ابد و ازل است و در حوزه ارادت اوست، فلذلک محمد نبی خان این حال را معلوم و محقق نموده، به تاریخ سیم دسامبر سنه ۱۸۱۵ عیسوی در بقعه متبرکه حضرت سید میر محمد علیه السلام به سرای سرور خلد رحلت و بر اقامت این مقام علم انجام راجع دیده و قبال بقای تعین کونی از قامت علیم الاستقامت وجود فانی متخلع و ترک تغیرات مژمه حسی و طرح تعلقات عقلی و قیاسی نموده، نفس سلیمش به امر ارجمی الی ربک راضی گردیده و مرغ روحش از اوکار عالم افکار و نشیمن عقل و حس

مستعار به سرایر قدس و ارائک ملائک انس طیران نمود و در گلستان جنان مقام نمود. الامر من الله العليم القدير والحکم الله العلی الکبیر. و نعش آن مرحوم را در صندوقی امانت گذاشته و با جناب شیخ علی نامی روانه عتبات عالیات نمودند و در آستانه مقدسه حضرت امام حسین علیه السلام مدفون آمد و قبرش نزدیک قبر شاهزاده محمد علی میرزای کرمانشاهی است.

مسیر طالبی - تألیف میرزا ابوطالب خان

سنه ۱۸۱۲ مطابق سنه ۱۲۲۸ هجری

در عهد فرخنده مهد نوین اعظم لارد میتوا فرمانفرمای کشور هند -
وقایع سنه ۱۲۱۸ هجری - ذکر به قتل رسیدن حاجی خلیل خان ایلچی
ایران در بمبئی، ورود نعش به عتبات

و چون با وجود وقوع طاعون مستر وی موافق قانون مستعمره انگلیش خلاف حکم گورنر جنرل نمی توانست کرد، عزم مراجعت جزم نمود و نعش را به آقا نظرعلی داماد آقایی سوداگر مشهور بصره که بمحکم قربت و التماس مستر منستی، رفیق جنازه مذکور بود باز گذاشته برگشت. اما چون بدین مکان که من متوقف شدم رسید، مستر منستی که خبر طاعون را شنیده و از بطن کار خبر نداشت، از ترس این که همراهیان مستر وی کسی طاعون به همراه آورده باشد، وی را از دخول عمارت معقل منع و در این مکان توقیف کردند چنانچه تا روز ورود من بر کشتی یا در آن مکان می گذرانید آن روز میهمان او بودم و او خبر من به مستر منستی فرستاد شامش مستر منستی بدان مکان آمد از دور با من ملاقات کرده، به مستر وی رخصت دخول داده و تجویز دخول من نکرده، عذر خوف طاعون خواسته و به شهر بصره خانه آقامحمد نبی مسطور که گویا از متوسلان و برکشیدگان اوست فرستاده فرود آورد روز چهارشنبه ماه ذیقعد وارد بصره به خانه مذکور شدم آقامحمد نبی خانه را به آقا نظرعلی داماد خود واگذاشته، حسب الطلب شاه ایران به طهران رفته بودند مذکور می شد که شاه ایران به سبب قربت او به حاجی خلیل خان مقتول، خطاب خانی و مناصب جلیل خانی به وی داده، می خواهد کرة

بعد اولی به ایلچی گری هند تعیین نماید. و آقا نظر علی همچنان که گذشت با نعلش در بغداد و آن خانه به دست حاجی فضلعلی نامی احوال چشم شوشتری پلید مقصر بود که در میان بصراویان به حاجی فرزین اشتها داشت و چون فرزین کجرو و بی شعور و بی حس است، یک دو روز ملارا کرده بنای کار بر دغلی گذاشت و طعام غیر مأکول پیش می آورد و در حاضر کردن حوائج ضروری چون گازر و خیاط به امروز و فردا می گذرانید. چون شکایت مسلم از قوم خود پیش نصرانی لایق نبود، مستر منستی سخن در آن باب نگفته و نان و کباب بازار بصره که صد مرتبه از طعام او لذیذتر بود برای چاشت مستمر و منحصر از اکل و شام و سایر ضروریات در گذشتیم و از مواجهه او برای امثال این امور که کفاره طلب بود رهایی یافتیم. گاهی که بسیار دلتنگ می شدم از عمارت بالاخانه، چون نه خانه بوی نم داشت و پر از کثافت و سقف پر از نسج عنکبوت و دوده دور چراغ بود، بر سر دروازه که مجمع حاجی فرزین و بصراویان بود فرود می آمدم. چون غیر از خرید و فروش اقمشه و نریخ اثواب سخن دیگر نبود و صداها بلند و رگهای گردن در منازعه یکدیگر پریاد می دیدم، دوباره کنج تنهایی را محل طرب دانسته، بر می گشتم. اراده کردم که عمارات پسندیده بصره را به جهت یادگار تماشا کنم، معلوم شد که بهترین عمارات همان است که من در آن می باشم. از آن به جانم صفایی آنرا از این می توانست دانست.

روضه‌الصفای ناصری

جلد نهم صفحه ۱۶۲

واقعه قتل حاجی خلیل خان قزوینی سفیر ایران و عذرخواهی
فرستاده دولت بهیه انگلیس و سفارت محمدنبی خان قزوینی در آن
ملک و سامان

۱۲۱۹ هجری

و محمدنبی خان همشیرهزاده حاجی خلیل خان قتیل مذکور را بهجای او روانه فرمود. در روز ورود او به بندر بمبئی او را استقبال بزرگی کردند و کمال حرمت به ظهور آوردند و مدت پنج ماه در نهایت عزت و جاه در آن ولایت همی زیست و ارتفاع و انتفاع منزلت و دولت یافت. و از جمله تشریفات و تکریمات سفیر ایران آن بود که روزی او را به تماشای جنگ غراب تکلیف نمودند و در آن جنگ غرابی که دوازده هزار تومان بها و اسباب داشت به ضرب گلوله محترق آمد در نظر میزبانان عظمی نداشتند و محمدنبی خان مدت سالی در آن دیار به عزت زیست و زیاده از پنجاه هزار تومان بهوی و اسماعیل خان ولد حاجی خلیل خان ابذال رفت و مبلغی مقرر و معین همساله خونبهای او را به فرزندش همی دادند و نیز دهند. و محمد اسماعیل خان در این زمان در فراتسه، در پاریس بدان مقرری عیش مهتا همی کند چه خون بزرگ را خونبهای بزرگ درخور است. و محمد نبی خان پس از مراجعت به منصب وزارت نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مفتخر آمد و مدتها در آن منصب و جاه و حشمت و دستگاه بماند، تا در مقام خود از خاتمه حال او دگری رود.

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار وقایع سال ۱۲۱۸ هجری

به جای حاجی خلیل خان محمد نبی خان خواهرزاده او را سفیر فرموده و او طریق منبی گرفت. روزی که بدان بلده درمی آمد دویست هزار تن از سپاهی و رعیت او را پذیره شدند و بدین مکان و عظمتش به شهر درآوردند. آنگاه او را روزی به نظاره لشکرش سیر دادند و روز دیگرش به تماشای کشتیهای جنگی بیرون بردند. محمد نبی خان پرسش نمود که گلوله توپ بر چوب تا چند کار کند و کشتی را چه مقدار زیان رسانند. و آگاه نبود که بهای یک سفینه جنگی چند است. اما کارگزاران انگلیس توپها را به یک سفینه ای که دهمزار تومان بها داشت گشاد دادند و آن کشتی را یکباره نابود ساختند. بالجمله محمد نبی خان پنج ماه در بمبئی و یک سال در بنگاله بود و هنگام مراجعت با برگ و ساز فراوان کوچ داده به حضرت پادشاه آمد.

تذکره دلگشا تألیف مرحوم علی اکبر شیرازی مشهور به نواب

سفیر اسمش محمد نبی خان و اصلش از خاک پاک شیراز. در بدایت جوانی به شغل تجارت اشتغال و در بصره و بغداد در سلک اعظم تجار، در تعداد و نهایت اعتبار در آن دیار داشت. و پس از فوت حاجی خلیل خان، ملک التجار داماد مشارالیه که به سفارت هندوستان حسب فرمان خاقان قیصر پاسبان مأمور بود، هنوز هم مهم انجام نیافته عمرش اتمام یافت. خان مشارالیه به شیراز آمده، بعد از

شرف حضور اشرف فرمانفرمایی به آستان ملک پاسبان خاقانی شتافت و رتبه شرف بار یافت به لقب خانی سرفراز و به سفارت هندوستان از امثال و اقران ممتاز آمد. و در آن سفر اطوار شایسته از او به ظهور رسید و قرین تحسینات خسروانی گردید. پس از مراجعت در حضرت فرمانفرمایی معتبر و چندی به حکومت بندر ابوشهر و مضافات و لقب دریاییگی مفتخر بود و بعد از مدتی به وزارت سرکار والا به نهجی که سابق ذکر یافت سر بلند و به یاری اقبال صاحب مراتب ارجمند و مرحم ریش ضعیفان مستمند آمد. تا آنکه کوکب اقبالش روی به زوال و اطوار ناهنجار در دربار معدلت ملار اظهار و از اوج اعتلا به حضیض اتزوا روی نهاده، مدتی مدید در بقعه شریفه سید یزرگوار میر محمد بن موسی الکاظم علیه السلام منزوی، تا آنکه به وسایط جمعی از قربان حضور ثانیاً منظور نظر مرحمت منظور آمد. و در آن آستان مروت نشان کرة بعد اولی آمدن شد یافت، که ناگاه اجل موعود در رسید و نامه عمرش در پیچید نظر به وزن فطری گاهی به نظم اشعار رغبت نمودی و تحسین از موزنان آن دیار شنودی. در اوایل حال قطره تخلص می نمود، بعد از سفارت سفیر تخلص کرد با حقیرش کمال محبت و داد بود در سنه ۱۲۳۱ عالم فانی را وداع نمود این شعر از اوست.

شعر آنچنان بگو که اگر خصم بشنود
خود را ز آفرین نتواند نگاه داشت

فی متبیت مولانا و مولی الکونین امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب ابی الحسنین علیهم الصلوٰۃ والسلام
خروم صبح چو زد بال در سحر خوانی
ز انجمش ملک آمد به دانه افشانی
کشید شاهد طاوس صبح چتر به سر
فتاد بلبل خوش نغمه از خوش الحانی
به صبح نامه نه با هلهد از صبا آمد
به دست صبح ببین خاتم سلیمانی

شفق ز مهر ارسطوصفت شد آینه‌وار
 چو صبح گشت جهان را سکندر ثانی
 دم مسیح برافروخت شمع صبح از مهر
 فسرد شعله این مشعل شبستانی
 مگر رساند به یعقوب شب بشیر صبا
 ز صبح گوی گریبان ماه کنعانی
 که ساخت ساکن بیت‌ال‌حزن ز ظلمت هجر
 به‌روی یوسف خورشید دیده نورانی
 ز دست دست خدا و ز نفس نفس رسول
 چو عقل اول و عاشر بنا شدش ثانی
 کمال قدرت واجب عیان ز امکانش
 چو گویمت ز صفاتی که نیست پنهانی
 بر آستانه او قیصریست فراشی
 به‌خاک درگاه او چاکریست سلطانی
 هر آن‌که راه رضایش سپرد در طاعت
 به‌رتبه بوذری آمد به‌جاء سلمانی
 موافقش را علم و مخالفش را جهل
 همان تفاوت رحمانیست و شیطانی
 کسی که جست خلافتش ز تیرمیختیها
 سیاه‌روتر آمد ز شام ظلمانی
 مطیع رایش خورشید تا نگشت نداد
 قضا به‌دستش فرمان مهر لمعانی
 اگر نبود ولایش به‌بحر کشتیبان
 نبود نوح ز طوفان نجاتش امکانی
 فسرد آتش نمرود و گل به‌بار آورد
 چو دم زد از سر مهرش خلیل رحمانی

اگر نه پیرو او بود در بیابانها
 وگر نبود شبانش شبان عمرانی
 کجا ز آب بقا خضر لب نمودی تر
 کجا بیامدی از چوب خشک ثعبانی
 جهان بهزیر نگین نامدی سلیمان را
 نداشت نامش اگر خاتم سلیمانی
 اگر نه دیده باطن بهسوی او می داشت
 اگر نداشت خلاصش ز کید نسوانی
 نبود حاصل یوسف نجات از زندان
 نه نور دیده به یعقوب می شد اوزانی
 اگر مسیح نمی زد دم از ارادت او
 به کام روح نمش می نمود سوهانی
 ز سر مغلق مطلق که داشت همچو رسول
 رموز علم خلا را جز او سبق خوانی
 ز غیبت آب حضور و در آرزو فخر سفیر
 به درگهی که کند جبرئیل دریانی
 به گوش عرش رسان از پی ملایح شاه
 ز مطلعی دگر آوازه سخن رانی
 چو مطلع آنکه ز نور ضمیر او خورشید
 فضای کون و مکان را نموده نورانی
 زهی به ذات چو واجب و رای امکاتی
 به خلقت تو مجسم جلال ربانی
 نبود نام و نشانی ز آسمان و زمین
 که خلقت تو شد از نور پاک یزدانی
 همین نه کرسی جاهت فراز او ادنی است
 که هست فرش حریم تو عرش سبحانی

مراد خلق ز شکر و ستایش خالق
 ورود ذات تو باشد ز سبحة گردانی
 ز توست کادم و حوا به بالشدند از فخر
 ز نور ذات تو ایشان ز نوع انسانی
 به روز معرکه آبی چو در صف هیجا
 همان به گفتن تهلیل در رجزخوانی
 رکابدار تو جبریل چون ملک ز هلال
 سلاحدار تو میکال و حفظ ریائی
 کنند نصرت و اقبال به مثال قدر
 به پیش روی تو چون صبح کرم جولانی
 به زیر ران تو دلدل چنان برق از تک
 به دست تیغ عدو سوز در سرافشانی
 به تن سری نگناری چنانکه جان در جسم
 تو را ندارد اگر باز حلم سبحانی
 قضا تو راست به فرمان قدر به حکم اندر
 که حل شود به تو هر مشکلی به آسانی
 حسام تُست که آماده کرد کرکس را
 ز جسم دشمن جاهت غنای روحانی
 چو زوربخش شود بازویت ضعیفان را
 اگر ز فرق قوی پنجه دامن افشانی
 غزال را دهد از مهر شیر شیر ز ناب
 ز صعوبت بازی و آید ز بره سر جانی
 بود ز دست چو راد تو بحر فریادی
 به ناله از کف زاد تو ابر نیسانی
 بخیل با کف جود تو حاتم طایی
 گدای کوچه تو صد چو معن شیبانی

به مدرس تو ز هر علم گیردار جبریل
 هزار نکته یکی طفلک دبستانی
 به محفل تو کند همچو پیش مزدوران
 ز آفتاب سپهر آفتابه گردانی
 اگر ز قبه خرگاه تو شود از مهر
 به ساحت سرطان عکس نوری ارزانی
 به کلیه شاه چهارم سریر بهر ضیا
 به اولین فلک آید ز راه حیرانی
 برای وسعت در جلوگاه دلیل تو
 زمانه بس خجل آید ز تنگ میدانی
 اگرچه تنگتر از طرف نقطه موهوم
 بنمید دیده گشایی ز نوع انسانی
 پی خوارق عادات اگر مثال دهی
 نه آسمان و زمین را در او بگنجانی
 سریر عرش و ملائک حشم شهنشاهها
 تویی که نیست چو واجب ثنایت امکانی
 من و مدایح ذات ز خویش شرمم باد
 چو مدح آورمت با نصوص قرانی
 افق چو وادی طور آمد از شفق به نظر
 ز صبح بین ید و بیضا چو پور عمرانی
 فتاد از سر اورنگ شهریار حبس
 خدیو روس برآمد به تخت سلطانی
 به زیر پرده شد آن شاهدهی که بود از رخ
 فروغ شمع شبستان شام ظلمانی
 دمید صبح و بروز شد ز دیده مردم
 ز صوت بلبل بیدار خواب شیطانی

من از مشاهده افتراق ظلمت و نور
 تمام دیده شد پیش صنع یزدانی
 که آمد از درم آن ماهروی مهر جبین
 که صبح بود گواش به پاکدامانی
 مهی ز طره تناری ز طرز فرخاری
 ز لعل و قامت کشمیری و بدخشانی
 ز موی مشکفروش و زیو به عطاری
 ز خوی ناری و از روی نور ربانی
 کنار چشمه لعلش ز عطر سنبل تر
 نموده همچو سپرغم بنفشه ریحانی
 ز خاک چای گل و لاله مهر و مه روید
 فشان دار عرق از چهره خوی ز پیشانی
 به صورت آمده ماه و نه آسمان خرگاه
 به قامت آمده سرو و نه سرو بُستانی
 که دیده است ز ماه فلک کله داری
 که دیده سرو قباپوش را گلستانی
 چو قامتی که قیامت از آن شود برپا
 چو صورتی که بود رهن مسلمانی
 مرا چو دید که از سیل قطرها سرشک
 دو جزع من به کنارم نموده عمانی
 ز گریه ام به شکرخند آمد از لب لعل
 چنانکه گل ز بکای سحاب نیسانی
 چو گفت گفت که ای غیرت ظهیر و کمال
 چو گفت گفت که ای رشک مجد و خاقانی
 وصال یار میسر می رحیق به جام
 دو زلف من برد از خواطرت پریشانی

ز وصل یار چو بهتر من اینکت به کنار
 ببر نمتعم از وصل تا که بتوانی
 چرا غمین و حزین دیله را داری
 ز جوش گریه و سیل سرشک طوفانی
 چو عمر رفته ترا گر به جسم جان تابد
 ز دلنوازی دیرینه یار روحانی
 در آب خاک دری کز غبار مقدم اوست
 فروغ مردمک چشم اتسی و جانی
 معین شرع هدی نفس پاک رسول
 شه سریر ولایت علی عمرانی
 ولی ز بستن این یک دو بیتم آن غرض است
 که بنده را تو یکی از سگان خود دانی
 اگرچه نیستم درخور مدیح ولی
 به اختیار نیم یا علی تو می دانی
 چو مهرم از افق طبع مطلعی سر زد
 که وام دارد ازو مهر پرتوافشانی
 ز خلد آمده گللمسته زهی مطلع
 که حور دانه بخورش ز عنبر و بانی
 زهی وجود تو حق را دلیل وحلالتی
 جلال و قدر تو از هر مقوله برهانی



قصیده در مدح عالیجاه نایب الملکی چراغعلی خان وزیر مملکت فارس در
 حینی که عالیجناب حاجی سید ابوالحسن خوشمزه مشهور به سرورالقلوب
 اصفهانی، با عالی شأن خیرالحاج حاجی محمد حسین متخلص به خطای وارد
 بصره شده بودند و حاجی مذکور قصیده در مدح من گفته بود و از جانب بندگان
 عیوقشان چراغعلی خان تکلیف آمدن به شیراز می کرد و نیز مراسله از نایب الملکی

معظم‌الیه در تکلیف آمدن من به شیراز آورده بود، این قصیده را گفته مشتمل بر مدح سرکار معظم‌الیه و جناب سید سرور و خطای که مشتمل است بر سه مطلع و در شهر ربیع‌الاولی سنه ۱۲۱۵ از بصره فرستادم خدمت چراغعلی‌خان و معظم‌الیه مراسله در جواب نوشته تمام براثت استهلال به‌نام شعرای سلف و خلف‌الازمانا هلا:

بودم از دوران شبی در کنج حسرت بیقرار
 داشتم از غم پریشان خاطری چون زلف یار
 تیره‌تر از روز عاشق این شب و من دلگران
 تارتر از بخت عاشق این شب و من دلفکار
 نور دور از ظلمتش چون ظلمت روشن‌دلان
 ظلمتی ز انسان که گویی قیرگون شد روزگار
 از پی دل‌گرمی از دوران نبود آن شب مرا
 همدم روشن‌ضمیری غیر آه شعله‌بار
 ناگهان از بهر تسخیر شه ملک حبش
 شهریار روم شد با تیغ زرین آشکار
 عالم‌آرا شد به‌دوران خسروی گردون‌مسیر
 رونق‌افزا شد به‌عالم سروری چرخ اقتدار
 آسمان در موکب نورانیش مشعل به‌دوش
 می‌نمود از وی فلک در چترداری افتخار
 زنگیان چون خیل زاغ از سهم تیغش در گریز
 وز پی آن سرمست گشته چترزن طاوس‌وار
 از هزار آورد تا یک زیر تیغ بی‌دریغ
 زیر تیغ بی‌دریغ آورد از یک تا هزار
 با خرد گفتم که این زال کمان پشت از چه رو
 هر نفس مضرب‌ی از نو می‌زند بر زخم تار
 گفت از افسونگر شب شد جهان خاموش لب
 آشکارا روشن است از سرمه شب چشم تار

صبحی از فرزندگی بهجت‌نژاد چون صبح عید
عیش صبح عید بودی از صباحش مستعار
روزی از روشن‌دلی چون رایت صاحب‌دلان
شد به‌فیروزی مرا آن روز روز وصل یار
مشفق کز نکبت خلقتش هوا شد مشکبیز
صاحبی کز عکس رایش شد جهان خرم‌بهار
گل ازو در خنده آید چون شود گلشن طراز
محفل‌آرا چون شود لعلش بود گوهرنثار
وصفش آرد آب‌ساط و مهر او آرد نشاط
بیش مهر او بساط مهر گردون ذرموار
دمت او ابر مطیر و رای او مهر منیر
روی او گلشن نظیر و موی او مشک تثار
آن‌که قدرش پا نهد بر فرق هفتم آسمان
مفخر سادات دوران سید عالی‌تبار
دوستان را بر قلوب از نام نیکویش سرور
آری آید دوست را بر دل سرور از دوستدار
از ازل با عقل فرح آمد از ادراک و هوش
نکته‌دان و نکته‌سنج و نکته‌گیر و باوقار
فکر علیین خرامش را ملک تعظیم ده
خاطر قلسمی نهادش را ملک گنجینه دار
من همی گفتم به‌او از سال فرخ‌فال وصل
او همی گفتمی به‌من شرح غم هجران یار
گفتمی او بر عهد و مهر خویرویان دل مبند
گفتم او را حرفی از خوبان اگر داری بیار
او مرا می‌گفت آمد در چمن فصل خزان
من به‌او می‌گفتم اینک می‌رسد از پی بهار

گفتم از اشعار رنگین چند شعری دلپذیر
 شو ترنم سنج و برخوان بر من ای نیکو شعار
 داد بر دستم یکی بر بسته رنگین دسته گل
 عطریز و عطریز و عطریز و عطریز و عطریز
 بسته با هر گل یکی شعر از خطایی دسته‌بند
 آنچنان رنگین که گفتم صفحه گل آورد بار
 آنکه چون با کلک معنی سنج در مشاطه‌گی
 نقش‌بند شاهد فکرش شود صورت‌نگار
 چون غزالان ختائی گلرخان شوخ‌چشم
 پرنگار و دلفریب و دلریا و جان‌شکار
 تار گیسوی عروسی فکرش عنبر طراز
 جعد نورس دلریایان خیالش مشک‌بار
 بسکه رعنا شاه‌دانش هست در آغوش فکر
 بسکه دارد نو عروسان خیال اندر کنار
 زاده طبع شریفش آمد از مشاطه‌گی
 عشوه آر و عشوه بار و عشوه دار و عشوه کار
 طوطی از گفتار او در شکرستان شهد یاب
 کبک از رفتار او در خنده اندر کوه‌سار
 مطلعی شد مشرق‌افروز دلم کز آفتاب
 یک سپر زر هر سحر بر وی همی گردد نثار
 ایز خورشید جمالت ماه نخشب شرم‌سار
 ویز لعل جان‌فزایت آب حیوان جرعه‌خوار
 نکهت خلقت چو شد در صحن گلشن عطریز
 عطریز از زلف سنبل گشت و گل از شاخسار
 غنچه از لعل تو حرفی بر زبان تا راند شد
 سوسنش پهلوشکاف از خنجر پهلرگذار

برده لعل نوشخندت قدر از لعل بلخش
 وز لب یاقوت گونت شد ز یاقوت اعتبار
 پیش دست گوهرافشان تو در هنگام جود
 منفعل گردید کان و گشت معذن شرمسار
 قامت علمت علم چون گشت در گلزار علم
 شد گل علم از تو خرم چون گل از باد بهار
 هر گلی کز شاخسار گلبن فضلت شکفت
 تا کنندش دسته چون علامه بر دورش هزار
 یا تو سنجیدم بهمیزان وفا اخلاص خویش
 چون طلای بیغش آمد خالص و کامل عیار
 مشققا عهدیست کز دور زلیخای فلک
 بصره مصر آمد مرا من یوسف زندان‌مدار
 بصره مصر و من چو یوسف رسته از چنگال گرگ
 مانندام در گوشه بیت‌الحزن یعقوب‌وار
 نه مشام را بشیری عطر پیراهن رسان
 نه مرا از مصر دلجویی عزیزی مژده آر
 خاطر افسردام را نیست یاری دلپایز
 جان زار مرا نمی‌باشد اتیسی غمگسار
 دل همی خواهد یکی همصحبتی روشن‌روان
 جان همی خواهد یکی آرام‌بخشی گل‌مدار
 کو مغنی تا برانگیزد فغان از شش جهت
 مطربی کو تا شود ناخن‌زن دل از سه‌تار
 شوق شیرازم بهسر باشد که عالمگیر شد
 عکس مهر ذره‌پرور خان خورشید‌اقتدار
 آنکه باشد آسمان دریای جودش را حباب
 آنکه باشد بحر و کان دست و دلش را یادگار

مشعل افروز چراغ دولتش بادا علی
 بر دل جان پرورش مهر علی باد استوار
 روغن قندیل بزم جاه آن مهر احتشام
 از گل خورشید گیرد عیسی گردونمدار
 شاهد شوقم شد از فیض حضورش کامیاب
 داد طبعم گلشن آرا مطلق چون گل ببار
 ای شده قصر جلالت در جهان عرشاشتهار
 وی به دوش آسمان کرسی جاهت برقرار
 کوی تو چون وادی ایمن وزان گردد عیان
 آنچه موسی را به کوه طور گردید آشکار
 بر فلک صیت جلالت بر شد ای قدرت جلیل
 در جهان پر شد کمالت ای خلدایت پایدار
 چون شود هنگام بخشش بحر جودت موج زن
 چون شود گاه کرم ابر عطایت قطربار
 گر بپیمایند کشتی کشتی از در خوشاب
 خلق را دریا دریا گوهر آید در کنار
 قهر تو آرد اگر بر هشتمین جنت گذر
 مهر تو آرد اگر در هفتمین دوزخ گذار
 دوزخ از مهرت شود رشک گلستان خلیل
 جنت از قهرت دهد گلهای آتشگون ببار
 بازویت آنجا که آمد بر ضعیفان زوربخش
 پنجهات آنجا که شد با زیردستان دستبار
 بره کرکنداز گشت و آهو آمد شیرگیر
 باز صید آمد تذرو صعوه شد شاهین شکار
 باد با توسن صرصر عنانت گاه سیر
 چون ز نعل از کرم جولانی برانگیزد شرار

از پیش در هر نفس فریاد لاتعجل ز ند
طایر اندیشه همراهش شود گر پی سپار
یک نفس باد ار کند بر سرعت سیرش زمان
ماضیش را پیشتر باشد ز مستقبل گذار
بر هلال یکشبه افتاد چشمم بر سپهر
شامی اما مُشکلم چون صبح روز وصل یار
با خرد گفتم چو افکنده است زال زر بهدوش
چیست این سیمین کمان زرکش زه زربنه تار
گفت نعل اشهب خان سلمان حشمت است
کاسمان افکنده در گوشش به جای گوشوار
سرو را من بنده عهدی شد که از دور فلک
ماندام دور از وطن افتادام دور از دیار
بصره مصر و من چو یوسف رسته از چنگال گرگ
ماندام در گوشه بیت الحزن یعقوبوار
ماهرویی نه که گردد یک شبم محفل فروز
مهربانی نه که روزی آورد سویم گذار
بر زیاتم غنچه سان برسته شد راه سخن
بلبل طبعم به جای خنده گرید زارزار
با همه پژمردگیها غنچه طبعم شکفت
با همه افسردگی شد خلدام ملحتنگار
یاد کردم گلشن کوی تو گشتم نغمه سنج
یاد کردم طاق ابروی تو گشتم جرعه خوار
لازم آمد کز دعا رطب اللسان گردد سفیر
شد ثنا ملزوم آغاز و دعا انجام کار
تا که خضر از جان برد لذت ز عمر جاودان
تا که گردد پرچم دولت علم در روزگار

جاودان بادا عمر تو یارب باد لذتبخش جان
دولت بادا علم باشد خدایت پایدار



در تهنیت عید و شکرانه خلعت شاهزاده والاتبار

تا خرم است گلشن دهر از بهار عید
بادا به حضرت تو مبارک بهار عید
منت خدای را که ز تشریف خلعت
گشتم ز همگنان به شرف افتخار عید
بر فرق فرقدان نهدم پای افتخار
الطاف بی گزاف خداوندگار عید
کف الخضیب را ز نم از فخر پشت پا
لطف تو بست تا که به دستم نگار عید
تا بر جهاتیان همه چون عید بگذرد
دادند از ازل به کفت اختیار عید
امروز روز عید و ز لطف شه زمان
هر روز روز من گذرد بر قرار عید
با نقد جان بسی بدم اندر مه صیام
بهر نثار درگهت امیدوار عید
عید آمد و به پیشکش آوردم تو را
نقد روان خویش پس از انتظار عید
تا بر مدار عید بود ماه و سال و روز
تا ماه و سال و روز بود بر مدار عید
ماهت خجسته و سالت بود نکو
روزت بود خجسته تر از روزگار عید

شبى که نواب مالک رقاب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما در بنده خانه تشریف آوردند، در آن بزم این غزل را به حضور معدلت دستور اشرف اقدس عرض نمود:

مگر نقاب ز رخ برفکنند یار امشب
 که گشته از دو طرف ماه آشکار امشب
 ز ماه رخ مگر افکنده پرده یسار امشب
 که گشته در دل شب مهر آشکار امشب
 نمود طرز نگاهى و آن نگار امروز
 ریود طرف کلاهی ز من قرار امشب
 ز دست دیده به جان آمدم چه چاره کنم
 که دل ز دست شد و دست من ز کار امشب
 ز یک نگاه شد از اختیار دست و دلم
 بهمن مکاشفه شد جبر و اختیار امشب
 هزار جان به تن ایکاش بودمى نه یکى
 بهخاک مقلم یار از پی نثار امشب
 سپهر رام و شب وصل و یار ماقى بزم
 مرا به کام بود دور روزگار امشب
 بهخواب بخت رقیب و ز وصل یار مراست
 بهبزم دولت بیلدار در کنار امشب
 ز نور و نخله طور آن شب آنچه موسى دید
 ببین معاینه از خد و قد یار امشب
 بهبزم شاه که هست آسمانى انجم خیز
 ز هر طرف شده ماهی کلاه دار امشب
 نه نور بخش بود شمع انجم ماه
 بهطور نور دهد بزم شهریار امشب
 چه شهریار که قدر از متاع کان و محیط
 ریوده دست جوادش چه روز یار امشب

عروس ملک و ملک را به کام چون شب وصل
 به کام ملک بود شاه کامکار امشب
 شه زمانه که انصافش از صفای ضمیر
 بروز خاطره آخر زمان عیار امشب
 سفیر کعبه ثانی است خانه تو مگر
 که هست ظل خدا را در آن گذار امشب
 بماند بر سلفت در خلف ز مقدم شاه
 به روزگار مثلها ز افتخار امشب
 پی دعای شهنشاہ زاده شاه جهان
 برآر دست و بگو صد هزار بار امشب
 بود حسین علی شاه را بقا ز خدا
 هزار سال که بیند چو صد هزار امشب



عیان بینم اگر گاهی به خود لطف نهانش را
 نهان سازم ز بیم مدعی لطف عیانش را
 منم آن طایر پرسته حسرت سرانجامی
 که بیند خالی از خود در گلستان آشیانش را
 ننالم از اسیری در قفس می نالم از آن رو
 که با خود مهربان سازم دل نامهربانش را
 ز جان در سینه تیر غمزه اش را جا دهم یارب
 خطا هرگز مباد از پی خدنگ افکن کمانش را
 سفیر آن ماه شهر آشوب را عزم سفر باشد
 چه او پا در رکاب آید به دست آور عنانش را



قاصدی کو که دهد نامه ای از یار مرا
 قصه ای گوید از آن لعل گهریار مرا

آن گرفتار دل از حال دلم باخبر است
 که گرفتاری دل دیده گرفتار مرا
 گذراند گهی آب از سر و گاهی سوزد
 یک طرف دیده و یکسو دل افکار مرا
 دلبر را روز وصال تو کدامین روز است
 چو شود گر کنی از لطف خبردار مرا
 کرد صیاد نگاهت ز پی دانه خال
 به کمند سر زلف تو گرفتار مرا
 بهر عاشق کُشیت تجربه یک بار نبود
 آزمودی بهره عشق تو صد بار مرا
 گر سر قتل سفیرت بود اینک سر و تیغ
 از برای چه کنی این همه آزار مرا

□

ای آنکه لقای تُست ما را سرمایه خرمی خدا را
 بی روی تو در فضای گلشن گل خار بود به دیده ما را
 منظور من است از گلستان دیدن گل روی آشنای ما را
 نیلوفر و آفتاب کونید نه طاقت دوری از تو یارا
 دل نگسلد از مسیح لعلت بیمار به جان خرد شفا را
 دل بر تست همان نظر کن آن آیینی جهان تما را
 از جان چه بود گراتبها تر بطلب ز سفیر و بین وفا را

□

از پی تسخیر جان باز آن شه زرین رکاب
 تیغ عالمگیر حسن اندر کفش چون آفتاب
 آمد و از کاکل مشکین بهدوش او را کمند
 تا کند بر گردن گردنکشان مشکین طناب
 زلف را پیچی و تابی داده بر اطراف گوش
 دارد از هر تاب جانِ عالمی در پیچ و تاب

دلنوازیهایش چون جانان همه جور و جفا
 مهریاتیهایش چون خویان همه قهر و عتاب
 سبزه خط از کنار چشمه لعل لبش
 از زمرد رنگ برده چون لبش از لعل آب
 شعله‌ای خواهد نگارت سار شک با او سفیر
 سورش آمد در نظر والله اعلم بالصواب



سبزه خطت دمید و عیشت از سر تازه شد
 صفحه باغ بهشت از سبزه تر تازه شد
 چشمه نوشت گل روی ترا سیراب ساخت
 یا بهار خلد از نسیم و آب کوثر تازه شد
 دل سمندروار از شوق در آتش جا گرفت
 ز آتش و داغ دلم داغ سمندر تازه شد
 کرد در پیرانه سر بخت جوان یاری مرا
 بر سرم سودای عشقت بار دیگر تازه شد
 کاکل و زلف ترا باد صبا تا شانه کرد
 مشک را قیمت فزود و قدر عنبر تازه شد
 با لب لعلت که دارد در میان درج گهر
 سرخرو گردید لعل و نام گوهر تازه شد
 بر مراد میکشان گردد همی دور سپهر
 گردش چشم ترا چون دور ساغر تازه شد
 از سفیر و فکر فردوسی خرامش زین غزل
 در فضای خلد روح پاک آذر تازه شد



نوبهار آمد چمن را زیب و زیور تازه شد
 عندلیبان را به گلشن عشرت از سر تازه شد

بس که گوهر ریز شد از گوش و گردن گل به باغ
 پای هر گل معلنی از گوهر تر تازه شد
 لاله را ساغر به کف نرگس قلع بر سر کشید
 باد فشان را به گلشن دور ساغر تازه شد
 در چمن منبل به مشکین طره تا عنبر فشاند
 باد را جان از شمیم مشک و عنبر تازه شد
 تا برآمد بر سر تخت زمردگون به باغ
 خسرو کل را ز گوهر بر سر افسر تازه شد
 آمد از گلشن نسیمی روح پرور بر دلم
 کام جان از آن نسیم روح پرور تازه شد
 در چمن بلبل چو این رنگین غزل خواند از سفیر
 شاهان بوستان را ذوق دیگر تازه شد



قطعه‌ای که به خواجه فریدالدین احمد در شب روانه‌گی ایشان از شیراز
 به بندر ابوشهر بدیهه نوشته شد:

مشفقاً امشب چو زلف گلرخان
 خاطر جمعم پریشان گشته است
 حیرت افزاید مرا از خویشتن
 کز چه رو احوالم این سان گشته است
 خاکسدان دهر را ز آب و هوا
 آتشی گویی فروزان گشته است
 بر دلم نه از گلی خاری خلید
 تا بگویم اینم از آن گشته است
 هم یک امشب بنده را مسرور دار
 دل ترا از جان چه خواهان گشته است
 هجر تو بس مشکل آید بر سفیر
 از چه رو پیش تو آسان گشته است

در جواب رقعہ منظومہ کہ از میرزا مخلص در بمبئی رسید، خواهش اسب کرده
بود رقعہ مشارالیه در بیاض ثبت است.

بہمن مہربان مخلص ای آنکہ چرخ
تو را چون غلامان بہ حکم اندر است
فلک کش بجز جور کاری نبود

ببین کین زمان چاکرت بر در است
بہ گیتی تو ہموارہ بر خود ببال

کہ پیوستہات چرخ فرمانبر است
ترا نظم شیرین طبرزد فروش

جہانی ز نثرت پر از شکر است
رسید از تو ما را یکی نامہای

کہ آیین ادراک را مظهر است
کہ نامہ کہ از بس جواہر بہ نظم

تو گفتی کہ درجی پر از گوہر است
نہ مایہ یکی نازنین گلبنی

کہ در باغ دل بار جاننش بر است
ز سر نامہ تا مہر برداشتم

مشامم پر ز مشک تر است
غرض یافتم تا ز مضمون آن

کہ شوق وصال ز جان برتر است
فرستادم اینک یکی بارہات

کہ با سیرش اندر کر و صرصر است
ہمیش از ثریاست بحر قطاس

ہم از ماہ مہرش رکاب آور است
بکن با چنین بارہ آہنگ را

کہ گویند صرصر سلیمان بر است

الا تا به گیتی ز نظم آوران

بنای جهان را نظام اندر است

نظام دو عالم ز نظم تو باد

که شخص تو نام آوران اسر است



مراسله‌ای که به دوستی نوشته شد:

سلامی چو گفتار یاران جانی

بر آن نازنین سرو باغ جوانی

سلامی چو گیسوی جاتان معطر

بر آن خسرو ملک شیرین زبانی

سلامی چو امید یاران به یاران

سلامی چو عمر خضر جاودانی

بر آن محفل آرای بزم محبت

قرار دل و مایه زندگیانی

نسیم گذارت گر افتد بگویی

که باشد بهشت برین زان نشانی

چو بینی به بزمش تو شمع و جمعی

پریشانیم را بیان کن نهانی

ز احوال زارم گر احوال گیرد

ز رسم وفا و ز ره مهریانی

بگو بی تو چون صبح حسرت نصیبان

ز غم پیر گشتم به عین جوانی

پس از عرض حال من خسته باز آ

مبادا که آنجا به جان بازمانی

چو بازایی از آن زمین مقلس

ز گرد ره آور بهمن ارمغانی

ز دیباجه دفتر صورت او
 خرد مطلعی جسته بس پرمعانی
 تو درآ که عقل را می توانی
 ز صورت به اسرار معنی رسانی
 زمین سراپرده عز و جاهت
 کند آسمان را به فرق آسمانی
 به جای گل از خاک خورشید روید
 ز پیشانی از قطره خونی چکانی
 مرا دست جان است بر دامن تو
 ترا هست پیوسته دامن فشانی
 ز کوی تو پیکی چو پیغمبی آرد
 دهم نقد جان را به او مزدگانی
 من از آستان تو رخ برنتابم
 اگر عودسائم به مجمر فشانی
 سفیر از لب لعل یاقوت رنگت
 نموده است بر صفحه گوهر فشانی
 مه و مهر را تا بود چترداری
 کند ظل رحمت تو را سایه بانی
 تو را جام امید در بزم عشرت
 لبالب مدام از می شادمانی



تاریخ زفاف عالی شأن سید طالب که از اعیان بصره است:

سید طالب که از علو نسب	عین اعیان بصره را عین است
ابستلای جمادی الاول	کاخ امتزاج فصلین است
گشته داماد و از سعادت بخت	با عروس الفتیش مابین است
خواست تاریخ عیش و گفت سفیر	باز فصل قران سعیدین است

رباعیات

تا در بزم آن سرو قباپوش رسید
 گویم چو به جان ز چشم جادوش رسید
 نیر مژه که بود دلها هلفش
 بر جان من از کمان ابروش رسید



یاری که مراست قد نیکوش خوش است
 چون قد نکوش چشم و ابروش خوش است
 هر عضوی از عضو دگر خویتر است
 القصه همین رو و همان روش خوش است



نابنده لب لعل فروشش گشته
 یا روح فرا چشمه نوشش گشته
 در خانه دور قران بهمه کرده سهیل
 یا اشک من آویزه گوشش گشته



گفتم دل من گفت الهی خون باد
 گفتم خاطر گفت ز غم محزون باد
 گفتم جاتم گفت ز تن بیرون باد
 گفتم غم دوست گفت روز افزون باد



از لعل لبش سر سخن باز کنم
 یا قصه ز غبغب وی آغاز کنم
 آن به که بهشکرانه این غبغب و لب
 هر لحظه همی ساز طرب ساز کنم

خورشید به رخ کشید نقاب از جانان
 ماه آمده است در حجاب از جانان
 یارب چو جمالی است که در پرده شرم
 هم ماه بود هم آفتاب از جانان

□

ای مست غرور گو غرورت از چیست
 چون مهر بسی بر تو بخندید و گریست
 گیرم که شود سال حیات صد و بیست
 آن کس که نمرود زیست برگوی که کیست

□

ای روی تو از لطافت آینه جان
 وی کرد خطت صیقل مرآت جهان
 شهد لب یا قوت مثال ای جان
 یا قوت جان ماست یا قوت روان

□

با دلبرم آنچه حسن را شاید هست
 آن کز همه دلبران نمی آید هست
 القصه اگر حسن و اگر غیر از حسن
 با دلبرم آنچه شاید و باید هست

□

برخواست چو شد بلند آن صوت حسن
 از محفلیان صدای احسن احسن
 همچون سر زلف خویش بشکست بسی
 دلهای درست را ز بشکن بشکن

□

ای کام مرا نموده شیرین نامت
 مرغ دلم افتاده به قید دامت

گر می نگرفتم از تو معنورم دار
خود مست تو بودم نگرفتم جلالت

□

تا مرحله عشق ترا پیمودم
هر دم غمی از عشق به جان افزودم
میلت به می و ساقی بزم است بخیل
ای کاش که من ساقی مجلس بودم

□

کی داشتمی خبر ز کار غم عشق
آسوده دلم بود ز بار غم عشق
در گلشن دهر آخر از شاخ گلی
بر پای دلم خلید خار غم عشق

□

تب دور ز جسم جانیپرور تو
پریاد ز راه عاقبت ساغر تو
یارب جانت ز هر گزند ایمن باد
حق جمله صحت کند اتلر بر تو

□

بر چشم جهانبین تو ای خصم امید
آسیب نه از جرید محبوب رسید
یا بر تو رسید چشم زخم از مردم
یا چشم تو چشم لطف از ما پوشید

□

ای آنکه بود به چشم از روی تو نور
باشد صله رباعیت زینت حور
پاسخ به ردیف و قافیه باید گفت
تا هیچ کست نجوید از طبع قصور

در وفات جالینوس الزمانی میرزا مسیح طبیب

تا ناله خلق بر فلک زین غم رفت
صد غم به دل مسیح ازین ماتم رفت
افشانند طبیب از سرش دامن و گفت
افسوس مسیحا دمی از عالم رفت



رفعت که مراست در دل از جان بهتر
از جان بود البته که جاتان بهتر
آمد به نظر جمله ریاضیاتش
آن یک به از این و این یک از آن بهتر



ای رخ خوب تو غیرت گل حمرا
بر گل روی تو دل چو بلبل شیدا
شاه جهان شهریار کشور هستی
بنده ایزد ولی چو ایزد یکتا
ای به حقیقت تو جانشین پیمبر
وان دگران را ز جای بی سر و بی پا
فاتح خیبر نویی و خواجه قنبر
شافع محشر نویی و قاسم طوی
آن که نهوید ره ولای تو امروز
کیست خجل تر ازو به عرصه فردا
گر نه سپهر از نهیب تست به زنهار
از چه حمایل فکنده است ز جوزا
ترک نگاهت به یک کرشمه دلکش
برده به یغما دل از سفیر چو لیلا



الا ای که داری هوای حسین
برآر آهی از جان برای حسین

به پای تولا ز روی وفا
 بیا در مصیبت سرای حسین
 بیا بشنو این ناله از نای من
 بزن جام این می ز مینای من
 می گوش جان ده که آوای من
 بود مرغ دستا سرای حسین
 چون نای ناله غم فزا ساز کن
 به قاتون غم نغمه آواز کن
 درین پرده بی پرده آواز کن
 برای غم بینوای حسین
 نبودی اگر در صف کربلا
 که جان برفشانی به آن مبتلا
 برآر از جگر آه سردی دلا
 بیا در صف کربلای حسین
 تو را دعوی عقل و فرزاندگی است
 گرت لاف مردی و مردانگی است
 خموشی ز اطوار بیگانگی است
 بنال ای به غم آشنای حسین
 به جانت اگر نور ایمان بود
 تو را دل غمین دیده گریان بود
 مگر اشک چشم محبان بود
 به تن مرهم زخمهای حسین
 درین غم فکار است روح الامین
 پیمبر غمین است حیلر حزین
 یکی چشم حسرت گشای و ببین
 بهشت بلا ماجرای حسین

به محنت قرین خاتم انبیاست
 ز غم خاطر آسوده خیرالنساست
 غم مرتضی ماتم مجتبی است
 عروسی قاسم عزای حسین
 به دشت بلا مجتبی چون نبود
 که از غایت بسذل و احسان نبود
 دهد سر بلدان فرقه بی وجود
 کند جانفشانی به پای حسین
 به جانی ملول و دلی بیقرار
 لبی تشنه و دیلهای اشکبار
 به زاری کند قاسم دل فکار
 به جای حسن جان فدای حسین
 که قاسم کجا بود و کی با شکیب
 یتیمی ز عیش جهان بی نصیب
 به گلزار خونین دلان عندلیب
 گل گلشن ابتلای حسین
 به جای لباس عروسی به تن
 کفن پوش گردید و خونین کفن
 به قامت قد دلربای حسن
 به صورت رخ جانفزای حسین
 درین بزم شادی تو ای دل بیار
 نثاری به آن کودک جان نثار
 سفیر اشکی از چشم گریبان ببار
 به داماد پسا در حسنای حسین
 به حجله عرومش به حسرت به تاب
 به خیمه درون مادرش دل کباب

ز شهد شهادت شده کامیاب
 به کوی وفا جان فدای حسین
 فدای تو ای قاسم نامراد
 که کردی سر و جان ز روی و داد
 به قربانی عم نیکو نهاد
 به داشت بلا در هوای حسین



از گردش روزگار و چرخ گردون
 حلقوم شد و خنجر شمر ملعون
 سیراب شدند هر دو از یکدیگر
 آن تشنه آن بود و این تشنه خون



به کریلا برساتم که آرزو دارم
 میان روضه بسی با تو گفتگو دارم



ببینم آه کجا بوده منزل زینب
 ببینم آه کجا سوخته دل زینب



ای چرخ پرده شب و روزت دریله باد
 انجم به جای اشک ز چشمت چکیله باد
 خون حسین می چکد از پال ذوالجناح
 ای روزگار دست جفایت بریله باد



هر کس که درین تعزیه گریان حسین است
 شک نیست که فردا ز محبان حسین است
 فرمان رسد از حق به سوی خازن جنت
 وی را بنوازد که مهمان حسین است

روزی که گناه خلق را سنجیدند

دیوان من از ثواب خالی دیدند

چون بود درو ذرمای از مهر علی

ما را عوض خون حسین بخشیدند

□

در مسلخ عشق نیست مقتول چو تو

نی در ره و رسم شوق مقتول چو تو

از بدو زمان نکرده کس تا اکنون

هفتاد و دو قربانی مقبول چو تو

□

محبوب قلوب عالمین است حسین

زینت ده بزم شور و شین است حسین

امروز اگر نجات فردا طلبی

می دان به یقین همه حسین است حسین

□

در ماتم ای محرم اسرار الله

هستند تمام اثبیا جامه سیاه

گر در صف محشر به شکایت آیی

لا حول ولا قوه الا بالله

□

در ماتم آن شهید در خون شده غرق

افکند ز سر کلاه زر خسرو شرق

اشک ملک است آن که بینی باران

آه فلک است این که پنداری برق

□

فرمود حسین که ترک جان خواهم کرد

جان را به فدای امتان خواهم کرد

هر شیعه که بر غریبیم گریه کند

البته شفاعتش بجان خواهم کرد

□

فرمود به یعقوب شهنشاه نجف

گم گشت ز هر دو دو فرزند خلف

اما تو دوباره یوسف خود دیدی

شد یوسف من به زیر شمشیر تلف

□

شه خواست از آن قوم شقاوت بنیاد

آبی و کسی لب به جوابش نگشاد

در کربویلا خنجر خونریز آخر

با آن همه فولاد دلی آبش داد

□

آن روز که اعمال تو سنجیده شود

وز فعل بد و نیک تو پرسیده شود

دریا دریا گنه به یک قطره آب

از بهر حسین سفیر بخشیده شود

□

می گفت کسی به چشم خون پالایی

در تعزیه حسین بزم آرایی

گر روسیه از گناهام اما به خدا

یک قطره اشک و معصیت دریایی

□

هر چند که مرگ تلخ و شیرین جانست

شیرینی جان سفیر بی پایان است

والله که در برابر مهر حسین

آن ذره که در حساب ناید جانست

دانی که چه گوهریست در روز جزا
کس نیست سفیر مشتری غیر خدا
آن قطره اشک کساید از دیده دل
در ماتم فرزند رسول دو سرا

□

اشکی که روان ز دیده اهل عزاست
در روز جزا سفیر باقدر و بهاست
خواهی که بدانیش چه باشد قیمت
این بس که ورا مشتری آن روز خداست

□

در تعزیه شاه شهیدان نفسی
گر گریه کنی به قدر بال منگسی
در روز جزا بسال نجسات تو شود
در معرکه ای که خوفناک است بسی

□

کلثوم عروس بزم ناموس خدا
در کربویلا بگفت ای کربویلا
در باغ تو سروها به خود می بالند
جز سرو نکوی من که افتاد ز پا

□

هر کس که به کربلا تنش زار افتد
حاشا که به دوزخش سروکار افتد
گر شمر رود به کربلا پای شود
مانند سگی که در نمسکزار افتد

□

اما بعد بر ملاحظه کنندگان این کتاب مستطاب پوشیده نماتاد که مترجم و
نگارنده این اوراق، نبیره مرحوم محمد نبی خان است که تفصیل احوالات آن مرحوم

در این کتاب به تحریر آمد متها آرزوی او عود به وطن مألوف و توطن یزد است که آنجا خاته و املاک موروثی دارد که بلاجهت و تحقیق از سنه ۱۸۶۷ به تصرف اولیای دولت علیه ایران درآمد. اگرچه در هنگام توقف موکب همایون به دارالخلافه اسلامبول (۱۸۷۵) و ایضاً در ایام وصول موکب همایون به پاریس و وینه (۱۸۷۸) دریاها طی کرده از هندوستان به فرنگستان رفت و شخصاً در شهرهای مذکور عارض شد، جای تأسف است که عرایضش نتیجهای نبخشید.

خجسته درگه محمود زابلی دریاست

چگونه دریا کورا کرانه پیدا نیست

اگر که دامن من تر نگشته زان دریا

گناه بخت من است این گناه دریا نیست

و بدین سان تاکنون به آرزوی عود و امید استرداد املاک در هندوستان منتظر مراجع و عدالت اولیای دولت علیه ایران است که شاید شهنشاه جم اقتدار ظل الله معدلت شعار ناصرالدین شه خسرو صاحبقران خلد الله ملکه و سلطانه که صیت عدالت و رعیت پرورش خافقین را مالا مال دارد، به راهی املاکش فرمان دهد و او را مظهر احسان بی پایان فرماید.

قد فرغت من طبعه بعون الله و تأییده

ربیع الاول سنه ۱۳۰۴ هجری مطابق ماه دسمبر سنه ۱۸۸۶ ع

تمام شد این کتاب مستطاب در بندر بمبئی، به عهد جناب جلالت عآب فخامت نصاب لاردری گورنر بمبئی و زمان سعادت اقتران نواب معلى القاب نوین اعظم ارل دفرین گورنر جنرل کشور هندوستان.

حسب الامر عالیجاہ رفیع جایگاہ عزت و اقبال ہمراہ شمساً
لسماء النجاة والعزة والعلیٰ عمدة الخوانین العظام سرکار
محمد نبی خان دام مجده و ظلہ العالی.

M. A. Kashani

Calcutta

حاجی خلیل خان از عناصر و کارگزاران سرشناس شرکت هند شرقی در ایران محسوب می‌شد و مقر اصلی او در بوشهر بود. از حدود سال ۱۷۸۰ که کار داد و ستدش با شیوخ خلیج فارس و شرکت هند شرقی رونقی به خود گرفت سرشناس‌ترین نماینده حکمران بمبئی در جنوب ایران به حساب می‌آمد. ... پر واضح بود که برای احراز نمایندگی دولت ایران در قلمرو شرکت هند شرقی بهتر از حاجی خلیل خان کسی وجود نداشت.

خلیل خان و انبوه خویشاوندان و خدم و حشم همراهش (۱۲۰ نفر) در آوریل ۱۸۰۲ با دو کشتی و یک ناو جنگی از بوشهر عازم بمبئی شدند.

ماجرای استقبال و پذیرایی از خلیل خان از سوی شرکت هند شرقی و کشته شدن او در ۲۰ ژوئیه ۱۸۰۲ را در مجموعه حاضر به قلم نبیره محمدنبی خان می‌خوانیم.

پس از مرگ خلیل خان، محمدنبی خان شیرازی - برادر زن خلیل خان - به عنوان جانشین سفیر مقتول تعیین و عازم هند شد. در ۵ سپتامبر با همراهانش که بسیار بیشتر از خیل همراه خلیل خان بود به کشتی نشست و در ۱۹ اکتبر کشتیهای حامل سفیر ایران و همراهان وارد آبهای ساحلی بمبئی شد.

مجموعه حاضر روایتی است خواندنی به قلم نبیره محمدنبی خان از دوران کوتاه سفارت خلیل خان و سپس محمدنبی خان در هندوستان که به‌رغم پراکندگی و اختصار گویای نکات ارزنده‌ای است از چگونگی شروع دوره دوم روابط سیاسی ایران و انگلیس.

قسمتهایی از مقدمه کتاب

